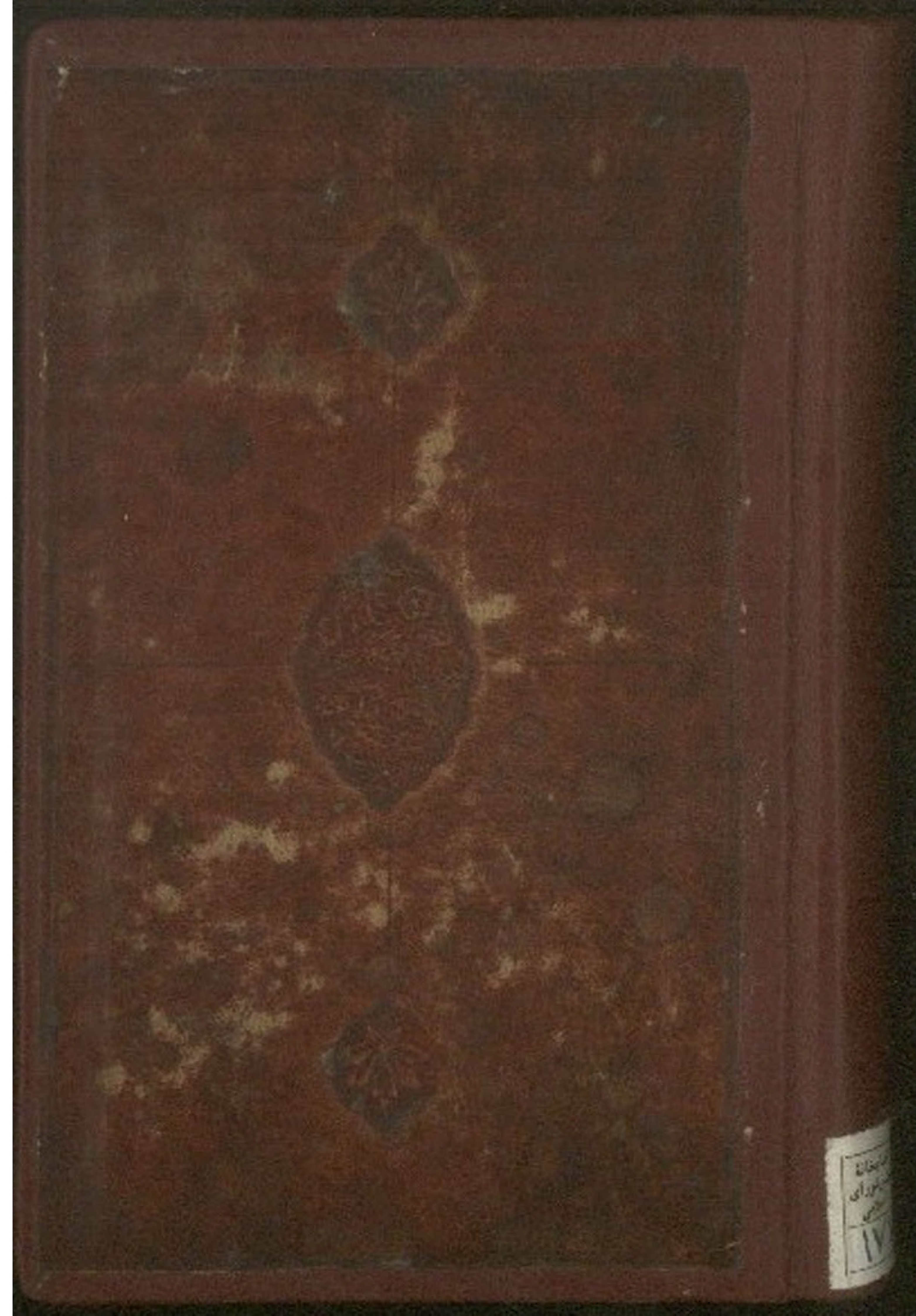
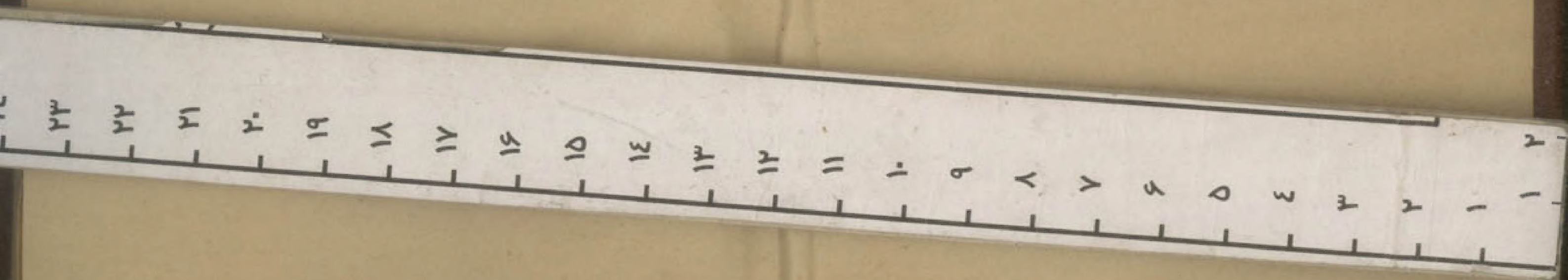




فهم اکثر علماء و حکما بسا آن نمیرسد از برای ایشان
معالجات میکردند درین اثنا گاهی بخاطر اشرف
میگذشت که در مثل این ایلغارات اگر چنان واقع
شود که کحالان و جراحان خاصهٔ شریفه از آستان
بوسی باز مانند درین صورت اگر مقاله مشتمل
بر نسخ ضروریه ادویهٔ عین و مقالهٔ دیگر منطوی
بر ذکر مراهم لابدیه همیشه در سرکار عالی خاصه با
شد بد نخواهد بود تا در وقت ضرورت دستور العمل
بوده باشد بنا برین فرمان قضا جریان لازم الاذعان
بکمترین غلامان صادر گشت تا مقالتین مذکورتین با
جمع آورد و آنچه ضروری باشد از نسخ مذکوره
ذکر کند پس این حقیر نیز امتثالا لامره المطاع

لازال نافذا فی الاریاع از روی استعمال از بعضی
کتب که حاضر بود استخراج نسخ مذکوره نمود
وطریق ساختن هریك را نیز بطریق اجمال بیان کرد
تا هنگام احتیاج بکار آید واطاعة لامره الاعلی
ادویهٔ مفرده که در نسخ مذکور واقع شده بیان
فایده هریك را واختیار خوب وبد آن نیز مذکور
ساخت تا زیادتی در معرفت واقع شود مقالهٔ
اول در ادویهٔ عین این مقاله مشتمل است بر پنج
فصل فصل اول در انکه چشم را گشادن وچگونه
دارو باید کشید بباید دانست که هرچند برفق
وملایمت چشم را بگشایند که آزاری بدان نرسد
بهتر است اگر گشادن چشم بواسطه آنست که علت

داخل چشم ملاحظه نمایند وغرض از دارو کشیدن
اینست که چشم راست را بدست چپ وچشم چپ را
بدست راست باید گشاد واگر بجهة دارو کشیدن
باز می‌کنند چشم راست را بدست راست باید
گشاد وبانگشت سبابه وابهام ومیل بدست
چپ باید گرفت وبانگشت وسطی وابهام
وسر میل را بگوشهٔ چشم که از طرف بینی است
باید نهاد یا بگوشهٔ دیگر ومیل را در چشم باید
تافت تا اندر چشم بگردد چنانچه دارو هموار
بچشم برسد وچشم از حرکت میل آزرده نشود
وچشم چپ را بدست چپ باید گشاد وبانگشت
خنصر وابهام ومیل بدست راست باید گرفت

وبدستور مذکور در چشم کشید وچون میل از چشم
بردارند بیکبار انکشت از پلك چشم بر ندارند
بلکه باهستکی بر باید داشت تا پلك چشم باهستکی
بجای خود باز آید ومی باید که میل بسیار کوچك
نبوده باشد خاصه سر میل که اکر کوچك باشد
دارو کمتر بر خواهد داشت وبقدر کفاف نخواهد
بلکه اندکی کنده تر می باید تا دارو بقدر احتیاج
بردارد واکر احتیاج شود که پلك چشم را
باید کرداند مژه را بابهام وسبابه باید کرفت
واندکی باهستکی باید کشید وکفچه بر پشت چشم
باید نهاد وبر فوق فرو بردن تا باز کردد وچون فارغ
شود بیکبار دست از چشم بر نباید داشت لیکن بر فوق

بر باید داشت تا بر فوق بجای باز آید وچشم که درد
سخت داشته باشد میل بد ونشاید رسانید بلکه داروی
سوده حل کرده باید چکانید تا از میل بچشم آزاری
نرسد وچشم را که داروی تند باید کشید میلها را
از پی یکدیکر نشاید کشید تا چشم از میل نخستین
آسوده نشود وسوزش دارو ساکن نکردد میل
دوم نباید کشید واکر درد صعب یا ضربان باشد
بغیر از داروی نرم ولعابها چیزی دیکر نباید
کشید وامراض مزمنه کهن را مثل جرب وسبل
وظفره ومانند آن جز بداروی تند علاج آن
نتوان کرد ودر جای که سفیده یا اثری خواهند
از چشم بردارند همان موضع اثر را بداروی باید

تراشید چنانکه بحوالی آن هیچ آسیبی نرسد **فصل دوم** در کیفیت تدبیر ادویه عین وطریق ترکیب
وعجن آن ادویه عین آنچه حجریت وصلابت
دارد بعضی از آن را هم میباید سوخت وهم میباید
شست وتصویل باید کرد مثل اقلیمیا وصدف
وحلوان وزاجات وسید وماند آن وبعضی دیگر را
همین غسل تنها کافیست مثل شادنج وتوتیا و
مرقشیثا وسنگ سرمه ومروارید وماند آن
وآنها را میباید سوخت وطریق سوختن آن آنست
که آنرا بشکنند ودر سفال نو کنند وسرش را بگل حکمت
بگیرند ودر تنور یا در تون حمام درمیان آتشی
ساکن دفن کنند وشب بگذارند وصباح بیرون

آورند

آورند ونرم بکوبند وتصویل کنند چنانچه بعد از این
مذکور میشود آنها را میباید شست قاعده غسل
آنست که دوا را بسیار نرم بکوبند وصلایه کنند
وقدری آب با آن داخل کنند وبرهم زنند غبار
ادوات با آب داروی که در ظرف است در ظرف
دیگر کنند وباقی مانده را باز صلایه نموده بدستور
آب داخل کنند وبرهم زنند وهرچه غبار آنست
در ظرف مذکور کنند پس آنچه در آن ظرف کرده اند
بگذارند تا دارو در ته بنشیند وآب را از روی
آن برفق بریزند ودارو را درجای که مطلقا غبار
بر وی ننشیند خشک کنند وروی ظرف را بپارچه دستار
بپوشانند تا از گرد محفوظ باشد واگر یکمرتبه دیگر

آب تازه داخل کنند و برهم زنند با احتیاط عنا
آنرا بگیرند و ثفلش که درشت است جدا شود بهتر
خواهد بود و این شستن را باصطلاح تعویل مینامند
و از جملهٔ داروهای شستنی بعضی را که مکرر باید
شست مثل سفیداب که ترشی آن برود مکرر بهمین
قاعده بشویند و ادویهٔ مذکوره آنچه غیر احجار است
بعضی از آنها را نیز بعضی اعمال میباید کرد تا چنانچه
باید بشویند مثل سنبل که آنرا اوّل میباید نرم
مقراض کرد و بعد از آن در هاون چنان میباید
کوفت که نزدیک باحتراق شود و بعد از آن از پارچه
تافته میباید گذرانید تا مثل غبار بیخته شود و پولاد
مس را و سخته را اوّل میباید شست بیش از آنکه

بکوبند

بکوبند میباید پاک کردن و بعد از آن میباید کوفت
و بیخت و شست و اشنه را از چوب و شوایب
دیگر اوّل میباید پاک کردن و بعد از آن در خرقه
مالیدن تا پوست سیاه که بر روی آن باشد برود
و سفید خالص بماند پس اندک آب بر روی آن
بپاشند و بکوبند تا مثل مرهم شود و بعد از آن
در سایه خشک کنند در جایی که گرد بد و نرسد و در
وقت احتیاج بکوبند و مثل غبار بیزند و زنگار را
میباید شست و آنان در داروها که میکنند اندکی
یا بسیاری از سفیداب داخل نمایند و صمغهای
بعضی را مثل اشق و سکبینج آنقدر که در هاون شکسته
شود خرد کنند پس در آب بخیسانند تا نرم شود

پس در هاون بدستهٔ آن برهم زنند تا خوب حل شود
وادویه را بآن ترکیب کنند وبعضی با مثل غبار
صمغ عربی وکثیرا صلایه کنند ودر آب بخیسانند
تا حل شود وازپارچه لتهٔ صاف کنند وادویه دیگر را
بآن ترکیب کنند وافیون را خرد کرده برروی
صفحهٔ از مس برروی خاکستر گرم آنقدر بگذارند
که صفحهٔ مس گرم شود وزیاده نگذارند که قوتش
کم شود وبسوزد پس در آب خوب حل کنند وبا پارچهٔ
لته تصفیه کنند وبکار برند ومشک را از موی
وپوست پاک کنند وجمیع دواهای که داخل در دارو
چشم کنند شرط آنست که اول دوای خوب اختیار
کنند پس شوایب که بآن آمیخته باشد پاک کنند

وهر یک را علیحده بکوبند وبسیار نرم مثل غبار
پس بوزنی که مقرر شده بکشند وترکیب کنند
که بعض ادویه زود تر کوفته میشود وبعضی دیر
نخالهٔ آن بسیار میماند وبعضی مطلقا
ندارد وبعضی گرد از آن بسیار جدا میشود
وبعضی هیچ تلف نمیشود ومانند این
میان ادویه میباشد اگر همه را باهم بکوبند
در اوزان ادویه تفاوت بسیار میباشد ونفع
مطلوب حاصل نمیشود وبعد از آن که بوزن
مذکور کشیدند همه را باهم کرده باز در هاون
صلایه نمایند تا خوب مخلوط شود پس اگر کحل
وذرور است همچنان نگاه دارند واگر شیاف است

بچیزی مایع که بآن مقرر شده باشد که شیاف کنند
بآن چیز خمیر کرده شیاف سازند و در سایه
خشک کنند چرا که آفتاب قوت دارو را باطل
و ناقص میکند و از غبار نگهدارند و بعد از آنکه
[خشـ]ک کنند در جای که از تصرف هوا محفوظ
[با]شد نگهدارند تا هوا قوت آنرا کم نکند و داروهای
که بعضی آبها که مقرر است بجنسانند مثل شیاف
علائی و برود حصرم که بآب غوره ترتیب میدهند
و امثال آن از داروهای دیگر که بآب بادیان یا
بآب مرزنجوش یا بآب هلیلج یا بآب سماق یا بآب
باران میسرشند سزاوار آنست که مکرر بآن آب
ترتیب دهند تا دوا قوت آب را فرا گیرد و اثرش

بیشتر

بیشتر ظاهر شود و بهترین از برای ساختن
شیاف فصلها بهار است و از برای دارو و اکحال
آخر بهار و اول تابستان و اگر داروی باشد که بآب
غوره یا غیر آن باید پرورد هم در آخرها بهتر است

فصل سیم در ادویه مفرده که در امراض چشم بدان
احتیاج میشود و شیافات و اکحال از آنها مرکب اند

حرف الالف اثمد سرمه است و بهترین وی
آنست که صفاهانی باشد براق و روشن و چرکینی
از اشیای غریبه مخالط آن نبوده باشد و زود از هم
باشیده شود طبیعت وی سرد است در اول
خشک است در درجه دوم حفظ صحت چشم بکند
و اجزای چشم را قوت دهد و مژه را نیکو کند و

مورسرج را سود دارد و چرك را از قروح پاك كند
و مژهای چشم برویاند **انزروت** صمغ سرخ [illegible] و سفید
سفید وی كه مایل بزردی باشد و حب او كلانتر
باشد و دیر نشده باشد بهتر است طبیعت وی گرم است
در درجهٔ دوم و خشك است در درجهٔ اول از برای
بقای رمد و چسبیدن جفن نافع است خصوصا
با شیر خر یا شیر دختر پرورده باشند و چرك را از چشم
پاك كند و آب آمدن از وی باز دارد و ریشهای
چشم را پاك كند و گوشت برویاند و منع نوازل از
چشم بكند **افیون** بهترین وی آنست كه بوی آن تند
باشد و در آب زود حل شود و در آفتاب نرم شود
و اگر آنچه مغشوش است آب زرد كند بخوبی حل

نشود و درشت بماند طبیعت وی سرد و خشك است
در درجهٔ چهارم با شیر دختر تسكین اوجاع چشم كند
و اورام آن و قدما از استعمال آن منع میكرده اند
چرا كه بقوت باصره زیان دارد اما در منع نزول
مواد بسیار خوبست و در وقت احتیاج افیون را
با بعضی دیگر كه موافق علت باشد تركیب باید و صرف
استعمال نباید كرد تا از مضرت وی ایمن باشند
اسفیداج سفیداب را گویند از قلعی و سرب
هر دو میسازند و آنچه در داروهای چشم بیشتر
استعمال میشود سفیداب قلعی است و نیكوترین
وی آنست كه سفید و خوش بوی بود و طبیعت
آن سرد و خشك است در دوم از برای بثور و جوش

که در چشم بهم رسد نافع بود اشرب سرد و تر است
در درجه دوم و گویند خشک است سوخته و شسته او
نافع است از برای قروح چشم و موسرج و آثر جراحت
که بر قرنیه واقع شود هموار کند و از برای رمد یابس
مفید است اقاقیا بهترین وی آنست که مصری
و خوش بوی بود و رنگ سبزی بسیاهی مایل باشد
و صلب و مصمت باشد چون بشویند سرد و خشک
باشد در درجه دوم و ناشسته وی سرد است در درجه
اول و خشک است در درجه سیوم تقویت چشم بکند
و از برای رمد و سرخی چشم را نافع بود و مادها را
از چشم باز دارد و در ادویه ظفره داخل است
آبنوس گرم است در درجه دوم و خشک است

ایم

در سیوم بهترین وی آنست که دانهای وی خرد
و قوی الرایحه باشد و کهنه نباشد از برای سبل مزمن
نافع است افسنتین رومی خوش بوی و تازه
وی بهتر است گرم است در درجه اول خشک است
در درجه سیوم نافع است از برای رمد کهنه اگر
ضماد کنند و از برای غشاوه چشم نیز مفید است
با دوشاب اگر ضماد کنند ضربان چشم و ورم
آنرا ساکن کند و درد و قرحه را فائده دهد آس مورد است
بهترین وی آنست که بسیاهی گراید و جبلی آن که
برکش باستداره مایل باشد اقوی است سرد است
در درجه اول و خشک است در درجه دوم و با وی
قبضی و گرمی لطیف نیز هست رمد را نافع بود

وجحوظ و برآمدگی چشم را ساکن کند و چشم را قوت
دهد و آید و دیدن از چشم باز دارد و منع انصباب
مواد کند از چشم اسارون بهترین وی رومی است
که بویش تند باشد گرم و خشک است در سیوم
از برای غلظ قرنیه نافعست اشنه دوالاست
بهترین وی تازه خوشبوی است لونش سفید
بوده باشد و سیاه وی خوب نیست سرد مایل
باعتدال بود بعضی گفته اند که گرم است در اول
و خشک است در دوم چشم را جلا دهد و اجزای
آنرا قوت دهد و رطوبتها ببرد املج سرد است
در اول خشک است در دوم تقویت چشم بکند اشق
گرم است در دوم خشک است در اول جرب و خشونة

وغلظ

وغلظ اجفان را زایل کند و بیاض را جلا دهد
و رطوبات چشم را نافع بود اکلیل الملک
مرکب است از جوهر سرد و قابض و جوهر گرم و
نضج دهنده و تحلیل دهنده بقوت اول چشم را
قوت دهد و فضول از وی دفع کند و بقوت
دوم آماسها را نرم کند و خلط غلیظ بگدازد
و بپزاند آبنوس بهترین وی آنست که سیاه رنگ
مستحکم هموار باشد شبیه بشاخ تراشیده
و در آتش اگر بگذارند بوی خوش از آن ظاهر شود
و خشک است در درجه دوم از برای غشای رقیق
که بر حدقه پدید آید و ریشهای کهنه و تاریکی چشم
و بیاض نافع است شیافات چشم بر روی آن اگر

بسایند ودر چشم کشند بواسطهٔ موافقتی با چشم
دارد خوبست واکر نشادر ابرو روی تا بر نبوسند
و بنویسند ازبرای قروح مزمنه وجرب رمد یابس
مفیداست **حرف الباء بادرنج** بهترین آن است کبار
که تازه وخوش بوی باشد کرم وخشکست در اول
غریب را که منفجر شده باشد چون ضماد کنند فائده
دهد **بنفشه** سه نوعست سرخ وسفید وسیاه
بهترین آن سرخ بود سرد است در اول خشک است
در دوم چشم را قوت وجلا دهد وآب رفتن
از چشم باز دارد وانزرشتها را ابیل سازد و لطیف
رطوبات بکند وباید که بعد از سوختن استعمال
نمایند وطریق آن معلوم میشود **بلسان** کرم و

خشکست در دوم وحب وی کرم وترست و
روغنش از هر دو کرم تر ازبرای غشاوه وتاریکی چشم
نفع کند امتحان روغن چنان کنند که در شیر حل کند
اکر شیر را غلیظ کند وبه بیند خوبست والا
بد و باید به چشم ویا چیزی بدان آلوده سازند اکر
بنشستن برود خوبست والا بد وآنچه نو وخوش بو
باشد بهتر وکهنه وی که قوت میشود **بنفشه** بهترین
وی آنست که نقش باشد ورنک وبوی آن تغییر یافته
باشد سرد وترست در درجهٔ اول ازبرای رمد کرم
فائده دهد **بُن** بهترین وی آنست که اصفهانی
باشد سبک وپوچ باشد زود پاشیده شود
وللداع وسفید باشد یا اندکی بسرخی کراید کرم وخشک

در آخر درجهٔ دوم بیاض ببرد و اخلاط غلیظ را
لطیف کند بیض تخم مرغ سفیده وی مایل ببردی
وزرده وی مایل بگرمی بود سفیدهٔ آن تسکین
درد چشم کند و زرده اش با زعفران و روغن گل سرخ
از برای ضربان چشم مفید است و با آرد جو ضماد کند
منع نوازل از چشم بکند و همچنین اگر با کندر
در پیشانی طلا کنند منع نزله بکند پوست تخم
مرغ از برای آثار قروح و بیاض نافع بزر البنج
سفید وی نیکوتر بود بعد از آن سرخ آنگه سیاه
بود بد باشد گرم و خشک در آخر درجهٔ سیم
اگر برگ آن یا برگ آن طلا کنند منع نوازل از چشم
کند عصارهٔ برگ آن را بر چشم طلا کنند درد های

سخت را ساکن کند بیس اوشان معتدل مایل
بگرمی است غرب را نافع بود بقلة الحمقا خرفه است
سرد و تر بود در دوم رمد را فایده دهد باقلا مایل
ببردی و خشکی بود چون با عسل و حلبه ضماد کنند
از برای کبودی چشم و طرفه نفع دهد و با کندر و گل
سرخ و سفیدی تخم مرغ از برای جحوظ خاصه که آمدگی
حدقه نافع بود بعر الضب سرگین سوسمار بزرگ
که آن را بزمره گویند از برای بیاض و نزول بسیار فایده
دارد بزاق آب دهن است وی خاصه از انسان
گرسنه بوده باشد از برای بیاض مفید است بازد
ترکان قاسنی گویند گرم است در دوم خشک است
در سیم جرب را سود دارد و اخلاط لزج را زم .

کند و بر نیاید قبل بانا نست گرم بود و عصارهٔ وی
تاریکی چشم که از خلط غلیظ تولد کرده باشد ببرد
و روشن کند و در ابتدای نزول آب سود دارد
ولیکن در وی مضرتی هست که سدهای چشم
بگشاید حرف التاء توتیا چند نوع است بهترین
وی هندیست بعد از آن زرد بعد از آن کرمانی
سبز و آنچه تازه ترست بهتر بود و مراد از توتیای
هندی در اینجا نه توتیای هندی مشهور است
که گرم است و حدت تمام دارد و بر جراحتهای بپاشند
که گوشت را بخورد بلکه از قبیل توتیای کرمانیست
و طبیعت وی سرد است در اول و خشک در دوم
درد چشم را نافع است و ریشهای چشم را سود

دارد و اشک باز دارد و منع فضول دیر که
منصب باشد در عروق چشم بکند و نگذارد که در طبقات
ریزد و صحت چشم را نگاه دارد خصوصا معمول
وی تین انجیر است گرم و تر است شیری که از آن
ترشح کند چون با عسل در چشم کشند غشاوهٔ
چشم که از رطوبت باشد و خلط غلیظ طبقات
و ابتداء نزول آب را نافع بود و برگ انجیر جربها را
بدان حک نمایند مفید است توبال اندر همه
توبالها قوت سوزاننده و لطیف کننده هست
توبال مس گوشت زاید بخورد و توبال آهن قابض است
رطوبتها را کم کند و ریشها را سود دارد و توبال
فولاد شاپورقان اندر کم کردن و کاهش گوشت

نابد را قوی تر است از توتیا پس خون الحمام جاوشیر
نیکوترین وی آنست که تلخ باشد و لون ظاهرش
زرد و باطنش سفید باشد و در آب زود حل شود
گرم و خشک است در دوم گویند تر بود و بصر را
جلا دهد و ابتدای نزول آب را نافع بود چشمک
مایل بگرمی و خشک است در دوم چشم را نافع بود
باید که کهنه نباشد جبسین سنگ گچ است که پخته
باشد سرد و خشک است با سفیدی تخم مرغ هم
نموده بر ظاهر چشم کنارند رمد و موی را فایده
دهد خربقا گرم و خشک است در سیم اندر اکحال
سبل بکار آید حضض گرم است در دوم خشک است
در سیم با عسل از برای تاریکی چشم نافع بود جدوار

وحدیدی و هر نوع مشابه جوهریست که منسوب
بآنست هم در خاصیت و هم در لون گرم است در دوم
و خشک است در سیوم و جلا و تقویت دهد چشم را
و صحت آنرا نگاه دارد و خواه سوخته وی و خواه
ناسوخته که این اثر بدهد مصبا مثل برقیناست
مومیا نیکوترین وی آن بود که بسرخی مایل بود و خوشبوی
و صافی بود بغایت تلخ باشد و بعضی نوعات
وی را مغشوش سازند شیخ الرئیس گوید که در
داروهای چشم این قسم اقوی است گرم است
در دوم و خشک است در سیوم اثرها که در قروح
چشم مانده باشد و بیاض را جلا دهد و در قروح
گوشت برویاند و خشونت اجفان را نافع بود و تحلیل

مواد کند از چشم و در ابتداء نزول آب فایده دهد
و طبقه قرنیه را لطیف کند طلق اقسام دارد اندرانی
کم براق است مانند بلور و هندی است و نمک هندی
نیز در ادویه عین مستعمل است همه نمکها
گرم و خشک است در دوم گوشت زاید را در
اجفان فانی سازد و ظفره و سبل و غشاوه
و بیاض را نافع بود و اگر با مویز و عسل بر چشم
ضماد نماید خون مرده را مستحیل سازد ماهی
هبترین و وی چینی است گرم و خشک است در آخر
دوم بیاض و ناخنه را زایل و بصر را قوت دهد
و رطوبت و غلظت که در چشم باشد جلا دهد
خصوصا عصاره آن مامیران در قوت و کیفیت

و منفعت مثل بسد است چرا که بسد بیخ مرجان است
و مرجان شاخ وی مس سنگیست که کارد بوی
تیز کنند زداینده و جلا دهنده است بیاض را
نافع بود حجر الزیت بافواه گرم و خشک است
در سیم و لطیف آب آن خون فسرده بتحلیل برد
نحاس محرق مس سوخته و سوخته خوانند
و بفارسی راسخت گویند مصری وی بهتر است
گرم و خشک است در سیوم و ریشهای ناخنه
و گوشت زیادتی را سود دارد نشاسته سرد و خشک است
در اول از برای ریش چشم سود دارد و منع سیلان
مواد از آن کند توتیا معدنی بود و عملی و نیکوترین
طبعی خراسانی بود و صافی مانند بلور گرم و خشک است

در آخر چشم از برای نزول آب نافع بود **تخم** سفیدا کرم و
خشک در چهارم بیاض و نزول آب را نافع بود
نوی التمر دانه خرما گرم و خشک است چون بسوزانند و بشویند
در اکتحال قایم مقام توتیاست و یا شل بر فره بکشند
مژه را بروياند و نیکو کند و قروح چشم را نافع بود
حرف الهاء هلیلج اصفر هلیله زرد و آنچه اندکی
بسبزی زند و صلب باشد و بر گوشت بود بهتر است
سرد است در اول و خشک در دوم استرخا
و سستی که در چشم واقع شود نفع کند و آب رفتن
از چشم باز دارد و منع مواد سبل بکند **هندبا**
کاسنی تازه وی سرد است در اول از برای گرم نفع
کند و شیر کاسنی بری از برای بیاض مفید است

حرف الواو وج اگر است آنچه پر گوشت و خوشبوی
تر باشد بهتر بود گرم و خشک است در دوم غلظ
قرنیه را تنک و بیاض را نفع کند خصوصا عصاره
آن **ودع** بزرک وی سفید مهره است و کوچک
وی را گوش ماهی گویند سرد و خشک است سفیدی
که در چشم بود زایل کند و نشف رطوبات
بکند و آب رفتن باز دارد و جلا زیادتر دهد
و اگر ناسوخته در چشم کنند جلای زیادت دهد
و اگر سوخته استعمال نمایند تجفیف وی
زیادتر بود و اگر بعد از سوختن شسته باشند
نشف رطوبات بی لذع بکند و صفت سوختن
چنانست با کلی در سرکین سرشته باشند بگیرند

ودر تنوری نهند که آتش تافته باشند تا بسوزد
وعلامت سوخته وی آن بود که سفید شده باشد
واکر سفید نکشته باشد دیکر روز کل کیرند ودر
آتش برند یا در کوزه کواری کنند در کل کیرند دیکر
بار در آتش برند تا تمام سوخته کردد وسفید شود
بعد از آن سحق کنند وبشویند وخشک کنند دیکر
باره صلایه کنند وبکار برند خواص [illegible]
بهترین وی سرخ رمانی بود در داروهای چشم
روشنائی بیفزاید وصحت چشم را نکاه دارد
فصل چهارم در شیافات شیاف ابیض از
برای رمد کرم وخارش وسوزش آنکه از کرمی بهم
رسیده باشد مفید است قروح وجوشش را کردد

چشم

چشم واقع شود سود دارد سفیداب شسته ده
مثقال انزروت بشیر خر یا بشیر دختر پرورده
در سایه خشک نموده سه مثقال کتیرا اسفید نشاسته با
از هر کدام یکمثقال افیون نیم مثقال اجزا را بیارند
صلایه نموده از پارچه تافته بکذرانند وباشیر
دختر خمیر کرده شاف سازند ودر سایه خشک
کنند وطریق شستن سفیداب آنست که سفیداب
قلعی را با آب باران حل کنند وبهم زنند آنچه نرم حرین
آنست ازین ظرف بآن ظرف دیکر کنند وهرچه
درشت است که در ته ظرف نشسته بریزند وهمچنین
آنرا که در ظرف دیکر کرده اند یکدو ساعت بکذارند
تا خوب در ته آب نشیند پس آب را از روی وی

بریزند و سفیداب را در سایه خشک کنند داخل داروی
نمایند نسخه دیگر سفیداب هشت درم صمغ عربی
کتیرا سفید نشاسته از هر یک چهار درم انزروت
دو درم افیون یکدرم در بعضی نسخها قلیمیا نقره
یکدرم واقع شده با سفیده تخم مرغ شاف سازند
و در سایه خشک کنند نسخه دیگر انزروت
صمغ عربی کتیرا نشاسته از هر کدام دو درم افیون
یکدرم سفیداب قلعی شسته شش درم با سفیده
تخم مرغ شاف سازند شاف نافع از برای درد
چشم گرم و حرارت آن سفیداب یکجزو کتیرا نیم
جزو با سفیده تخم مرغ سرشته شاف سازند شاف
دیگر باد ها را از چشم باز دارد و ضربان را

ساکن گرداند و مزاج چشم را باعتدال باز آورد
و دیگر ورم چشم را خوش کند و بدین سبب است
و برا برد یمانی نامیده اند شاف مامیثا انزروت
شیر خر پرورده از هر کدام هشت درم بکوبند و بیامیزند
تا فتیله بسیار نرم بر بیزند و بآب باران شاف سازند
و با سفیده تخم مرغ حل کنند در چشم کنند
نسخه دیگر در ابتداء رمد و حرارت چشم نافع است
قلیمیای ذهبی سه درم راسخت سه دیگر شاف
مامیثا دو درم اقاقیا یکدرم سرب یکدرم قلیمیا
و راسخت و سرب را بدستوری که در فصل دوم
این رساله مذکور گشته بشویند و قلیمیا بعد
از آن که سوزانیده باشد بطریقی که در فصل مذکور گشت

بشویند وادویه را نرم صلایه نموده همه را باهم مخلوط
سازند باآب باران شاف سازند [illegible]
از برای رمد گرم و گرمی چشم مفیداست سفیداب
قلعی شسته سه درم کثیرا چهار درم صمغ عربی چهار
درم بعرالضب یک درم کافور نیم درم بکوبند و بیزند
و بوزن مذکور بکشند و باهم مخلوط ساخته با سفیدهٔ
تخم مرغ شاف سازند شاف حاد از برای رمد گرم
و سوزش چشم و خارش و دمعه و سبل که با حرارت
باشد و حکوط و طرفه کنجهای چشم و جبیدن اجفان
مفیداست سماق پاکیزه در آب پاک بجوشانند
و صاف کنند و باز بجوشانند تا غلیظ بعد از ان
سفیداب شسته یک جزو کافور ربع جزو کثیرا سه

جزو نرم سایند باآب سماق مذکور شاف سازند
[illegible] سفیداب شسته یک جزو کثیرا افیون از
هر کدام یک جزو و در بعض نسخ سفیداب سه جزو واقع
شده باآب سماق مذکور شاف سازند و بعضی هم در
آب سماق مذکور بسیار نرم صلایه کرده و نرم بیخته
داخل بکنند و شاف سازند [illegible] از برای رمد
صعب که در انتها استعمال کنند سفیداب قلعی
شسته هشت درم قلیمیا ذهبی شسته هفت درم
افیون اقاقیا از هر یک دو درم توتیای شسته پنج درم
کثیرا چهار درم صمغ عربی نشاسته از هر یک چهار
درم دواهای شستنی بقاعده که در فصل دوم مذکور است
بشویند و با ادویه دیگر کوفته و بیخته شاف سازند

شاف نافع از برای رمد شدید صعب و درد چشمی که
در آن سفیدی چشم بر سبیل ورم کرده باشد که از
سیاهی بلندتر شده باشد و از برای جمیع انواع
رمد قلیمیا ذهبی مغسول اقاقیا سرب سوخته
مغسول از هر کدام هشت درم توتیا کندر صبر
سقوطری صمغ عربی از هر کدام چهار درم زعفران
دو درم بدستور شاف سازند طریق سوختن سرب
با پیه خمیر سازند و بر روی اخگر آتش بگذارند آنقدر
که مشتعل شود پس از روی اخگر آتش برداشته و با شیر
زن که از شیر پیر باشد صاف نمایند و طریق سوختن
دیگر آنست که همچنین بی آنکه پیه با آن مخلوط سازند
بر روی اخگر آتش بگذارند و بدم بدمند تا افروخته

شود

شود پس بردارند و بیا بگذارند که به شیر مخلوط
شود خاصیت وی متغیر شود شاف نافع بجهة
بعد از آنکه چهار روز گذشته باشد درد چشم کشند
قلیمیای ذهبی مغسول پنج درم زعفران مر مکی
سنبل افیون از هر کدام دو درم اقاقیا صمغ عربی
از هر کدام هفت درم نحاس محرق مغسول چهار
درم چنان رسم است شاف سازند شاف نافع
از برای رمد که ده روز از وی گذشته باشد سرب شسته
قلیمیای ذهبی از هر کدام چهار درم مس سوخته
شسته دو درم صبر زرد یک درم و نیم اقاقیا
شش درم مر مکی چهار درم و نیم بدستور شاف سازند
شاف نافع از برای آخرهای رمد سنبل الطیب

كل ارمنی سرخ صبر زرد از هر کدام دو درم بزر البنج
یکدرم نشاسته کتیرا از هر کدام دو درم شاف ماميثا
[illegible]
کدام یکدرم [illegible]
[illegible] از
[illegible] قرحه نافعست و رمد را باصلاح آورد کسی
که بسیار دارو کشیدن بچشم او مضرت رسانیده
باشد دفع اذیت بکند و فایده رساند و از برای
درد چشمی که سرخی بدو رسیده باشد سود دارد
اشق انزروت از هر کدام پنج مثقال کندر سفید
ده مثقال زعفران دو مثقال اجزا را نرم کوفته
و بیخته بلعاب حلبه شاف سازند شاف ابیض
درد چشم صعب و قرحه و بثره بزرك [illegible] سرخ

و رمدهای کهن و حجوظ که بیرون بر خاستن
چشم است نافع بود و کهنه را و آن بازماندن
ریم است اندر زیر طبقه قرنیه زایل کرداند و
بادها از چشم باز دارد برك كل تازه هفتاد و
دو مثقال سنبل دو مثقال قلیمیای سیم محرق
مغسول بیست و چهار مثقال زعفران شش
مثقال مرمکی چهار مثقال صمغ عربی بیست و
چهار مثقال افیون بید مثقالی سرمه دو دانك
زنکار دو مثقال هر یکی از اجزا را بعد از انکه نرم
بیخته باشند بوزن مذکور بکشند و قلیمیا را
بدستور که بدستور کذشته بکوبند و ببیزند
و مجموع را سرشته باب باران شاف سازند شاف ابیض

از برای قرحه انزروت بشیر دختر پرورده سفیداب
از هر کدام یکدرم صمغ عربی کثیرا از هر کدام سه
درم نشاسته دو درم قلیمیا نقره افیون از
هر یک یکدرم بدستور شاف سازند شاف زرد
از برای ابتداء قرحه و جوشش قلیمیای سوخته و
نشتر نحاس سوخته و نشا از هر کدام چهار
درم زعفران دو درم اقاقیا صمغ عربی از هر یک
شش درم شاف ساخته با سفیده تخم مرغ در چشم
کشند طریق دیگر شیاف ابار در قروح گوشت برویاند
و منع سوسرج بکند و اثر قرحه را تنک کند قلیمیای
مغسول توتیای مغسول سفیداب مغسول سرب
اصفهانی کندر سفید از هر کدام دو مثقال مرکی

یکمثقال

یکمثقال انزروت یکمثقال دم الاخوین صبر زرد
افیون از هر کدام یکمثقال توتیا قلیمیا نرم صلایه
نموده بدستوری که سفیداب را میشویند بشویند
و بقیه اجزا را چنانچه مذکور شد نرم بکوبند
و بیزند و شاف سازند و طریق شستن توتیا
آنست که توتیا را بکوبند و نرم بیزند و با آب
بیامیزند در صحن بندند که بسیار تنک نباشد
و در ظرف چینی آب باران بر سر آن کنند و در
بجنبانند تا آنچه رقیق بود با آب بیرون آید و آنچه
درشت و چرک بود در یک بود در خرقه بماند پس
این توتیا را با آب بظرفی دیگر بکنند و درشتی که در
ظرف مانده باشد آن نیز بر خوب نیست بریزند

وآنچه در ظرف بقوم حاصل شده بگذارند که خوب
درته نشیند پس آب را از روی آن بریزند و توتیا را
خشک کنند و این طریق شستن بهتر و طریقت
در هر جا که توتیا واقع شود باین طریق باید عمل
کرد نسخه دیگر سرب سوخته سرمه اصفهانی
مس سوخته توتیا هندی صمغ عربی کتیرا از
هر یک هشت درم مرمکی افیون از هر کدام نیم درم
بدستور شاف سازند وطریق سوختن سرب خالص
که سرب را در طیانچه آهن می گدازند و آتش زند
آن چندان بکنند که سرب بگدازد و بر روی آن
مثل خاکستر چیزی بهم رسد پس آن خاکستر را بکفچه

کوچک بطرف دیگر کنند و آتش کنند تا مرتبه
دیگر هم در روی آن خاکستر بهم رسد باز بکفچه آن
خاکستر را بطرف دیگر کنند و همچنین آنچه در روی
سرب گداخته آن گردها که بهم میرسد دور میکنند
وجمع میکنند تا آنکه سرب تمام خاکستر شود پس
این خاکستر را در طیانچه مذکور بکفچه آهن مذکور
بهم بزنند تا پخته شود مثل غبار گردد و رنگش
سفید شود بزردی مایل پس بردارند و بکار برند
شاف نافع از برای سومج و درد صعب که در
چشم واقع شود قلیمیا سیم محرق مغسول هشت
درم سفیداب شسته هفت درم سرب محرق مغسول
چهار درم سرمه محرق مغسول شش درم کتیرا توتیای

فرنکی گل کوکب از هر یک چهار درم افیون سه درم
سرب بدستوری که مذکور شد میسوزانند
وبطریقی که در شستن سفیداب گذشته بود
بشویند و قلیمیا بدستور قاعدهٔ کلیه که در فصل
دوم ذکر شد احراق وغسل دهند و سرمه را نیز
چنانچه پیش ازین سمت ذکر یافت بسوزانند و
باقاعدهٔ کلیه فصل دوم بشویند و مجموع را با هم آمیخته
شاف سازند و گل کوکب را گل شاموش نیز گویند
گلیست سپید و سفید بر زبان بچسبد و در آب
زود حل شود در بلاد یونان در جزیرهٔ قبرس خیزد
نزدیک باشد بگل مختوم شاف آبار نخز دیگر
قلیمیا زر مغسول سفیداب شسته مس سوخته

سرمه صمغ عربی کثیرا سرب سوخته از هر یک هشت
درم مرمکی افیون از هر کدام یکدرم بآب باران
شاف سازند ایضا سرب سوخته مس سوخته
سرمه توتیا صمغ عربی کثیرا از هر یک هشت درم
افیون یکدرم بدستور شاف سازند شاف ابیض کندری
وقتی که قرحه دراز کشد و چرک غلیظ بر وی آید
نافع است سفیداب مغسول هشت مثقال افیون
انزروت کثیرا از هر کدام یکدرم صمغ عربی چهار درم
کندر نیم درم بآب باران شاف سازند شاف ابیض
قلیمیای در وقتی که قرحه سرکرده در آن وقت باید
کشید تا قرحه را پاک کند حکم این شاف و شاف انزروتی
یکیست صمغ عربی کثیرا نشاسته از هر کدام دو درم

سفیداب پنج درم افیون قلیمیا سیم ازهرکدام یکدرم
شاف سازند شاف اسفر دردهای چشم وحرارت
انرا نافع است قلیمیاء ذهبی سوخته وشسته شده
مس سوخته ازهریک دو درم سبد مروارید دم الاخوین
ازهرکدام چهار دانک کثیرا صمغ نشاسته زعفران
اقاقیا زردچوبه ازهریک دو دانک زرنیخ سرخ
ازهریک نیم درم بآب شاف سازند شاف اشود کراز
برای حرارت چشم نافعست ونشف دمعه بکند ودرد
وسوزش چشم وسبلی که با حرارت باشد نفع کند
صمغ عربی یکدرم کثیرا یکدرم سفیداب قلعی شسته
چهار درم اقاقیا پنج درم مرصاف یکدرم سنبل چهار
دانک بآب شاف سازند شاف اسفر انجر دیگر

که بجهت جلاء چشم نافع است پوست هلیله زرد
پنج درم زعفران یکدرم توتیای هندی فلفل صمغ
عربی ازهریک دو درم ونیم بآب بادیان شاف سازند
شاف احمر لین از برای بقایای رمد غلظ اجفان
وخشونت آن وجرب وسبل رقیق را نافع است
وشرناق وغده وبرده وکمنه ودروغ وجاه وصلابت
که در ملتحمه عارض شود وسلاق واین جمله را مفید است
شادنج عدسی مغسول مس سوخته سبد مرجان هم
دو شسته وسوخته وشادنج هندی ازهرکدام پنج
مثقال مرصاف دو مثقال دم الاخوین زعفران
ازهرکدام یکمثقال اجزا را بسیار نرم صلایه نماید
وازوالای باریک بکذرانند ومرجان وسبد را

بسوزانند و بعد از ان بسوبند شادنج و مس سوخته را
بسوبند و این چهار سنگ سماق اول نرم بسایند
و بعد از ان بسوبند و مجموع را باب بادیان خیسا
شاف سازند **وصفت ساختن مرها** و بعد آنست
که بلغور نموده و در کوزه سفالی نو کنند و سر آنرا
بگل حکمت بگیرند و شب در تنوری که نان پخته
باشند بگذارند و صباح بیرون آرند و طریق غسل
چنانچه پیش ازین گذشت آنست که بسیار نرم بسایند
و آب در ان داخل کنند و در هاون برهم زنند و آنچه
نرم و غبار آنست که با آب مخلوط است در ظرف دیگر
کنند و درشت آنرا باز نرم بسایند و بهمان دستور
آب داخل نموده در آن ریزند پس روی ظرف بپوشند

تا غبار

تا غبار نشیند و بگذارند تا دوای صلابه نموده در ته
آب بنشیند بعد از ان آب را از روی آن بریزند
و خشک کرده نگاه دارند و در بعض نسخها عوض شادنج
هندی در نسخه مذکور سریخ واقع شده و از ام
شسته استعمال مینماید و طریق شستن مثل شستن
سفیدآب است **شاف احمر** نسخه دیگر شادنج عدسی
مغسول قلقطار محرق مغسول از هر کدام سه مثقال
راسخت مغسول ده مثقال مرمکی زعفران از هر کدام
یکمثقال دارفلفل نیم مثقال بدستور باب بادیان
شاف سازند **شاف احمر لین** نسخه دیگر از برای منافع
مذکور و نفع بجهة سلاق و جساوه و غلظ اجفان
اختصاص بیشتر دارد شادنج عدسی مغسول ده درم

راسخت هشت درم سبد مروارید سادج هندی
از هر کدام چهار درم صمغ عربی کتیرا مرمکی از هر کدام
ده درم دم الاخوین زعفران از هر کدام یکدرم سود
شاف سازند عادت کحالان چنانست که این شاف را
دراز کنند و احمر حاد را کرد تا میان هر دو فرق توان شد
کرد شاف احمر ساذج جرب و سبل و سلاق و کهنه را
سود دارد شادنج عدسی شش درم صمغ عربی نحاس درم
راسخت دو درم قلقطار محرق دو درم افیون نیم
درم صبر زرد نیم درم زنکار دو درم و نیم زعفران
مرمکی از هر کدام دانکی و بدستور شاف سازند شاف
احمر حاد نسخه دیگر هم از برای جرب کهنه و سبل
غلیظ و غلظ اجفان مزمن و از برای ظفره و سلاق

و حکه و استرخاء جفن مفید است شادنج عدسی دوازده
درم مرمکی زعفران از هر کدام چهار درم روسختج
هشت درم دارفلفل دو درم شاف اخضر از برای
سبل غلیظ و ظفره و جرب و بیاض را نافع است
زنکار سه درم قلقطار محرق شش درم زرنیخ سرخ
یکدرم بوره ارمنی کف دریا از هر کدام یکدرم نوشادر
نیم درم اشق یکدرم و نیم اجزا را چنانکه باید صلایه
نموده اشق را باب سداب حل کرده اجزا را بان عجین
کرده شاف سازند شاف اصفر نسخه دیکر از برای سبل
نافع است ماميثا هشت مثقال زعفران انزروت
بشیر خر پرورده کتیرای سفید از هر کدام دوازده
مثقال افیون نشاسته از هر کدام هفت مثقال جند بیدستر

سه مثقال نرم صلایه نموده بآب باران شاف سازند

شاف اسود که بجهت سبل نافع بود اقاقیا صمغ عربی

از هر کدام هشت مثقال مس سوخته پنج مثقال مرمکی

افیون از هر کدام یکمثقال و نیم بآب باران شاف سازند

شاف احمر نسخه دیگر نافع است از برای ظفره و جرب

و سبل و بیاض زنگار سه درم قلیمیا نقره اشق صمغ

عربی سفیداب قلعی از هر یک دو درم بآب سداب

چنانکه رسمست شاف سازند **ایضا** زنگار سه درم

قلقطار محرق شش درم اشق یکدرم اشق را بآب

سداب حل نمایند و ادویه دیگر را بدان خمیر کرده

شاف سازند **شاف عقید** از برای ظفره نافع بود در آخر صحت

پنج مثقال زنگار دو مثقال نوشادر یکمثقال بوره ارمنی

زرنیخ
مصعد از هر کدام یکمثقال اجزا را نرم صلایه نموده

با سرکه معجون سازند و یکهفته بگذارند و بعد از آن شاف

کنند و ظفره بدان حک کنند **شاف زرنیخ** از برای سلاق

و سبل و جرب کهنه و بیاض نافع بود و سوختن چشم را باز

دارد و نفع وی بعلت جرب اختصاص بیشتر دارد صمغ

عربی کثیرا قلیمیا مغسول سفیداب مرمکی صبر زرد

زنگار زرنیخ سرخ قلقطار محرق راسخت دار فلفل

فلفل سیاه فلفل سفید زردچوبه نشاسته سک العشر

توبال مس سوخته از هر یک ده درم دم الاخوین یکدرم

نیم انزروت سه درم اقاقیا یکدرم و نیم توتیا حضض

سنبل مازوی سوخته از هر یک یکدرم قند در آب

سداب و حماض اترج حل کرده ادویه را بدان بسرشند

وسوختن مازو یا باآتش بود یا بروغن زیت اولی
آن بود که بروی آتش برشته کنند در شراب یا در سرکه
بیندازند و بر هلنا آورده خشك کنند شیاف دیگر
زنگار شش درم صمغ عربی چهار درم اشق چهار
درم قلیمیا زر مغسول از هر کدام دو درم مازو
یکدرم باب سداب حل نمایند شیاف زنگار از برای جرب
وسبل نافع بود سفیداب قلعی چهار درم زنگار
پنجدرم اشق صمغ عربی از هریك چهار درم نشاسته
پنجدرم اشق صمغ عربی از هریك چهار درم نشاسته
سه درم ادویه کوفته و بیخته اشق را باب سداب
حل نمایند و با ادویه سرشته شیاف سازند شیاف
ابیض از برای ظفره و گوشت زاید نافع بود شیاف

دوازده درم نحاس محرق صمغ عربی از هریك شش
درم زنگار قلقطار محرق از هریك دو درم افیون
یکدرم و نیم زعفران نیم درم بدستور شیاف سازند
شیاف زنگار زنگار یکدرم پوست هلیله زرد
از هریك نیم درم توتیای مس سوخته از هر کدام چهار
درم مرمکی نیم درم زعفران دانگی نشاسته صمغ
عربی از هریك یکدرم کثیرا یکدرم سفیداب
قلعی یکدرم فلفل دو دانك شیاف سازند شیاف
اسود که در اشقاخ ذکر کرده اند با دها از یك
وطبقه ملتحمه بانگدید پاك کند و نفخ را زایل کند
بچشم بکشند یا از بیرون طلا نمایند مس سوخته
یکدرم و نیم زعفران نیم درم مروارید بسد از هر کدام

یکدرم افیون یکدرم و نیم اقاقیا پنجدرم شاف مامیثا

نیم درم بآب باران شاف سازند شاف خلوقی

هم از جهة انتفاخ نافع است بادها و نفخها برا کند

سازد و مس سه درم اقاقیا دو درم کتیرا دو درم

صمغ عربی زعفران سنبل الطیب از هر کدام یکدرم

بآب باران شاف سازند شاف زعفران بواسطه

جرب مفید است قلیمیا قلقند از هر یک دو درم

زعفران یک درم فلفل دو درم نمک ذرد [illegible] یکدرم و

نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی دو درم شاف سازند

شاف دیگر بجهة جرب و ظفره مس سوخته شانزده

درم فلفل هشت درم قلیمیا چهار درم مرمکی

زعفران از هر یک دو درم زنگار پنجدرم صمغ عربی

بیست

بیست درم در آب سازند شاف شاف طرخماطیقان بکنند

و جرب و سبل و استرخاء جفن سود دارد شادنج

دوازده درم زنگار پنجدرم قلقطار محرق پنجدرم

راسخت چهار درم صمغ عربی ده درم افیون

زعفران از هر کدام یکدرم بآب بادیان تازه

خمیر کرده شاف سازند و در بعض نسخ شیاف

ده درم قلیمیا چهار درم آورده اند نسخه دیگر

معنی طرخماطیقان احمر حادست و منافع وی نیز

مثل منافع شیاف احمرات شادنج مغسول دوازده

درم صمغ عربی زنگار از هر یک شش درم راسخت چهار

درم قلقطار محرق چهار درم افیون بریان کرده دو درم

زعفران نسخه دیگر از برای ظلمت و تاریکی چشم نافع

آن وسلاق نافع بود زعفران دو درم دارفلفل
یکدرم فلفل یکدانک ونیم نشادر نصف درم مازوی سبز
سه درم سنبل دو درم کافور نیم درم بسیار نرم صلایه
نموده شاف سازند شیاف دیگر صمغ عربی قلیمیا ذهبی
وفضی سفیداب سرب سوخته شادنج عدسی شسته
سنبل الطیب از هر کدام شش درم مر مکی افیون
جندبیدستر حضض مکی از هر کدام دو مثقال اجزا را
بسیار نرم صلایه نموده یکمثقال قند در آب سداب
تازه حل کرده همه اجزا را بآن خمیر کرده شاف سازند
شاف علایی از برای مرضهای که اخر این فایده میدهد
سودمند بود و بسیاری دوای شریف و خوب است
توتیای کرمانی پوست هلیله زرد کتیرا از هر کدام

پنج مثقال نوشادر یکدانک زرد چوبه سه مثقال
زنجبیل صمغ عربی شاف مامیثا از هر کدام دو مثقال
دارفلفل نمک هندی مامیران زعفران صبر زرد
حضض مکی از هر کدام یکمثقال اجزا را چنانچه باید
نرم صلایه نموده و نرم بیخته با آب غوره چند روز
تربیت داده شاف سازند شیاف دیگر
سبل رقیق را بردارد زرد چوبه شادنج عدسی
مغسول صبر زرد شاف مامیثا اجزا مساوی نرم
صلایه نموده شاف سازند شیاف طرفه زرنیخ سرخ
کند سفید مر مکی اشق اجزا مساوی شاف سازند
شیاف دیگر طرفه زایل کند شادنج سه درم [illegible]
ده درم بسد مروارید از هر کدام یکدرم ونیم صمغ عربی

کثیرا از هر یك دو درم ونیم فوفل چهار درم سفیداب
یکدرم زرنیخ سرخ دم الاخوین زعفران کهربا از
هر کدام نیم درم اجزا را نرم صلایه نموده بچوز حق
مرغ خانگی شاف سازند و با شیر زنان بچکانند شیاف
دیگر ودرد چشمی که از گرمی بوده نایل گرداند
قلیمیا زر مغسول مس سوخته از هر یك سه درم دم
الاخوین بسد مروارید از هر یك چهار درم کثیرا
مرمکی زعفران نشاسته زردچوبه اقاقیا از هر کدام
دو دانگ زرنیخ سرخ نبات از هر کدام نیم درم شاف
سازند شاف دیگر در ابتدائی که می افتد یا بکه
وستا صل کرده اند خالص جوهر شب یمانی زرنیخ
موزیح از هر کدام یکمثقال صمغ عربی یکدانك ونیم

شاف سازند در وقت حاجت با آب حل کرده با جفان
واشفار بمالند شاف غریبا از برای ناصور که در
گوشه چشم بهم رسد ترکیب نموده اند صبر زرد
کند را نزروت دم الاخوین کلنار فارسی سرمه
شب یمانی از هر یك یکمثقال زنکار یکدانك و
نیم شاف کنند و باین طریق که در چشم بچکانند
که اول بحمام روند یا روی خود را به بخار آب گرم
بدارند و بعد از ان انگشت بر گوشه چشم بگذارند
تا هر چرکی که در انجا باشد خوب پاك شود بل این
شاف در آب حل کرده یك دو قطره در گوشه چشم
بچکانند و ساعتی بگذارند پاك کنند چند روز
بپای چنین کند آنقدر که چرك پاك شود و انگشت

برکوشهٔ چشم کذارند چرکی بیرون نیاید تا مدتی که چشم
پاک شود و چیزی از آن هیچ نمیکند بچکانند و بعد
از آن که شروع کنند کرد دیگر چرک بازبدستور عمل
نمایند همچنین دایم بهمین قاعده بعمل می آورند
همیشه چشم پاک کند تا اکثر بوده باشد بشرط آنکه
در چشم دردی یا سرخی یا آشفتگی دیگر نبوده
باشد و اگر احیانا در اثنای این عمل سرخی در چشم
بهم رسد چکانیدن را برطرف کنند **شاف عنبر**
از برای تاریکی چشم و ضعف آن مفید است
توتیا بیست مثقال زنگار سه مثقال صمغ عربی
یکمثقال مشک قراطی عنبر خام دو دانگ اجزا را
نرم صلایه کرده حضض مکی با آب حل کرده دواها را

بآن خمیر کرده شاف سازند **شاف دیگر** راسخت
سه مثقال سنبل زعفران اقاقیا از هر کدام نیم مثقال
صمغ عربی کتیرا اسفیدا از هر کدام یکمثقال عنبر
خام خوشبوی یکدانگ و نیم نرم صلایه کرده
با آب خمیر نمایند و شاف سازند **شاف بارکندی**
قلیمیای فضی محرق و مغسول راسخت از هریک هفت
مثقال سرب سوخته چهار مثقال سربهٔ بیست
مثقال نشاسته صمغ عربی کثیرا اسفیدا از هر کدام
مثقال افیون کند را از هر کدام پنج مثقال اسفیداج
سوخته شسته پنج مثقال اجزا را نرم صلایه نمایند
و با آب شاف سازند طریق سوختن و نشستن قلیمیا
و سرب و راسخت و سرب مذکور شده طریق

سوختن سفید مهره چنانست که در فصل سیم در
وجع مذکور شد شاف زعفران از برای ضیق کرعبارت
از تنگ شدن ثقبه است نافع بود زنگار اشق از
هر کدام یکدرم اخلاط زعفران چهار درم شاف سازند نسخه
دیگر جاوشیر واقع شده یکدرم نسخه اخلاط
زعفران یکبرنه شاف مامیثا گل سرخ صبر زرد مر مکی
قاقیا نشاسته صمغ عربی سکبینج جاوشیر نمک اندرانی
زنگار فلفل اجزا را برابر یکدیگر کوفته و بیخته بکار
دارند شاف یمانی با قوت دهد سکبینج جاوشیر
نمک اندرانی زنگار فلفل اجزا را برابر شاف
سازند شاف سنبل خواه در چشم کنند و خواه
از خارج طلا نمایند که نفع میکند از برای بقای مده

و از برای جرب خفیف و خارش و سوزش نفع دهد
و غلظ اجفان را مفید است و نشف رطوبات از
اجفان بکند و چشم را قوت دهد اقاقیا صمغ عربی
راسخت توبال مس از هر کدام پانزده مثقال سنبل
الطیب سه مثقال زعفران یکمثقال و نیم افیون
یکمثقال باب باران شاف شاف شاف روعی
از برای درد چشم نافع است و منع انصباب مواد
بچشم و موسرج را مفید است برگ گل سرخ تازه
چهار مثقال زعفران چهار مثقال افیون یکدانگ
سنبل الطیب یکدانگ صمغ عربی سه مثقال آب
باران شاف سازند و در وقت احتیاج بسفیده تخم
مرغ سایند در چشم کنند شاف شاحی بشود

و قروح که در طبقهٔ قرنیه واقع شود و از برای موسرج
نافع است و منع انصباب مواد از چشم بکند قلیمیای
سوخته در آب الاخته شانزده مثقال سفیداب
قلعی شسته هشت مثقال زعفران چهار مثقال
کثیرا دو مثقال با آب باران شاف سازند و با سفیدهٔ
تخم مرغ در چشم کشند **شاف از برای اقسام رمد**
در انتها نافع است و فساد و خارش و تاکل که در پلک شود
چشم واقع شود جمله نافع است و قرحه را نیز فایده دهد
سرب سوخته شسته دو درم اقاقیا شش درم سرب
سوخته شسته درم قلیمیای ذهبی مس سوخته شسته
از هر کدام دو درم سفیداب سه درم حضض مکی دو
درم مرمکی یکدرم و نیم سنبل زعفران جندبیدستر

از هر کدام یکدرم افیون یکدرم و نیم صمغ عربی چهار درم
بدستور شاف سازند **شاف نافع** از برای ضیق و تنگی
حدقه اشق دو درم زنگار چهار درم زعفران یکدرم
فلفل یکدرم و نیم روغن بلسان نیم درم اجزا را با
نرم صلایه نموده پخته شاف سازند **شاف نافع**
از برای دردهای صعب و از برای بثور و جرب و از برای
کسی که از بسیاری دارو چشم او متاذی شده باشد
قلیمیای ذهبی مغسول شش درم زعفران چهار درم
سنبل افیون از هر کدام یکدرم و نیم فلفل دوازده دانه
صمغ عربی شش درم اجزا را کوفته و پخته نرم صلایه
کرده بدستور شاف **شاف** از برای درد صعب و قرحه
چرک بسیار رسیده باشد و در طبقهٔ قرنیه باشد

وازبرای منع و دفع موادی که متوجه قرحه مذکور باشد
گل سرخ تازه پاک کرده پانزده درم قلیمیای ذهبی مغسول
شش درم زعفران یکدرم و نیم مر مکی سرب اصفهانی
افیون از هر یک یکدرم و نیم صمغ عربی شش درم زنگار
توبال مس سنبل از هر یک نیم درم بدستور شاف سازند
شاف از برای قروح کنده و شوره و برآمدگی که شبیه
به عنبه بوده باشد سفیداب شسته سه درم نوشادر
سرب مغسول از هر یک دو درم نحاس محرق چهار درم
حضض مکی هشت درم سنبل الطیب سه درم جعده
مر مکی از هر یک یکدرم قلیمیای ذهبی محرق مغسول
هشت درم اقاقیا پنج درم چند بیدستر دو درم
صبر سقوطری سه درم صمغ عربی هفت درم بدستور

شاف

شاف سازند ایضا اثار قروح غلیظ را برد قلیمیای ذهبی
شسته مس سوخته شسته اقاقیا از هر کدام هشت درم
صمغ عربی سرب سوخته از هر کدام ده درم صبر زرد
و مازو و زنگار چند بیدستر حضض مکی سنبل زعفران
افیون مر مکی قلقند سفید نشاسته آبنوس از هر کدام یکدرم
نیم بقاعده مقرر شاف سازند شاف زعفران از برای
جرب و حکه و ظفره نافع بود قلیمیای قلقند از هر کدام
سه درم زعفران دو درم گل سرخ دو درم صمغ عربی
ده درم شادنج مغسول سه درم نحاس محرق دو درم
نوشادر یکدرم بدستور شاف سازند شافی که درد را
ساکن کرداند و خواب آورد شان مامیثا هشت
درم زعفران افیون حضض مکی صمغ عربی از هر کدام

دو درم کتیرا انزروت از هر یک چهار درم چند بیدستر
سه درم شاف سازند شاف کندر از برای قروح و
قروح انزروت شیر خر پرورده کتیرا کندر افیون
از هر کدام دو درم سفیداب قلعی هشت صمغ عربی
چهار درم بقاعده مقرر شاف سازند شاف نافع از
برای سبل و ظفره و پیش از بریدن و بعد از آن نوا
بکار برد و از برای سلاق و گوشت زاید نافع بود زنگار
سه درم سفیداب قلیمیای فضی صمغ عربی اشق باب
سداب شاف سازند شاف نافع از برای غشاوه و سرخ
شدن اشفار و سلاق و مژه را برویاند و روشن کند
قلیمیای ذهبی اقاقیا از هر کدام نیم درم صمغ عربی چهار درم
دو درم شب سرمه از هر کدام یکدرم بدستور شاف سازند

بیاز

شیاف مرارات از برای نزول آب و خیالات
و تاریکی چشم نافع بود زهره کلنک زهره باز زهره
شبوط زهره کبک زهره خر وحشی زهره کبوتر بچه
زهره دراج زهره کلنک زهره خوک زهره روباه
زهره خرگوش زهره آهوی زهره حذول از هر کدام
دو درم مر افیون لحم حنظل سکبینج از هر کدام دو درم
فرفیون تخم حنظل را بکوبند نرم بیزند و زهره را
صلایه سکبینج را با آب باران حل کنند و ادویه را
خمیر کرده شاف سازند شاف نافع از برای نزول آب
وضعف بصر ترمس حب الغار مغز عنبر درم صمغ
عربی سه درم زهره کبک اشق زهره بز کله سکبینج
از هر کدام یکدرم و نیم فلفل سفید یکدرم فید نیم درم

شاف از براى نزول آب وضعف بصر قليمياى ذهبى
دو درم فلفل سه درم زهرهٔ بز سه كلنك زهرهٔ كركس از
هر كدام يكدرم نشادر دو درم حضض دو درم ونيم
صمغ عربى ده درم شاف نافع از براى بياض كف
دريا كف شيشه بورهٔ ارمنى از هر كدام سه درم
انزروت مرمكى از هر كدام يكدرم ونيم سكبينج دو
درم نيم اشق دو درم ونيم زنكار پنج درم اكر
تركى ماميران از هر كدام ده درم اكر ماميران نيابد
رطل بخيسانند وبجوشانند تا غليظ شود وصاف
كنند وبورق وسكبينج واشق را در آن حل كنند
وادويهٔ باقى را كوفته وبيخته با آن خمير كنند شاف
سازند شاف ايضا از براى بياض مرمكى شش درم

بگير

سكبينج سه درم دردسر كه سوخته يكدرم ونيم صمغ
عربى زيتون يكدرم ونيم اكر تركى ماميران از هر كدام
سه درم ادويه را خشك بكوبند ونرم بيزند و
صمغها را بآب حل كردن بدان بسرشند وشاف
سازند ايضا براى بياض كف دريا شش درم نبات
چهار درم سرطان بحرى بورهٔ ارمنى سركين ضب
توتيا قليميا ذهبى شسته از هر يك سه درم انزروت
دو درم شير زرق دو درم نشاسته يكدرم ونيم بدستور
شاف سازند شاف از براى بياض كهنه نافع بود
توتيا قليميا ذهبى كف دريا شيشه از هر يك دو
درم زعفران سادج نمك اندرانى نوشادر سركين
ضب از هر كدام يكدرم مرواريد سه درم شيح محرق

مغسول دو درم مشك كافور از هر يك يكدانك
بقاعده كه مذكور شد شاف سازند
شاف انزلاء نزول الآب نافع بود زنجبيل دانك
در دو سركه سوخته از هر يك دو درم دار فلفل اكر
تركى نوشادر كف شيشه از هر يك چهار درم
دانكى كافور نيم دانك شاف سازند شاف [illegible]
[illegible] زهره كلنك دو مثقال
اشق چهار دانك باب باديان واندكى عسل سرشند
شاف سازند نسخه ديكر زهره بز سركله يكمثقال
زهره كلنك دو مثقال سركين ضب يكمثقال ونيم
نطرون نيم مثقال فلفل دو مثقال زعفران يكمثقال
اشق نيم مثقال خربق سفيد يكمثقال باب باديان

بسايند

بسايند وباعسل سرشند نسخه ديكر زهره كركس
يكدرم سركين تمساح البس وآن سقنقورست دو
درم ونيم نطرون نيم درم باب باديان بسايند سرشند
شاف سازند نسخه ديكر فلفل سفيد زهره مرداخوا
از هر يك دو درم زعفران خربق سفيد از هر يك
نيم درم باب ترب بسايند وخشك كنند وباز بسايند
وخشك بكار دارند تا شاف كنند شاف [illegible]
آب سود دارد خربق سفيد يكوقيه فلفل نيم وقيه
اشق يكدرم باب ترب سرشند شاف [illegible]
بجهة ابتداء نزول وابتداء انتشار وبياض سود
دارد زهره كاو قدرى يكدرم با زرده خرقه
كنند وانقدر بمالند تا حل شود سپيل درم [روغن] بلسان

باوی یامیزند وخشك كنند وشاف سازند **شاف**
مرارات شاف مرارات هم بجهة امراض مذکوره
زهرهٔ بز سرکله زهرهٔ شبوط زهرهٔ عقاب زهرهٔ کلنك
زهرهٔ باز برابر ده درم ازین زهرها دو درم افیون یکدرم
شحم حنظل یکدرم سکبینج باب بادیان بپلند وشاف
سازند **شاف عجیب** ازبرای نزول مرقیشا را در کوزه
یا شیشه کنند وبگل حکمت بگیرند ودر آتش نور بگذارند
خاکستر شود ازین خاکستر یکجزو دارفلفل قلیمیای
ذهبی ودو دس کرد رجای کرمس سکبادانند بهم سرشته
ازهرکدام یك جزو باب بادیان شاف سازند **شاف**
دینارکون ازبرای رمد یابس نافع بود سفیداب شسته
قلیمیای شسته ازهرکدام ده درم افیون نشاسته

ازهرکدام یکدرم کثیرا یکدرم ونیم شاف سازند **شاف**
اصطفطیقان ازبرای ابتدای آب وقروح جفن ونابینی
چشم وابتداء نزول آب نافع بود قلیمیای ذهبی زعفران
فلفل افیون پوست هلیله زرد صبر سقوطری مرمکی
بورهٔ ارمنی ازهرکدام چهاردانك صمغ شاف ماميثا
انزروت ازهرکدام یکمثقال ودودانك نمك یکدانك
نیم زرنیخ زرد باب بادیان شاف سازند **شاف دینار**
کون دیگر ازبرای ظفره نافع شجرف روسوخته کند
زرنیخ سرخ نبات اشق ازهریك یکدرم مرمکی زعفران
زرده چوبه ازهرکدام ربع درم بدستور مقرر شاف
سازند واین شاف را بواسطه آن دینارکون گویند که
ملون ومشابه دینار است **شاف الورد** ازخارج چشم

طلا نمایند بجهة رمد گرم و درد نیم و خارش و سبل
چشم و سلاق نافع بود و ورم ساکن گرداند و چشم را
قوت دهد و نگذارد که ماده بریزد و آنچه ریخته
باشد تحلیل برد صندل سفید گل سرخ از کدام
پنج درم بزرورد و آن تخمهای زیره زرد است
که در میان گل می باشد دوازده درم صمغ عربی
کثیرا سفید حضض هندی صبر سقوطری شاف
مامیثا از هر کدام سه درم زعفران افیون از هر کدام
یک درم نرم بیخته بگلاب خمیر کرده شافهای بزرگ بسازند
و خشک کنند و بآب کشنیز تازه سایند شاف [illegible]
بصر را جلا دهد و جرب و سبل را نافع بود و مواد
غلیظ که در طبقات چشم از بقایا رمدهای کهنه مانده

باشد تحلیل برد و حدقه را قوت دهد قلیمیا ذهبی
توتیا مس صمغ عربی نحاس محرق زعفران از هر کدام
دوازده مثقال افیون مرصافی شادنج مغسول سنبل
هندی زرد ورد از هر کدام چهار مثقال فلفل
سفید بیست و چهار دانه قلیمیا را بکوبند و با عسل
معجون سازند و بسوزانند و در سرکه اندازند همان
گرمی که از آتش بیرون می آورند و بعد از آن بقاعده
که مذکور شد بشویند و تصویل کنند و توتیا و شادنج
بدستور بشویند و افیون را بر روی آتش بریان کنند
و مجموع را نرم صلایه نموده بآب باران شاف سازند
شاف خولانی از برای جرب و سبل و غلظ اجفان
و خارش و بقایای رمد نافع بود و تری و پلک را برطرف

کنند تا کل را سود دارد و حضض هندی توتیا از هر
یک هفت درم مامیران چینی انزروت از هر یک ده
درم نشاسته صمغ عربی زنگار از هر کدام از هر کدام
یکمثقال با آب باک شاف سازند **شاف کل سرخ** برای
ریشهای کهن و بثور سرخ نافع بود و شقیقه چشم بکند
و بقای رمد را بتحلیل برد و چشم را قوت دهد و حفرها
و کوها که در سطح قرنیه از قروح بصر رسیده باشد
پر سازد کل سرخ تازه هفتاد و دو مثقال قلیمیای
محرق مغسول سرب اصفهانی توبال سوخته شسته
شادنج مغسول سفیداب شسته از هر کدام شش درم
صمغ عربی بیست و چهار درم کل را نرم بکوبند
تا مثل مرهم شود و اصلاح دیگر با کل نمایند و تتمه

ادویه را

ادویه را نرم صلایه نموده با آب خمیر کنند و شاف سازند
شاف نافع تسکین اوجاع در یکروز بکند و ورم را
در ساعت فرو نشاند سرب آقاقیا از هر کدام چهل مثقال
قلیمیای فضی محرق مغسول شش مثقال نحاس محرق مغسول
چهارده مثقال سفیداب شسته هشت مثقال سنبل
الطیب حضض هندی از هر یک چهار مثقال بیدستر
صبر سقوطری افیون مصری قلقطار محرق از هر کدام
دو مثقال صمغ عربی چهل مثقال ادویه را کوفته و بیخته
آبی کردان کل سرخ جوشانیده باشد خمیر کرده شاف
سازند و با سفیده تخم مرغ در چشم کشند **شاف
ملوکی** از برای نزول آب و از برای هر غشاوه که با رطوبت
باشد نافع است و آثار قروح را ببرد قلیمیای محرق

معسول یکرطل و ریتی مداد هندی پنج اوقیه فلفل
سفید پنج اوقیه زهرهٔ کفتار عددی زهرهٔ شبوط
عددی زهرهٔ کبک هفت عدد شیرهٔ خشخاش
یکوقیه روغن بلسان دو وقیه جاوشیر سکبینج از
هرکدام دو وقیه صمغ عربی هشت وقیه با عصارهٔ
بادیان شاف سازند شاف معروف بمؤلف سادج
اربجانوس نافع بود از برای دردهای سخت و امراض
عین در انتها قلیمیای معسول شانزده مثقال
اقاقیا چهل مثقال نحاس محرق چهارده مثقال سادج
هندی سنبل الطیب زعفران صبر زرد جندبیدستر
از هریك دو مثقال مرمکی چهار مثقال سفیداب
قلعی سرشسته از هریك دو مثقال صمغ عربی

چهل مثقال بآب شاف سازند شاف که آنرا کوکب
الذی لا یغرب گویند از برای دردهای سخت و بثور
و قروح و موسرج و مرضهای کهنه و ریشهای متاکل
نافع بود و آثار قروح را ببرد قلیمیای معسول شانزده
نشاسته سرشسته از هرکدام دوازده مثقال خاکستری
که در کوزه گرمش را میگذارند بهم میرسد و سرب سوخته
شسته کل شاموس از هریك هشت مثقال مر دو مثقال
افیون دو مثقال کثیرا هشت مثقال باران شاف
سازند شاف الورد بسیار سرخ که الحال استعمال
میکنند عدس سرخ سلطان مهرهٔ گل سرخ از هریك
جزو گل روغن شاف مامیثا پوست انار از هریك سه
جزو صمغ عربی کثیرا از هریك نصف جزو سماق رادن آرسخت

بجوشانند وصاف کنند وباز بجوشانند تا غلیظ شود
وادویهٔ مذکور را درین آب سرشند شاف سازند
شاف گل سرخ برای ریشهای کهن وشور سرخ نافع
بود وشقیر چشم بکند وبقایای رمد را تحلیل برد
وچشم را قوت دهد وحفرهای وکوها کرد سطح
قرنیه از قروح بهم رسیده باشد پر سازد وگل سرخ
تازه برگ نموده هفتاد ودو مثقال قلیمیا محرق
مغسول سرمهٔ اصفهانی توبال سوخته شستهٔ شادنج
مغسول سفیداب شسته از هر کدام شش درم صمغ
عربی بیست وچهار گل را نرم بکوبند تا مثل مرهم
شود واصلا ریزهای برگ گل نیز نماند خوب حل شود
وتتمهٔ ادویه را نرم صلایه نموده بآن خمیر کنند شاف سازند

تالیف ابن زهر چشم را جلا دهد حضض هندی مر
مکی کف دریا از هر کدام یکدرم زعفران سندروس
از هر یک نیم درم بورهٔ ارمنی ربع درم هر یک را علیحده
صلایه کنند وبسیار نرم بیزند وبا کلاب شاف
سازند **شاف مرارات** از برای ابتداء آب وتاریکی
چشم نافع بود زهرهٔ شیر زهرهٔ کرک زهرهٔ کفتار زهرهٔ
سگ زهرهٔ گربه زهرهٔ میمون زهرهٔ میمون زهرهٔ
آهو زهرهٔ خرگوش زهرهٔ روباه زهرهٔ کلنگ زهرهٔ
دراج زهرهٔ بچه کرکس زهرهٔ شبوط از هر یک یکدرم
شاف کتموری حضض بمقاش بکنند واز بن شاف حل کرده
بر آنچه کامند منع رویدن آن بکند ونگذارد که
دیگر عود کند زعفران خبث الحدید نانخواه از هر کدام

یکجزو زنجار نوشادر توتیا مس از هر یک نیم جزو نرم
صلایه کرم کرده با زهره بز سرکاله شاف سازند شاف عنبر
راسخت دو درم سنبل زعفران اقاقیا از هر کدام نیم درم
صمغ عربی کثیرا اسفیداب از هر کدام یکدرم عنبر خام
خوشبو ربع درم با آب باران بدستور شاف سازند فصل
پنجم در اکحال و ذرورات و غیره از ادویه عین آنچه
خشک استعمال میکنند آنرا کحل میگویند و از ین ادویه
آنچه میپاشند آنرا ذرور گویند همچنانکه در ادویه
جراحات و قروح نیز دوائی که بر جراحات میپاشند
آنرا مسمی باین اسم گردانیده اند و از جمله این داروها
آنچه بجهة روشنائی چشم ترتیب داده اند آنرا باسلیقون
گویند چرا که معنی آن روشنائی بود چنانکه از برای

ظلمت

ظلمت و تاریکی چشم نافع است بنابرین باین مسمی
گردانیده اند و از جمله داروهای مذکور آنچه در
قروح گوشت برویاند جراحات را باصلاح در
آورد آنرا اکسیر گویند و این نیز اسم مشترکست
میان داروئی که بجهة این امر در چشم استعمال نمایند
یا در جراحات و قروح اعضای دیگر بکار برند
و برود از جمله داروهای چشم در اصل موضوع
از برای داروئی است که تبرید چشم کند اما بسیاری
که این نسبت را مرعی نداشته داروئی که گرم نیز باشد
مسمی باین اسم ساخته اند و قطور چیزیرا گویند که
در چشم چکانند و معمول آنست که با عسل سرشته باشند
کحل روشنائی بعربی جالب النور یعنی کشنده نور

از برای ضعف نافع بود وجرب وسبل وظفره وبیاض
کهنه وغشاوهٔ عین را سود دارد وشادنج عدسی
از هر کدام چهار درم فلفل سفید فلفل سیاه کف دریا
از هر کدام سه درم ودر نسخه هفت درم دارفلفل صبر
سقوطری سنبل الطیب قرنفل از هر یک چهار درم و
نیم زنجبیل پوست هلیلج از هر یک دو درم زعفران نوشادر
از هر کدام یکدرم انجره میباید سوخت ونشسته بطریقی
که سابقا مذکور شد عمل نمایند وداروهای دیگر را بنیا
نرم بکوبند ونرم بیبزند همه باهم مخلوط سازند وبار سائیده
کنند تا مثل غبار شود ودر جای نگاه دارند که از
تصرف هوا محفوظ باشد واز گرما وغبار سالم
باشد ودر وقت احتیاج اکتحال نمایند ومبالغه

در سحق وصلایه کنند این داروها را یعنی که بیشتر
از شیافات میباید کرد که چرا شیافات یکمرتبه تخمیر
در سرشتن می یابد ویکمرتبه دیگر در سنگ سائیده
میشود ودر این جا این مراتب مفقود است جوهر
دارو لعل آب دار فیروزه دهنه فرنگی از هر کدام
نیم مثقال شاف مامیثا یکمثقال زعفران چهار
دانگ مروارید ناسفته مامیران حضض مکی
قرنفل ساذج هندی سنبل الطیب مر صفهانی
از هر کدام یکمثقال جواهر را پیش ازین مذکور گشته
تصویل نمایند وسایر ادویه کوفته ودر وقت
احتیاج با میل در چشم کنند ایضا نسخه دیگر
یاقوت سرخ یاقوت زرد یاقوت کبود لعل آبدار

از هر کدام سه مثقال زبرجد دو مثقال فیروزه پنج
مثقال مرجان دو مثقال لاجورد مغسول پنج مثقال
ورق طلا و ورق نقره عنبر اشهب از هر کدام نیم مثقال
مشک سرمه اصفهانی بیست مثقال توتیای کرمانی
شسته ده مثقال سرگین ضب سرگین شب پره
را سحق مروارید ناسفته از هر کدام ده مثقال
بدستوری که سابقا مذکور شد ترتیب دهند
کحل الجواهر نسخه دیگر سرمه اصفهانی ده درم
توتیای هندی ده درم و آن نه توتیای مشهور است
که درکحال حدقه است بلکه از قبیل کرمانیست و این
که بعضی کحل الجواهر را ازین توتیا میکنند و انواع
ضرر میرسانند ازین رهگذر است مرقشیثا چهار درم

سرطان بحری شش درم یاقوت دو درم مرجان
چهار درم مروارید دو درم دهنه فرنگی چهار درم
عقیق پنج درم لاجورد چهار درم زر سرخ دو درم
نقره چهار درم مامیران چینی چهار درم فلفل سفید
چهار درم دارفلفل دو درم قلیمیای ذهبی چهار درم
زعفران سه درم توبال مس چهار درم شادنج عدسی
مغسول شش درم طریق داخل کردن زر و نقره یکی
تکلیس است بدستور معجون است و یکی آنست که ورق
آنرا بصمغ عربی بسرشند تا خمیر شود و بر روی
سنگ سماق چندان صلایه کنند و بباید
که مثل غبار شود و این طریق معمول این حقیر است
و سایر ادویه و جواهر چنانچه در نسخه اول مذکور شد.

شد ترتیب دهند نسخه جوهر بادو از حضرت غفران
پناه عماد امحمود والد حقیر نقل شده و تمیز توتیا
و حل کردن ذرور نقره رای شریف اینانست وکحل
الجواهر از برای تقویت چشم وجلای بصر نظر است
و آثار قروح و بیاض را فایده دهد و حفظ صحت
چشم بکند و دمعه و سلاق واکثر امراض عین را
سود دارد داروی ابیض از برای ابتداء رمد
و قرحه نافع بود انزروت سفید بشیر خر پرورده
یا بشیر دختر هر کدام که میسر شود در سایه خشک
نموده نرم صلایه کرده موازی هر ده درم آن
دو درم نشاسته اضافه نمایند و باهم بسایند
ذرور ملکایا از برای رمد و درد نیخ نافع بود

هرگاه

هرگاه در وقت نضج ماده و ظهور رمد استعمال
کنند در روز به میکند و از سرعت اثر که باوی است
منسوب بملائکه کرده است زیرا که معنی ملکایا
منسوب بملکه است انزروت بشیر خر پرورده
ده درم حشیشه سفتر یکمثقال نشاسته نبات
از هر کدام سه درم بسیار بسایند بکار برند ذرور
کافور از برای حرارت چشم و رمد صفراوی
نافع است توتیای پرورده نرم ساییده درهم
بجمثقال یکمثقال کافور اضافه نمایند ذرور
ابیض نسخه دیگر نشاسته پنج درم نبات دو درم
صمغ عربی یکدرم چنانچه رسم است ترتیب دهند .
ملکایا نسخه دیگر انزروت نشاسته نبات اجزا

مساوی **ذرور اکبر** کبیر از برای رمد و اوجاع
عین وده رابع که چند روز باشد و رطوبتی که بران
باشد نافع است انزروت پرورده پنج درم شاف
مامیثا دو درم صبر سقوطری زرد و زعفران
از هر کدام نیم درم افیون دو دانک هر یک را علیحده
نرم بسایند و از تافتر باریک بگذرانند و بوزن
مذکور بکشند و باهم مخلوط ساخته باز خوب بسایند
و نگاه دارند **ذرور اصفر** دیگر همان فایده دهد
انزروت شیر خر پرورده ده درم صبر سقوطری
شاف مامیثا از هر یک دو درم بدستور ذرور
سازند **ذرور اصفر نسخه دیگر** انزروت پاک
ده مثقال صبر زرد زعفران حضض یکی از هر یک

دو مثقال مرمکی یک مثقال بسیار نرم بیخته در
وقت احتیاج اندکی در چشم بپاشند **ایضا** در ابتدای
رمد و درد نیز بکار دارند و بجهت پرده نیز سود
مند بود انزروت پرورده هشت درم شاف
مامیثا دو درم صبر زرد افیون نشاسته تخم گل
از هر کدام نیم درم زعفران سه درم مرمکی یک دانگ
نیم **ذرور** که اطبای مصر در رمدهای اطفال
و در درد نیز استعمال میکنند و اثر او در وقت ظاهر
میشود و بسیار خوب است انزروت پرورده
ده درم چینک سه درم چنانچه رسمست ترتیب
دهند **ملکایا نسخه** دیگر از روتی از نسخه شیخ
انزروت ده درم نبات سفید سه درم نشاسته

یکدرم کف دریا یکدرم و نیم ذرور سازند **ذرور اغبر** در رمد چون پلک ریش شده باشد و چشم نتوان کشاد باید کشیدن و ریشهای چشم و باد کرم و جرب را سود دارد توتیای کرمانی مغسول شبح محرق مغسول از هر کدام ده درم نبات سفید پنجدرم نرم ساییده ذرور سازند **ذرور اصفر** که اطباء عراق و شام استعمال مینمایند و او جامع ذرور اصفر صغیر مساوی با هم مخلوط سازند **برود حصرم** ازبرای سلاق و دمعه و بقایا رمد و غلظ اجفان و جرب و سبل رقیق نافع است و خارش کنج چشم را سود دارد توتیای شسته زرده چوبه زعفران از هر کدام ده درم در بعض نسخها زعفران

بیاورده

بیاورده اند و در بعض زرده چوبه مذکور نیست زنجبیل پوست هلیلهٔ زرد از هر کدام پنجدرم دار فلفل مامیران چینی از هر کدام دو درم و در نسخهٔ دیگر دو درم ثلث درمی واقع شده نمک هندی یکدرم اجزا را بسیار نرم بیخته با آب غوره صاف نموده ترتیب داده خشک کنند و باز بسایند و ترتیب دهند سه چهار مرتبه و خشک نموده نرم بسایند و اکتحال نمایند **نوعی دیگر** ازبرای سرخی چشم و صاحب مزاج گرم و سلاق سود دارد توتیا را نرم ساییده و شسته هفت روز در آب غوره صاف ترتیب دهند و خشک کنند و نرم بسایند و اکتحال نمایند **صفت توتیای پرورده** چنانست

توتیای کرمانی را بکوبند و بشویند در هاون
باب چوشیده همی مالند همی سایند تا ده روز هر روز
بشویند تصویل کنند و آب تازه هر روز میکنند
و میشویند و میسایند و پس از ده روز خشک
کنند و نگاه دارند و باید که این را بعد از آنکه
استفراغ کرده باشند بکار دارند و در تن اید
مرض هیچ داروهای که در وی زروت باشد
بکار نشاید داشت قروح بیرون از شیاف ابیض
بکار دارند بیاض و آثار قروح را نیز فایده دارد
پوست مرغ باب نمک درشت بشویند و
پوستهای تنک از وی باز کنند پس باب خوش
کنند
بشویند تا شوری از وی بستانند و بجر قرانند

و بمالند تا اگر پوستی اندرونی مانده باشد جدا شود
پس در سایه خشک کنند و بسایند تا چون غبار
و بکار دارند برودالاس غلظ اجفان و رطوبت
عین را سود دارد توتیای شسته ده درم قلیمیای
ذهبی سوخته و شسته اقاقیا مامیران از هر یک
دو درم شب یمانی سه درم پوست هلیله زرد
شش درم شادنج مغسول پنج درم کوفته و بیخته
باب مورد و آب سماق تا هفت روز در آفتاب
در ظرفی که آب بخود کشد دهند و روی ظرف را
بخرقه بپوشند تا غبار بروی ننشیند و هرگاه
آب خشک شود آب دیگر داخل کنند پس از
هفت روز خشک کنند و در سایه نرم سایند

بكار دارند باسليقون نسخه ديگر جرب وظفره
وانتشار و نزول آب را سود دارد توتياى هندى
قليميا نقره قليميا طلا مرقيشا ذهبى از هر كدام
سه درم سرمه ساذج هندى از هر كدام يكدرم
زعفران مرواريد از هر كدام يكدرم مشك
از هر كدام يكدانك باسليقون از براى كندى
بصر و ابتداء نزول آب و خيالات نافع بود
مس سوخته شش درم سرمه اصفهانى قليميا
فضى از هر يك دو درم قرنفل سنبل الطيب از
هر يك يكدرم و نيم هيل قاقله كبار ماميران
زعفران از هر كدام يكدرم شاف ماميثا صبر سقوطرى
نوشادر اسارون شادنج عدسى از هر يك يكدرم

كف دريا اشنه نمك اندرانى از هر يك سه درم
دار فلفل فلفل نمك هندى از هر يك دو درم مشك
چهار حبه كافور دو دانك بدستورى كه سابق
مذكور شد ترتيب نمايند نسخه ديگر كه جرب را
و سبل و ظفره و كمنه و دمعه و خيره چشم را سود
دارد پنجدرم صبر زرد يكدرم و نيم كف دريا شش
درم شنجرف سليخه قرنفل از هر يك چهار درم
نوشادر يكدرم باسليقون كف دريا قليمياى
فضى مغسول محرق از هر كدام ده درم ملح اندرانى
جندبيدستر سنبل الطيب سرمه اصفهانى از هر
كدام دو درم قرنفل يكدرم مس سوخته مغسول
پانزده درم صبر سقوطرى پنجدرم اشنه يكدرم

مرصاف مامیران چینی نوشادر زرده چوبران
هر کدام سه درم پوست هلیله زرد چهار درم
و در نسخهٔ دیگر پنج درم واقع شده نمک طعام
هشت مثقال شاف مامیثا پنج درم نمک هندی
یکدرم دواها را کوفته و نرم بیخته بوزن مذکور
کشیده باهم بیامیزند و بسایند نسخهٔ دیگر از برای
خارش چشم و تاریکی آن نافع بود قلیمیای ذهبی
مغسول کف دریا از هر کدام ده درم نحاس محرق
شش درم نمک اندرانی سفیداب قلعی شسته نوشادر
شادنج فلفل سفید سنبل الطیب سرمه از هر یک
دو درم جوزبوا قرنفل اشنه از هر یک نیم درم
کافور یکدانگ بدستور ترتیب دهند باسلیقون

دیگر عزیز نیز گویند نزول آب و دمعه را نافع
بود و بصر را جلا دهد و از برای پیران سودمند
شادنج عدسی سرمه قلیمیای ذهبی سادج سرطان
بحری توتیای نحاس محرق صبر زرد توبال مس
زعفران از هر کدام دو درم فلفل دار فلفل نوشادر
از هر کدام دو درم بسیار نرم سایند بکار دارند
کحل العزیز بصر را قوت دهد و جرب و خارش
و بیاض اسود قلیمیای مغسول سرمه اصفهانی
شادنج هندی صبر سقوطری توبال مس از هر کدام
نیم درم نمک اندرانی برنج فرنجمشک کف دریا
از هر کدام دو دانگ زعفران یکدرم و چهار دانگ
نیم درم بکوبند و نرم بیزند و بآب باران بسایند

باید وخشك كند وباز بساید بكار دارند كحل
دیگر بصر را قوت دهد قلیمیای زر توتیا صبر زرد
توبال مس سوخته شادنج عدسی از هریك یكدرم
فلفل دار فلفل نوشادر زعفران از هریك نیم درم
برك فرنجمشك سرطان بحری یكدرم ونیم مشك
دانكی بدستور سابق جمع آورند اكسیر ازبرای
موسرج وقرحه نافع بود سفیداب هشت درم
قلیمیای سیم صمغ عربی از هركدام چهار درم نحاس
محرق نشاسته افیون از هركدام دو درم بلعاب
بزرقطونا بسرشند وخشك كنند وباز بسایند
بكار برند ایضا ازبرای موسرج در وقتی كه خوف
از شور وبرآمدگی موسرج باشد استعمال نمایند

سرمه شادنج عدسی مغسول اقاقیا از هركدام
سه درم صبر زرد یكدرم نرم بسیار سایند كه مانند
در چشم بپاشند نسخه دیگر ازبرای قروح وكثرة
رمد وموسرج سود دارد شادنج مغسول اسرب
مروارید توبال مس سرنج مس سوخته قلیمیای ذهبی
از هریك دو درم سرمه مرقیشا كفا از هریك یكدرم
احجار را بسوزانند وبشویند وباقی اجزا را نرم
صلایه نمایند وباهم بیامیزند وباز صلایه كنند
ووقت احتیاج اندك بچشم بپاشند ذرور
وردی كه در موسرج بكار رند سفیداب شسته
سه درم قلیمیای نقره دو درم ونیم صمغ عربی یكدرم
نیم انزروت نیم درم مس سوخته نیم درم ودو حبه

شادنج يكدرم افيون نيم درم **باسليقون نسخهٔ ديگر**
ظفره وضعف باصره وانتشار ونزول آب
وخارش وآماس وبثات را سود دارد زنجبيل
ماميران فلفل دارفلفل ازهريك دو درم نمك
هندى نمك اندرانى نمك سرخ ازهريك دو
درم شادنج كف دريا توتياى هندى مغسول
حجر بصرى سه صفهانى مارقيشا ذهبى قليمياى
فضى ازهريك پنجدرم شادنج سه درم بقاعده
معمول بسازند **كحل [illegible]** جلا دهنده حدقه را
قوت دهنده ضعف باصره را سود دارد سرمه
صفهانى قليمياى فضى سفيداب قلعى نشاسته
ازهريك پنجدرم توتياى هندى سه درم ماميران

يكدرم

يكدرم ونيم بسايند تا مثل غبار شود وبدان
اكتحال نمايند **كحل بهادرى** بصر را قوت دهد و
دمعه را سود دارد وسبل وجرب را نافع بود
چشم را تقويت دهد سرمه توتياى كرمانى توبال
مس شبح محرق ازهركدام ده درم ماميران سه
درم بدستور ترتيب نمايند **كحل عزيزى** بصر را
جلا دهد واز براى تاريكى چشم ودمعه را سود
دارد وچشم را قوت دهد وحفظ صحت عين
بكند قليمياى ذهبى توبال توتياى هندى شادنج
عدسى مغسول سرطان ماميران چينى سه صفهانى
فلفل سفيد وسياه دارفلفل ازهريك سه درم سنبل
الطيب قرنفل صبر سقوطرى برنج فرنجمشك زعفران

از هر کدام یکمثقال نمك هندی نوشادر کف دریا
از هر کدام نیم درم مشك یکدانك ادویه را هر یك علیحده
بکوبند و نرم ببیزند و باهم آمیخته خوب باشد
کحل دمعه دمعه را باز دارد توتیای شسته ده درم
بید سوخته شسته پوست هلیله زرد صبر زرد
از هر یك یکدرم فلفل نیم درم مجموع را باهم خوب
آمیخته در وقت اکتحال نمایند ایضا خداوند مزاج
گرم را سود دارد شادنج مغسول توتیا مرقشیثا
از هر یك یکدرم مروارید بیسد از هر یك نیم درم
شاف ماميثا صبر زرد از هر کدام یکدانك و نیم
ایضا صاحب مزاج سرد و تر را سود دارد فلفل

نمك هندی از هر کدام یکدرم دارفلفل دو درم
کف دریا نیم درم سرمه سه وزن کحلی که دمعه را باز
دارد و عضلهای چشم را قوت دهد توتیا هشت
درم سرمه یکدرم شادنج عدسی یکدرم و نیم قلیمیا
زر چهار دانك با آب هلیله زرد دو جزو آب غوره و آب
سماق از هر یك یکجزو بپرورند ایضا انتشار را نافع
بود نگذارد که بریزد و نیکو کند و انچه ریخته باشد
برآرد استخوان خرما سوخته سه درم سنبل رومی
دو درم نرم بسایند ایضا سرمه قلقطار زاج برابر با
عسل بسوزانند بسایند ایضا فلفل یکدرم سرمه
بریان کرده یکدرم ارزیر سوخته مغسول زعفران
از هر کدام یکدانك و نیم سنبل سه درم ایضا بچشم

... کودکان بر هیتوان کشید سه‌ها ازین سوخته
از هر یک نیم درم توبال مس گل سرخ سرمکی سنبل
الطیب کندر دار فلفل از هر کدام یکدرم و نیم
استخوان خرما سه وزن ادویه استخوان خرما را
در سفال نو بسوزانند و همه ادویه را بسیار نرم
بکوبند و بیزند و اندکی روغن بلسان داخل کنند
و بسایند و بکار برند ذرور غریب پیش از آنکه
سر کند پس از آن سود دارد حلزون سوخته
صبر زرد سرمکی اجزا مساوی سوده بر آن موضع
نهند کحل آزموده و مجربست زرنیخ سرخ قلقطار
نوشادر زرنیخ شب یمانی اجزا مساوی بول
کودک بسرشند و خشک کنند پس بسایند و بکار

برند اگر برگ سداب را با آب انار ترش بسایند
و فتیله کنند و بدان فرو نهند صواب بود
و بهتر آنست که هرگاه فتیله یا دارو در آن
خواهند نهاد آنرا بفشارند تا در هرچه اندر
وی باشد بیرون آید و بعد از آن دارو گذارند
کحل که اشفار را برویاند و قوی کند دانه خرما
سوخته دود کنده از هر یک پنجدرم سنبل سه
سه درم حب بلسان سه درم لاجورد مغسول
ده درم همه را با هم خوب سایند با میلی بر پلکهای
چشم بکشند کحل که نقصان بصر را که از رطوبت
بهم رسیده باشد مفید است توتیای شسته
بیست و پنج درم با آب مرزنجوش تازه صاف

خمیر کنند و بگذارند تا خشك شود باز نرم صلاّ
کنند زنجبیل فلفل ماميران دار فلفل از هر کدام
سه درم نوشادر یکدرم با آب بادیان تازه خمیر
کرده خشك کنند و با توتیای مذکور آمیخته
اکتحال نمایند **قطوریا** از برای اقسام رمد نافع
بود انزروت سفید دو درم دانه بر مقشر
بیست دانه حلبه مقشر پنجاه دانه کثیرا بیست
دانه کثیرا یکدانك در شیشه کنند و قدری
آب صاف در وی داخل کنند و سر شیشه را
محکم کرده در دیك در میان آب بگذارند و
آتش در زیر دیك آنقدر بکنند که ادویه مذکوره
لعاب بدهد پس فرو گیرند و در وقت ضرورت

زعفران نیم دانك ماميران دو دانك
...

دو سه قطره در چشم چکانند **برود تیکین جراحت**
چشم بکند و بصر را قوت دهد سفیداب قلعی
شستهٔ پنج مثقال مرقشیشا صمغ عربی شادنج هندی
مروارید از هر کدام سه مثقال راسخت چهار
چهار مثقال مشك نیم دانك کافور نیم دانك
نرم سایند در چشم کنند **داروی دیگر** سرگین
خطاف با شهد عسل حل کرده بدان اکتحال نمایند
نفع عظیم دارد **داروی از برای اشتاع** زهرهٔ
بزغاله زهرهٔ کلنك فلفل سفید از هر یك دو
درم نطرون خربق ابیض اشق نیم درم زعفران
زهرهٔ کرکس از هر یك یکدرم ادویه را نرم صلایه
نموده با زهرها خمیر کنند و در وقت احتیاج

در وقت ضرورت بچشم کشند کحلی که حفظ صحت
چشم بکند و نگذارد که نوازل زود در چشم ریزد
و سرمه را مکرر بشویند پس قطر زد ابترکی کیلک
گویند ازین سرمه بیست مثقال و از توتیای قلیمیا
که هم باین طریق شسته باشند از هر کدام دوازده
درم مرقشیثا شسته هشت مثقال و از مروارید
و بسد هر کدام دو مثقال از سادج و زعفران از هر کدام
یکمثقال و از کافور دو دانک و سنکهار ابنک
سماق باب باران مکرر بسایند و بشویند و ادویه
نرم صلایه کرده داخل ان کنند و نیک بسایند و صباح
و شب با میل بر اجفان بکشند کحل آخر از برای حول
چون سنند روس صاف سایید در خرقه پیچیده فتیله

درچشم کشند کحلی که چشم را و سفیده را که از
قرحه باشد بپوشد سرمه اصفهانی سه درم مروارید
یکدرم مشک کافور دانکی دود چراغ زیت دو
درم زعفران یکدرم کحلی که در سرطان که بر طبقه
قرنیه بهم رسد نافع است توتیای پرورده شادنج
نشاسته شاف مامیثا گل مختوم از کدام نیم درم
مروارید دو دانک بدستور بسازند و در چشم کشند
و هر شب سفیده و زرده تخم بر پشت چشم ببندند و نیز
تازه اندکی چکانند و آب کشنیز تازه سودمند داروی
که بیاض را رنگین کند تا سفید نماید مازوی سبز اقاقیا
از هر کدام یکدرم قلقند نیم درم با آب شقایق بسرشند
و در سایه خشک تا چند کرت و در آخر شیاف ساخته

در

سازند ودر چراغی روغن گل سرخ که از روغن کنجد
گرفته باشند بگذارند وروشن کنند وطاس مس
پاک بر روی آن بگذارند که دود آن بر آن طاس
نشیند واین دود را جمع کرده اندکی مشک وعنبر
داخل نموده اکتحال نمایند **کحل دیگر** از برای حول
سرمهٔ اصفهانی نرم صلایه کرده چهار مثقال سنبل
الطیب کهربا سندروس از هر یک یکدرم فندق
هندی عددی نرم سائیده بعرق برگ زیتون خمیر
کرده اندکی مشک وعنبر نیز اضافه نماید وخشک
کنند وقت ضرورت بدان اکتحال نمایند **کحل نافع**
از برای اوجاع چشم که از نزله بهم رسیده باشد برگ
علیق تازه را بکوبند وآب او را بگیرند وصاف

کنند

کنند وبر روی سنگ آنقدر بسایند که غلیظ شود هم
وزن او صمغ عربی در آب حل کنند چنانچه مثل عسل
شود پس علیق بیامیزند وهر روز برهم زنند تا آنقدر
که غلیظ شود که توان شاف ساختن پس شاف نموده
نگاه دارند **کحل نافع** از برای ریح سبل مجربست
زکریای رازی پوست تخم مرغ در همان ساعت که جوجه
از آن بیرون آمده باشد بردارند وبا سرکه ده روز
بپای بجوشانند وبعد از آن صاف کنند وپوست
تخم مرغ در ظرف شیشه یا سفالی در آفتاب بگذارند
تا خشک شود نرم بسایند واکتحال نمایند **کحل که**
قوت بصر دهد وچشم را بصحت خود نگاه دارد
ودموع که از چشم سیلان کند باز دارد سرمه را

در آب باران بیست و یکشبانروز بخیسانند و دوا زده
درم فرا گیرند مرقشیثا هشت درم توتیای قلیمیا
از هریك ده درم مروارید ناسفته دو درم مشك
دو دانك کافور یکدانك زعفران یکدرم سادج
یکدرم هریك را علیحده بکوبند سرمه و مرقشیثا
و قلیمیا و توتیا و مروارید بعد از شستن بطریقی
که مذکور شد در سنك سماق باب جند روز
بسایند آنقدر که آبش خشك شود پس سادج
هندی و زعفران را با آنها در هاون کنند و صلایه
کنند پس مشك و کافور را داخل کنند و در ظرف
شیشه نگاه دارند و صباح و شبانگاه اکتحال
کنند و در اوقات صحت که چشم را نگاه دارد

ذرور بیاض از برای ازاله بیاض بی قرینه است
کف دریا کف شیشه سرکین ضب بورهٔ ارمنی
نبات سفید اجزا مساوی بسیار نرم سایید
مامیران اکرتنکی از هرکدام ده درم بیکرطل آب
کرنود مثقال بوده باشد جوشانید تا از سه حصه
یکی ماند صاف کنند و ادویه را باین آب خمیر کرده
تا چهار پنج مرتبه پس خشك کنند نرم بسایند
و در وقت ضرورت اندکی در چشم بپاشند کحل
از برای بیاض نافع بود انزروت ده درم کف دریا
پنج درم بورهٔ ارمنی دو درم زنجبیل یکدرم نبات چهار
درم ادویه نرم صلایه نموده باوزن ادویه معجون سازند
و در وقت احتیاج باب حل کرده در چشم بچکانند ایضا

هم از جهت بیاض نافع بود زنگار چهار درم اشق
دو درم توتیا قلیمیا ذهب سفید مهره محرق
از هر کدام یکدرم مشک نیم بدستور مذکور با عسل
معجون سازند کحل دیگر از برای صلابت و لحم
زاید و خشونت اجفان و گوشت زاید که
در دماغ میروید زاج سوخته سه درم قلیمیای
ذهبی سوخته مغسول هشت درم مرمکی چهار
درم زعفران دو درم توتیا یکدرم و نیم سنبل
فلفل سفید از هر کدام یکدرم بدستور ترکیب
نمایند قراطیعون ابیض از برای درد چشم
که از رطوبت آلوده باشد نافع بود شاف مامیثا
دو درم انزروت نیم درم صبر سقوطری تخم کازرد

زعفران

زعفران از هر کدام نیم درم افیون یکدانگ ذرور
سازند قراطیعون اصفر از برای قروح که آن
ماده بوده باشد نافع بود نشاسته صمغ عربی انزروت
کثیرا خرد برورند نبات سفید نرم سایده در
وقت احتیاج بچشم باشند قراطیعون رمادی
از برای قروحی که از خون باشد توتیا ده درم
نبات سفید سه درم صدف سوخته دو درم
بدیع الزمان از برای حفظ صحت چشم و جلاء آن
نظر بدارد آب انار ترش و آب انار شیرین در وقتی
که هنوز خوب نرسیده باشد بگیرند و صاف
کنند و هر کدام جدا در شیشه کنند و سر شیشه بندند
و سه ماه در آفتاب گذارند و در هر ماه صاف کنند

وبعد از سه ماه هر دو را با هم مخلوط سازند و دو درم
نود مثقال از این هر دو آب صبر زرد فلفل دار فلفل
نوشادر در بعض نسخها توتیا از هر یک یکدرم
خوب سایند و داخل کنند و نگاه دارند و در وقت
احتیاج میل در رو فرو برده در چشم کشند کحل ظفره
و تاریکی چشم و بیاض را سود دارد سنگ مغناطیس
زنگار اشق از هر یک چهار درم زعفران دو درم
عسل سه وزن بدستور بسرشند دارو جهت [illegible]
دیگر نافع‌تر از سابق قلقند یکدرم نوشادر صمغ عربی
نیم با آب بادیان بسرشند که بادسبل و سده نیم را
زایل کند کندر یکدرم مرمکی دو دانگ حضض
دو دانگ و نیم صبر یکدرم با آب مرزنجوش حبها سازند

مثل عدس سه روز بپوشند در صباح یک حب با آب ناشتا
نارنج زبان و روغن بنفشه حل کنند و در بینی چکانند
کحل دیگر بیاض را ببرد سرگین پرستوک عاقرقرحا زرد
زنگار کف آبگینه قلیمیا با عسل کف گرفته بسرشند بعد
از بیرون آمدن حمام بکار برند کحل دیگر توتیای مغسول
قلیمیا سرطان بحری صدف سوخته معصفر از
هر کدام برابر مشک نیم دانگ نسخه دیگر جهت [illegible]
نافع بود اشق دو مثقال زنگار چهار مثقال سرگین
سوسمار سه مثقال زعفران سه مثقال صمغ عربی
یکمثقال با عسل بسرشند نسخه دیگر اشق فلفل از
هر یک سه درم روغن بلسان یکدرم زعفران سه درم
اشق را در آب باران حل کنند و با روغن بلسان بیامیزند

و با عسل بسرشند **نسخهٔ دیگر** ازبرای نزول آب کبیج
دو درم حلتیت حزبق سفید از هر کدام شش درم
عسل بقدر کفایت **صفت آب بادیان** از برای
تاریکی چشم بادیان تازه را بکوبند و آبش را بگیرند
و بعد از آن و صاف نمایند و در دیگی پاکیزه نمایند و بجوشانند
تا ربعش برود و کف آنرا بگیرند و بعد از آن فرو گیرند
و بگذارند که ته نشین شود پس صاف نموده مثل
ربع آن عسل صاف داخل کنند و نگاه دارند **کحل**
که آنرا دواء الکاتب گویند صحت چشم را نگاه دارد
و نشف رطوبت بکند و بصر را قوت دهد شاف
مامیثا تخم گل از هر کدام یکدرم سرمه صفهانی با آب
باران پرورده دو درم پوست هلیلهٔ زرد نیم

درم عصارهٔ غوره یکدرم کافور یکدانگ صلایه
نمایند **کحل الرقاشین** کحل النقاشین من الدستور
ازبرای غشاوه و تاریکی چشم نافع بود و بصر را
قوت دهد پوست هلیلهٔ کابلی نیم کوفته در
آب انار ترش و شیرین که هنوز خوب نرسیده باشد
بخیسانند و سه روز بگذارند پس بیرون آورند
و در سایه خشک کنند و در جایی که غبار بر آن نشیند
پس نرم بسایند و بیزند مثل غبار و ده درم
فرا گیرند، سرمهٔ صفهانی توتیای هندی توبال
مس مجموع به دستوری که مذکور شد شستن و تصویل
نمایند از هر یک سه درم دانه هلیلهٔ کابلی یکمثقال
حضض هندی صبر سقوطری مامیران از هر کدام

دو درم مجموع را خوب بسایند و باز با آب انار مذکور
تربیت و ختم کنند چنانکه گذشت و بسایند تا مثل
غبار شود و نگاه دارند کحل دیگر از برای جرب
سود دارد نحاس محرق توبال آهن از هر کدام هشت درم
صبر سقوطری چهار درم ملح اندرانی بوره ارمنی فلفل
زنجبیل زاج مصری از هر کدام دو درم کف شیشه خردل
سفید از هر کدام یکدرم نرم بسایند با سرکه خمیر کنند
و در ظرف چینی که هنوز قلعی نکرده باشند بگذارند
و در آفتاب نهند و از غبار نگاه دارند تا خشک
شود پس نرم صلایه نموده نگاه دارند کحل نافع و
مجرب از برای بیاض پوست تخم شترمرغ سفال چینی
توتیای هندی سرب صفاهانی از هر کدام پنج درم

سرطان زنگار کلاغ طباشیر سفید از هر کدام دو درم
بعر الضب یکدرم فلفل نیم درم سکر العشر سه درم شادنج
مغسول سه درم سنگ فسن که کارد بران تیز میکنند
هر دو را مغسول کرده شش از هر یک ده درم بسیار نرم
سایند با میل بموضع بیاض بکشند نافع و مجربست
کحل بسیار قوت دهد منسوبست به بطلیموس
و جماعتی دیگر از اهل بصر توتیای هندی ده مثقال
قلیمیای سادج هندی سرب صفهانی از هر کدام سه مثقال
سرطان بحری سوخته یکمثقال دار فلفل سه مثقال
نرم سایند و نرم بیخته با آب بادیان و گلاب هفت
روز بپرورند پس آب غوره و گلاب یکروز دیگر تربیت
دهند و در تابستان یکدانک کافور و در زمستان

بکجیه مشك داخل کرده نگاه دارند کحل فارسی کحل اکبر
نیز گویند حفظ صحت چشم بکند و رطوبت زایل کند
مرهم بشسته توتیای شسته قلیمیای سوخته و شسته
از هر یك پنجدرم مروارید ناسفته یکدرم شادنج هندی
سنبل زعفران و کافور از هرکدام دانگی نرم صلایه
نموده سایده بکار برند کحل جلاء بصر مجرب جلاء
آثار گرد در چشم واقع شده باشد بدهد هرگاه بعد
از تنقیه شقیه دماغ بکار برند از برای سبل و جرب
وغشاوه عین نافع بود و مجرب توتیای سبز و سرمه
صفاهانی شادنج مغسول عدسی نحاس محرق از هرکدام
سه درم سرطان بحری کف دریا مرقشیثا از هرکدام
یکدرم توبال مس توبال آهن زنگار عراقی نوشادر از

هرکدام نیم درم صدف بحری یکمثقال نمك اندرانی
نیم درم مرمکی یکدرم توتیای هندی یکدرم مروارید
ناسفته بسد مرجان سرخ از هرکدام یکدرم آنچه شستنیست
بقاعده مذکور تصویل کنند و آنچه سابیدنیست مثل
غبار بسایند و با هم آمیخته بدان اکتحال نمایند کحل
زعفران از برای تاریکی چشم و خارش و سلاق نافع بود
زعفران دو درم دارفلفل یکدرم فلفل سفید یکدانگ
نیم نوشادر نیم درم مازوی سبز سه درم سنبل دو درم
کافور دانگ کحل مسیحا از برای تاریکی چشم و ضعف
وغشاوه و دمعه نافع بود پوست هلیله زرد و نجیل
از هرکدام پنجدرم فلفل سفید دو درم نوشادر یکدرم
شادنج مغسول ده درم سایده بدان اکتحال نمایند

مقاله ششم در ذکر مراهم وادویه وقروح وآنچه
بدان تعلق دارد واین مقاله نیز مشتمل بر پنج
فصل است فصل اول در بیان آنچه مراهم از جمله
قسم ادویه مرکب اند وچونکه ترکیب آنها باید دانست
که دوای جید که بسیار نرم سایند با موم روغن
جمع آورند ومداوای قروح وجراحات وبعضی
اورام بدان کنند آنرا هم مرهم گویند واین ادویه
یا منبتات لحم اند یا ملحمات وملزجات ویا مدملات
وخواتم ویا ادویه اکاله ومفنیات لحم یا منضجات
یا محللات وملینات وغیرها اما دوای منبت
لحم آنست که در جراحات وقروح گوشت برویاند
وخونی که در موضع جراحت واقع شود از آن باشد

که تعدیل مزاج وقوام آن خون بکند تا آن خون منعقد
گردد وگوشت شود واین فعل دوای حاصل میشود که
با وی تخفیف باشد بی لذع وسوزش مثل مردارسنگ
ودم الاخوین وسفیداب وزردچوبه وکلنار وقلیمیا
وماننده آن اما دوای ملحم آنست که سبب آن خونی
که در جراحت شود آنرا قوام وحبسی که بخشد
تا جراحت زود باصلاح آید واین فعل از دوای
ناشی شود که با وی لزجی وغروییه وحبسی بوده باشد
وتا خون مذکور را ازین قوام تواند داد مثل انزروت
وصمغ عربی وسماق وسندروس وکاغذ سوخته وکندر
ودانج ومصطکی ومرتکنیشا وماننده آن واما دوای
مدمل آنست که رطوبت که در مابین لبهای جراحت

واقع شود در آن رطوبت و لزوجت و غروبت احداث
کند تا باعث الصاق لبهای جراحت شود و این فعل
از دواها صورت می یابد که تجفیف کند با اعتدال و آنچه
تا نشف رطوبت مذکور کرده قوام مطلوب حاصل
کند مثل سرو و اقاقیا و سبد و نقره و شنجرف و صبر
و توبال و امثال آن **اما دوای خاتم** آنست که در سطح
ظاهر خشکی احداث کند تا بسبب آن خشکی از آفات
محفوظ باشد تا اکنه جلد طبیعی بروید و این فعل از
دوا بهم میرسد که تجفیف وی زیاده از دوای ملحم
باشد و با وی لذع و حرارت نبوده مثل جلنار و گل
سرخ و تخم گل و پوست انار و مازو و قلقطار محرق
و مانند آن **و اما دوای اکال** آنست که تحلیل و تقریح

ان

آن بمرتبه برسد که از جوهر گوشت چیزی ناقص کند
مثل زنگار و نوشادر و درونج و آهک آب ندیده
و اشنان و اشق و توبال مس و انزروت و مثل آنها
اما دوای منضج آنست که از شان وی آن باشد که خلط را
نضج دهد و این اثر از دوای باشد و حاصل میشود
که سخونت با اعتدال داشته باشد و با وی قوت قابضه
نیز باشد که خلط را نگاه دارد در محل خود تا نضج یابد
مثل گندم خاییده و خبازی و برگ خطمی و تخم کتان
و پیاز پخته و انجیر و زفت **اما محلل** آنست که ماده را
از عضوی که در آن محتقن شده باشد منجر کند جزء
تا وی را بخار پراکنده سازد مثل بابونج و مصطکی
و خطمی و شبح محرق و روغن زیت و اکلیل الملک

والقوان وزردچوبه وماننداینها اما دوای جاذب
آنست که رطوبت را بموضع که ملاقی آنست کشش
دهد بسبب لطافتی که دارد واین اثر که در دوا
بکمال باشد باعث آن شود که پیکان وخار وغیره که
در عضوی فرو رفته باشد که از انجا کنده شود بهمین
جهت مثل کند ... زراوند مدحرج وطویل واشق
وبرگ انجیر وبیاز نرگس وبیخ نی وغیر آن اما دوای جالی
آنست که در رطوبت لزجه وعامه که در عضوی بود
باشد عضو را حرکت دهد ودور سازد مثل عسل وزوائد
وزرده چوبه وسقز وسکبینج وزفت وغیر آن ومقطع
آن آنست که بسبب لطافتی که داشته باشد نفوذ کند
میان خلط لزج وعضوی که خلط بدان چسبیده باشد

تا آنکه

تا آنکه عضوی جدا سازد مانند خردل واما دوای
متعفن آنست که افساد مزاج روح عضو وافساد
رطوبت آن عضو کند بمرتبه که صلاحیت جزئیه
آن عضو نداشته باشد وافساد وی بمرتبه باشد
که آن عضو را بخورد یا بسوزاند بلکه همچنان رطوبت
فاسد در آنجا باقی ماند مثل زرنیخ سرخ وزرد وتافسیا
وذراریح وسرگین کبوتر وفرفیون وموسخ آنست
که مخالط رطوبات قروح شود وآنرا زیاده کرداند
ونگذارد که خشک شود مثل موم واما دوای
مراهم دوائیست که ریش متعفن را باصلاح آورد
مثل زراوند طویل وسعد وانزروت وراسخت
وسعتر وزاج سرخ سوخته وپوست انار وکندر

واشق وجاوشیر وادویهٔ سوختگی آتش است مثل سفیدهٔ
تخم مرغ وآهک شسته وحنا وسرکه وبرگ بارتنگ
وپوست درخت صنوبر وگل ارمنی وصندل وسفیدآب
ومرداسنگ وسفال سفید نو واز جملهٔ دواهای ملحمه
ادویه ایست که خون از جراحت باز دارد مثل صبر وکندر
ودم الاخوین وپشم خرگوش وخانهٔ عنکبوت وغبار
آسیا وانزروت وقناسه وقلقطار وچینی وغیر آن
وادویهٔ ملینه از انجمله است مانند بابونج و
بیخ خطمی واشق ومیعه وقنه ومقل وزوفا رطب
وروغنها وپیهها وغیر آن وبسیاری از ادویهٔ مراهم
که مرکب از این تاثیرات مشترک است واکثر این آثار
از آن سر میزند با وجود آنکه ضد یکدیگر باشند مثل مرهم

[illegible]

بجوش باشد وبه تیمم نماز بگزارد وبنقره در دهن نگاه
دارد واکثر اوقات با سرکه وگلاب کشنیز تازه مضمضه
وغرغره بکند وقضای که مناسب مرض باشد بخورد
ونخود آب وامثال آن واز لبنیات وترشی وسبزیها
وغذاهای غلیظ احتراز کند وشربت اگر میل شود
از نبات وگلاب وعرق بید مشک وتخم بالنگو وتخم
شربتی باشامند واگر احیانا در روغن دوم دانها تمام
ریخته شود ودر دهانها بالکلیه برطرف شود احتیاج
مالیدن روغن سیم نیست وبعد از نصف کند حمام
رود واگر دیدن که مدت روغن است دهن وحلق
جوشش کند یا عارضه در بدن بهم رسد که مناسب روغن
مالیدن باشد مانند تب واسهال وغیر اینها

میباید که همان روز بحمام روند و خود را بشویند که
موجب خطر و تعب نباشد و اگر احتیاج بمالیدن
دوم و سیم بوده باشد آن را هم بدستور بمالند و چنانچه
مذکور شد روز سیزدهم بحمام روند و بدن را اول
بصابون بشویند و بعد از آن با گل خطمی و بنفشه
و سبوس بشویند و در جاهای که روغن می ماند
اگر پارچه لته دستاری بر دور آن بپیچد که روغن را
در همانجا نگاه دارد و نگذارد که بریزد بهتر خواهد
بود بشرط آنکه بسیار محکم نبندد و نپیچد که موضع
جوشش نکند و اگر خواهند که مدت روغن زود
منقضی شود در نه روز نیز میتوان قرار داد که حصه
روز اول و حصه دوم را در روز چهارم و حصه

سیم را در روز هفتم بهمان قاعده که مذکور شد
بمالند و در روز دهم بحمام روند خود را بشویند و آن
نطلیه که مرض را بانواع زایل میکند هرچند که کهنه
باشد و بسیار قوی باشد و مدت مدید برو گذشته
باشد شاید که بتکرار طلا احتیاج افتد و اگر مکرر
کنند چنان کنند که میان دو طلا زیاده از یک ماه
بگذرد و اگر جای از اعضا درد از بن مرهم بمالند
زود برطرف شود باذن الله تعالی

در ذکر مجملی از قوانین علاج جراحات و قروح و حیل

مقاله در ذکر مرهمها است و مراهم از برای معالجه قروح
و جراحات بخاطر شکسته رسید که مجملی مفید در بیان
سازد تا باعث زیادتی بصارت معالجین گردد

جراحات در اصطلاح تفرق اتصال را میگویند که در
گوشت واقع شود و هنوز بچرك نیامده باشد و قرحه
تفرق اتصال باشد هم در گوشت که چرك میداده
باشد اعم از آنکه ابتداء جراحت باشد که بچرك آید
یا ورم داده باشد و منفجر شود و قرحه هرگاه دیر ماند
و غور کند بهم رساند و کنارهای آن کهنه شود و صلابت
پیدا کند و درد ساکن شود و چرك نضج یافته بر طرف
شود و زرداب متعفن از آن بیرون آید درین صورت
ناصور مینامند اما قانون علاج جراحات آنست
که اگر جراحت اندك باشد و به بستن تنها دو لبهای
آن فراهم آید درین صورت هیچ احتیاج بعلاج دیگر
سوای آن ندارد که از دو طرف آن چیزی که از پارچه

لته یا پنبه کهنه موافق وضع و مقدار جراحت میسازد
و آنرا رفاده میگویند بگذارند و پارچه کرباسی کم
جراحت و شکستها را بدان می پیچند و آنرا رباط میگویند
به بندد و ملاحظه از غذاهای غلیظ و امتلاء از طعام
و شراب بکنند و نگذارند در جراحت چیزی واقع شود
مثل موی و روغن و غیر آن چرا که اینها مانع التحام
میشوند بمجرد چنین قدر تدبیر این قسم جراحتی نهایتش
بسه روز نمی کشد که به میشود با آنکه احتیاج بدوا
شود و بسیار از مردم دانسته یا ندانسته بعضی این عمل
میکنند و مرهمها و روغنها میگذارند و غذاهای
غلیظ میدهند که باعث ورم میشود و جراحت
تازه ترمیکرد و مدت مدید میکشد و گاه باشد

که عضوی شریف بر تعفن بشود خصوصا در تابستان
و موجب فساد گردد و اگر جراحت بزرگ باشد و عمقی
داشته باشد بجز دو ربط بهم بیاید درین هنگام احتیاج
بدواهای که گوشت برویاند از مراهم و ذرورات
دارد در خور مزاج و وقت احتیاج اگر ضرورت
داعی باشد بگذارند و نوعی نمایند که در جراحت و حوالی
آن ورمی حادث نشود بآنکه عضو را سخت نبندند
و حرکت ندهند و حوالی آنرا ساعت بساعت طلاهای
بارده بمالند و پارچه لته بآب و سرکه تر کرده بر جای
که جراحت بهم رسیده باشد اندکی بالاتر از آن بگذارند
خصوصا هرگاه که در جراحت بوده باشد که تدبیرات
منع انصباب مواد از آن عضو میکند و اگر در موضع

جراحت خون کمتر بیرون آمده باشد درین وقت
بسیار است که موجب ورم میشود بنابرین اگر وقت
گنجد فصد از عضوی که مقابل عضو مجروح باشد لازم
آید فصد باید کرد تا ماده کم شود و از آن بطرف منجذب
شود و اگر جراحت عمقی داشته باشد و دهنش تنگ یا ملتئم
درین صورت اندیشه باید کرد مبادا مرهم بگذارند
که دهن جراحت بهم آورده و غورش باقی باشد چرا که
اگر چنین چرک بسیار در اندرون جمع میشود و [illegible] میکند
و احتیاج پیدا میکند که یا از دهان یا از جای دیگر
بشکافند و چرک بیرون آورند و جراحت شود و گاه باشد
که عضو را تمام فاسد کند و قرحهای بد بهم رسد پس لازم است
که در چنین جای وقت همیشه در دهن جراحت فتیله

وفتیله بگذارند با بخیه مذکور شد عمل نکرده علیل را
در مخاطره می اندازند و اگر جراحت بزرگ باشد
و دهنش نیز فراخ باشد باز بر بستن لبهایش و قعرش
بهم می آید اولی بستن است و اگر به بستن خوب بهم
نیاید درین وقت جراحت را احتیاج بدوختن و
بخیه زدن میشود چند بخیه که ضرور باشد باید
زد و دوختنها اکثر در جراحتی احتیاج میشود که
در عرض بدن واقع شود و اگر در طول باشد بیشتر
آنست که بر رفاده و رباط بهم می آید و طریق بستن
جراحت چنانست که رباط را بعنوانی که بر جراحت
به پیچد که استحکام و سختی آن در عمق جراحت
بیشتر و دهن جراحت نرم تر باشد و عضو مجروح را

در بعضی [illegible] بسیار زنند تا زود بهم آید [illegible] جراحت [illegible]

مشکل بشکل سازد که دهن جراحت بر بالا آید اگر
ممکن نباشد که دهن جراحت را در اسفل کنند و درون
ملاحظه کنند اگر جراحت رو به بهبودی دارد چرک
کم میشود و عمقش ناقص میگردد و چرک در اندرون
جمع نمیشود همین تدبیر که دارند از دست نگذارند تا
به شود و اگر چنانچه چرک میشود در جراحت گردت
کنارند و فرو برند چرک از دهنش بر بالا آید این علامت
آنست که کیسه کرده شرط آنست که از اسفل دهنش
جراحت از جای که نزدیک بنهایت عمق جراحت باشد
بشکافند یا مری از چرک بهم رسد و مجتمع نشود که
باعث فساد گردد و غذای علیل در ابتدا هر چند لطیف
تر باشد و کمتر خورده شود و غذای خشک باشد بهتر است

تا خلط زیادتی بهم نرسد و در مواضع جراحت نریزد
و موجب ورم نگردد و اگر دید که خون زیادتی یافته
فصد نیز ضرور است و همچنین در اخلاط دیگر اگر
غلبه بوده باشد موافق خلط به تنقیه نیز احتیاج میشود
باید که معالج صاحب حدس باین قوانین عارف باشد
تا خطای واقع نشود اینست مجملی از قانون علاج
جراحت و طریق شکافتن خراج و دملها که نضج یافته
باشد و بخودی خود منفجر نشود چنانست که از اسفل
آن ورم بشکافند از جای که ریم بآسانی تواند بیرون
آمد و اگر ممکن نباشد از جای که پوستش تنک تر باشد
و آمده تر باشد از همانجا بشکافند و اگر در عضوی از اعضای
بدن واقع شده که مستوی و هموار است و شکنی ندارد

و شکاف آنرا نوعی کنند که طول آن با طول بدن
موافق باشد نه با عرض چرا که درین صورت جراحت
بیرون آید و اگر در موضعی است که شکنی دارد شکاف را
در شکن قرار دهند و اما وقت شکافتن و اگر ورم
در جای واقع شده است که نزدیک مفصل است
یا گوشتی ندارد و بسیار و بود تر بشکافند تا چرک
با استخوان منتهی نشود و استخوان منکشف نگردد
و رباط مفاصل فاسد نشود و اگر ورم در اعضای لحمیه است
که گوشت بسیار دارد و درین محل اگر انتظار بکشند
که خوب نضج بیابد بهتر است چرا که اگر در شکافتن
آن استعجال کنند مدت سیلان و صدت متمادی
میشود و زرد آب و چرک فاسد بهم میرسد و

جراحت صلب میشود و دیر باصلاح می‌آید و اگر
خراج و ورم بسیار بزرگ باشد از آن سبب یکبارگی
نوعی نکند که چرک آن بیرون آید بواسطه آنکه درین
حال گاه باشد علیل را تاب تحلیل زیادتی نبوده
باشد و باعث غشی شود بلکه اندک اندک چرک را
دفع کند بیان اسباب دیر باصلاح آمدن قروح
و قوانین معالجات آن سبب آنکه اسباب قرحه
دیر به میشود یا از جهة آنست که در بدن خون کم است
یا آنکه خون فاسد است یا آنکه در جراحت و لبهای آن
گوشت صلبی یا گوشت فاسد بهم رسیده که مانع
روییدن گوشت صالح میشود یا استخوان شکسته
در آنجا واقع است و آن استخوان مانع التحام میشود

یا آنکه در جراحت چرک بسیار بهم میرسد و نمیگذارد
که به شود یا آنکه داروها و مرهمها که بدان علاج میکنند
موافقت بقرحه ندارد یا آنکه نفس قرحه رداءة
و عفونت دارد و بدین سبب ملتحم نمیشود پس اگر دیر
به شود قرحه بواسطه کمی خون باشد و علامتش در
حوالی جراحت سرخی نمی‌باشد و اثر ورمی در آن ظاهر
نمیشود و جراحت خشک و لاغر می‌باشد و بدن نیز
ضعیف و کم خون میباشد و علاجش آنست که هر
روز چند نوبت بآب گرم موضع جراحت و حوالی
آنرا گرم نمایند تا سرخی بهم رساند و بدین واسطه
بسوی آن منجذب شود و غذاهای که مولد خون باشد
بخورند و مرهم اسود بر جراحت بگذارند و حوالی آنرا

برفق بمالند که مالندگی نیز خون را جذب میکند واگر
بسبب دعاء خود باشد علامتش آنست که لون
ولحم وصحه تغیر بکند ورت و بدی میکند و علاج
فصد است اگر در وقت تقاضا کند واسهال خلط
فاسد و بعد از آن علاج قرحه واگر دیر شود
قرحه بواسطه گوشت صلب باشد که در لب جراحت
بهم رسید علاجش آنست که آن را خشک کند
و تراشند آنقدر که خون بیرون آید و جراحت تازه
شود پس علاج کند واگر آن گوشت غلیظ باشد
و هیکل آنچه غلیظ وصلب است ببرند واگر گوشت غلیظ
در تمام قرحه باشد غور ولبهای آن بتمامی خشک و
باشد و درین نیز چیزی در داخل قرحه کنند خشک کند
تا خون بیرون آید واگر از برای خشک نمودن احتیاج

صبیح بفارسی شبه خوانند سرد و خشک است
میل از آن در چشم کشیدن روشنی بیفزاید و قوت
باصره بدهد و آینه از آن اگر در نظر دارند از نزول
آب ایمن باشند شکوالعشر شکر تیغال است
قوت باصره دهد سفرجل به است سرد است در اول
وخشک است در دوم چون بریزند و در چشم ضماد
نمایند نفع دهد سرطان بحری صنفی از خرچنگ است
در دریا که حرکت دارد خشک بود و دندانهای جرب را
وظفره را بردارد و شیافی از آن بسازند و جرب را
بدان حک کنند و دمعه را منع کند و ریشها را خشک
کند و پاک گرداند عرف الشمس مادیح نیکوترین
وی عدسی باشد از عدس طین تر و بسیار سرخ باشد

چنانچه بسیاهی گرآید و بلون ظاهر و باطن یکی باشد
و زود بشکند و آنچه در آب بماند سرخی وی زایل
شود و آنچه صلب بود بد باشد و گاه باشد که از گل سرخ
شادنج عملی بسازند خطهای انگشت بر آن ظاهر
باشد از آن نیز امتیاز باید و طبیعت وی آنچه
ناشسته باشد گرمست در اول خشکست در دوم
نشسته وی سردست در اول خشکست در
دوم قروح چشم را جلا دهد و مندمل سازد
و گوشت زیادتی بخورد و همه اجزای چشم را
قوت دهد و خون آمدن باز دارد و جرب
و خشونت اجفان و ورم گرم که در آن باشد
نفع دهد [illegible] سرد و خشکست

درجه اول چشم را قوت و ذوات رمد را
سود دارد شقایق گرمست در دوم و ترست
و عصاره وی از برای بیاض و آثار قروح
و ظلمت چشم نافعست و چون با دیگر ادویه در اورام
صلب که در نواحی چشم بهم رسیده باشد
ضماد نمایند نافع باشد شبت گرمست در دوم
خشکست در سیم چون با آب آن ضماد نمایند
رمد کهنه را بتحلیل برد شراب انگور که کهنه
بود گرم و خشک است در سیم چشم را قوت دهد
و خلط غلیظ را بتحلیل برد شمع موم معتدل است
و نضج دهنده شعیره را تحلیل کند صمغ القتاد
صمغ عربی همین صمغهاست و نیکوترین آنست

کشفانی وصاف وسفید باشد وطبع وی
معتدلست ومنفعت وی بواسطهٔ قبض وتفریه
وتجفیفی که دارد ریشی که در چشم واقع شود سود
دارد وقروح آنرا نافع بود ومنع نزول مواد کند
صبر بهترین انواع آن سقوطریست که بلون جگر
باشد ودر آب که حل کنند آن آب زرد شود
برنگ زعفران وایضا صمغ خوب آنست که زود
ازهم بپاشد وبوی مر کند گرم وخشکست در دوم
ازبرای قروح چشم واوجاع آن وسوزش وجرب
مفیداست وتجفیف رطوبت چشم کند وابتدا
نزول آب را نافع بود صمغ البطم سقزاست
گرماست ولطیف ومحلل وزداینده صمغ آلو

چون در چشم کشند نفع بکند صدف بهتری سفید ست
که در آب شیرین یافت شود سرد وخشکست چون بسوزانند
وبشویند ازبرای غلظ اجفان وقرحه وبیاض
وغشاوهٔ چشم را مفیداست موی زیادتی را باز
دارد صنوبر گرم وخشکست اندرو وی در داروهای
چشم کنند شیر رانیکو کرداند ونگذارد که بریزد
وازبرای ناکل ماقی نافع بود حرف العین
نوعی زردچوبه است کوچک وبزرگ باشد کوچک
وی روشنایی بیفزاید وسفیدی را زایل کند
عقیق سوخته وی را استعمال نمایند گرم وخشک
در سیوم سوخته وی خشکتراست مواد را از
چشم بازدارد عکر الزیت درد روغن زیتون

گرم وخشک آب را بتحلیل برد عدس آماسهای گرم را
سود دارد خاصه در ربع ماميثا گرمست وخشک
لطیف وسوزاننده وقوت آن بعضلهای اندرون
میرسد استرخاء چشم را سود دارد عنب الثعلب
آنچه برگش سبز وثمره‌اش زردست نیکو بود
ناصور را اگر در گوشه چشم منفجر شده باشد نفع
تمام دهد عصاره آن هرگاه اکتحال نمایند بصر را
قوت دهد علیق بترکی بگرتکن را گویند سرد است و
خشک از برای بثور برآمدگی چشم را نافع بود و چون
از وی شیاف سازند باین طریق که تازه وی را بکوبند
وآبش را صاف کرده ودر روی سنگ بپایند تا
غلیظ شود صمغ عربی بآن ممزوج کنند شیاف سازند

بجهة

بجهة دردهای چشم وورمهای آن نافع بود فلفل
گرم وخشک در درجه سیم زداینده است تاریکی چشم را
نافع بود عنبر هرچند سفیدتر وسست‌تر وسبک‌تر
وخوشبوی‌تر بهتر بود باید که چرب بود گرمست
در دوم خشک است در اول در نسخ جوهر دارو
داخل است ومنفعت وی در تقویت بصر بخصوص
اگرچه در کتب نظر کم میرسد اما عموما چون تقویت
جمیع حواس میکند وجوهر روحها را اگر در اعضاست
قوت دهد خاصه بصر نیز از آنجمله است میباید که
نفع در آن نیز داشته باشد وشیافهای عنبر
که در قرابادینات مذکور است دلالت برین معنی
کند حرف الفاء فلفل گرم وخشک است در آخر

درجهٔ سیوم چشم را جلا دهد و آلات چشم را قوت
دهد و استرخاء چشم را سود دارد فرفیون آنچه
تازه و زرد مایل بسفره باشد که بوی و طعم تند داشته
باشد بهتر است گرم و خشک است در چهارم چون
با عسل در چشم کنند جلا دهد لیکن سوزش آن
بکوفتن ماند و نزول آب را نافع بود فراسیون
گرم و خشک است در سیوم عصارهٔ وی با عسل
بصر را قوت دهد و در داروهای چشم اقسام جرب را
زایل کند و در اکتحال بجهة آثار قروح نافع بود
و غشاوه و ظلمت چشم را مفید باشد و جلا دهد
فجل تربت گرم و تر است و گویند خشک است آب آن
و آب برگ آن چشم را جلا دهد اگر در چشم بچکانند

فضه نقره سرد و خشک است و گویند معتدل بود
فلوفی حکم فلفل یا قوت دارد فیروزج بهترین
وی آنست که نیشابوری کهن بود که لون آن مثل
ماه نو گشته باشد طبیعت آن سرد و خشک چون
در داروهای چشم کنند شب کوری و تاریکی
چشم را نافع بود فیلاسوس بخور مریم است عصارهٔ
آن با عسل نزول آب را مفید بود و بصر را جلا دهد
فوفل سرد و خشک است از برای التهاب چشم فایده دارد
حرف القاف قلیمیا انواع آن ذهبی و فضی و نحاسی است
و معدنی باشد و عملی نیکوترین وی که از جزیره قبرس آورند
و آن را در آب یابند و بعد از آن معدنی بود که لاجوردی رنگ
بود و آنچه عملی باشد دود زر و نقره و نقل آنست در حرارت

وبرودت معتدل بود وخشک بود در سیم ونقره
وی سودمند است چشم را قوت دهد وقروح چشم
وبیاض وابتداء نزول آب را نافع بود واولی آنست
که وی را بسوزانند وبشویند وبعد از آن استعمال
کنند قلقطار زاج زرد است گرم وخشک بود
در سیم وبهترین وی مصری براق بود که زود ازهم
بپاشند وکهنه نبوده باشد از برای صلابت اجفان
وخشونت آن نافع بود وچشم را دهد قلقند زاج
سبز است گرم وخشک بود تا چهارم از برای ظفره نافع
بود وتخفیف رطوبات بکند وزاجات دیگر نیز در
داروهای چشم فایده قلقطار دارند لیکن اختلاف
فی الجمله در غلظ ولطافت دارند زاج سفید الطف

وزاج سبز اقوی ولهذا از برای ظفره وامثال آن نافعتر
وزاج سرخ اغلظست وقلقطار وسط است
میانه اینها قرنفل گرم وخشک است در سیم بصر را قوت
دهد وغشاوهٔ چشم را نافع بود حب الآس گرم
خشک است در دوم بصر را قوت دهد وآثار قروح را
زایل کند حرف الکاف کتیرا بهترین وی آنست که سفید
وپاکیزه باشد وطبیعت وی معتدل بود منع نزول
مواد چشم بکند وقروح وریشها را که در آن بهم رسد
باصلاح آورد کندر بهترین وی آنست که سفید
باشد وحبهای مدوّر داشته باشد غش وی بصمغ
وراتینج کنند که فراست کند گرم است در دوم و
خشک است در اول بجهت قروح نافع است وی

مندمل شود وگوشت برویاند ونضج ورم مزمن بدهد
دو وکند ردر قروح نفع کند وقطع سیلان رطوبات
چشم بکند وسرطان چشم راوورم حار کردان هم
فایده دارد **گزمازک** سرد وخشک است منفعت دارد
وی در امراض عین مثل ماز و وحضض است **کافور**
قیصوری سفید که مانند برف باشد بهتر بود سرد و
خشک است درسیوم در ادویه رمد گرم داخل است
کمون زیره کرمانی وی اقوی است پس پارسی گرمست
در دوم وخشک درسیوم چون بخایند و آب آنرا
در چشم چکانند جرب وسبل وظفره وطرفه را
نافع بود وچون با نمک بخایند وآب آن در چشم
چکانند جرب وسبل وظفره که بریده باشند نگذارد

که بجسد وعصاره بری وی بصر را جلا دهد و
اشک آورد وچون بر موضع موی چشم که ازانجا کنده
کنده باشند طلا نمایند منع روییدن بکند **کاه**
ترکی کیلک گویند آنچه سفید بود که در یک سر
باشد بهتر باشد از حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله مرویست که آب وی چشم را جلا دهد
کبد جگر بز از برای شب کوری نافع بود و آب کباب
او را در چشم کشند وسر را بر بخار آن بدارند و جگر را
بخورند بسیار مفید است **حرف اللام لاجورد** گرمست
در دوم وخشک در سیوم مژه را برویاند وبسیار
کرد اند مجرب است و چشم را نیکو کند **لبن** بهترین
شیرها شیر زنانست وبعد از ان شیر خر سرد است و جلا

دهند از برای رمد وخشونت چشم را نافع بود وبا دهای
گرم که در چشم ریخته باشد منع ضرر آن بکند واگر
در چشم بدوشند طرفه راسود دارد **لسان الحمل**
با رنگ دو نوع است بزرگ وکوچک بزرگ وی
بهتر است سرد وخشک است در دوم چشم گرم را مفید
بود شیافات چشم را با آب آن حل کنند فایده دهد
حرف المیم مشک تبتی که آهوی آن گیاه سنبل و
همن را چرا کند بهترین اقسام آنست که بلون زرد
باشد وبوی آن شباهتی ببوی سیب داشته باشد
گرم وخشک است در دوم چشم را قوت دهد
ونشف رطوبات آن بکند وبیاض رقیق را جلا
دهد جلا دهد وقوت داروهای دیگر بزودی
چشم رساند **مصطکی** بهترین وی آنست که سفید

وحب وبالک باشد گرم وخشک است وبعضی گویند
در دوم شعر منقلب را بآن بچسبانند **مرداسنگ**
بهترین وی اصفهانی وبراق است که بسرخی زند
طبیعت آن ببردی مایل است وخشکی وبعضی
گویند مایل بحرارت است در برودت معتدل
آن شکی نیست معتدل آن چشم را جلا دهد **مرجان**
سرد وخشک است در سیوم حد قدر را جلا دهد
وبصر را قوت بیاض واثرها که بر طبقه قرنیه افتد
رقیق گرداند وزایل سازد **مرارات** زهرها آنچه
از جوارح است از همه زهرهای دیگر نیست وزهره
کاو وکفتار است از سایر چهارپایان دیگر اقوی است
واسلم زهرهای مرغان برنده زهره دراج وکبک است

وازین زهرها آنچه بالطبع رنگش زرد باشد خوبست
وآنچه زنگاری ولاجوردی وزردی مایل بسرخی
خوب نیست طبیعت زهرها گرم وخشک در چهارم
انفع مرارات است از برای چشم زهرهٔ آهو واز زهرهٔ
کبک واز ماهیان زهرهٔ شبوط جمیع این زهرها از
برای تاریکی چشم مفید است زهرهای مرغان
شکاری خصوصا خشک کرده آن از برای ابتدای
نزول آب واز برای انتشار نافع است اما می باید
کنقیهٔ بدن ودماغ استعمال کنند وزهرهٔ براز
برای شبکوری سود دارد توتیا ویرا حجر التو
وحجر روشنائی گویند از برای جهت بسیاری نفع وی
در جلای چشم چند نوع بود ذهبی وفضی ونحاسی

وسفیدی

گرم وخشک است در سیم جزئی که در زیر طبقه
قرنیه مانده باشد بتحلیل برد حجر الحبش
در بعضی مواد مثل تقویت موهندی وی آوردست
از برای اورام مکی بهتر است وطبیعت وی
معتدل است در گرمی وسردی وخشک بود
در دوم درد چشم را نافع بود وغشاوهٔ چشم
وجرب را زایل کند وقرنیه را جلا دهد وسفیدی
بیفزاید وچشم را قوت دهد [illegible] آنچه
سرخ رنگ بود وصاف وچون بگدازند لون
آن بسفیدی زند نیکو باشد گرم است در آخر
سیم خشک است در دوم از برای ابتدای آب سود
دهد وروشنائی بیفزاید [illegible] گرم است تا دوم

وخشک است در اول جوشانیدهٔ آن از برای طرفه
نافع است و از برای ابتداء نزول آب مفید است
خوف آبها خشخاش سرد و خشک است درد
چشم را ساکن گرداند اما بقوت باصره نقصان
دارد خطمی معتدل مایل بحرارت است از برای
تهیج اجفان نافع است خردل گرم و خشک است
در چهارم در داروهای چشم که بجهة غشاوه
و خشونت است بکار آید خربق ابیض گرم و خشک است
در سیم بصر را قوت دهد و مادهٔ آب را از چشم باز
دارد خربق اسود نیز همین خاصیت دارد خس
کاهو سرد و تر است تری وی اقوی است شیری که
از آن برون آید جلای قروح قرنیه بدهد و چون

کاهورا

کاهو را در درد چشم گرم ضماد نمایند سود دارد
و شیر بری آن از برای غرب نافع بود خفاش شب پره
دماغ وی با عسل یا آب بادیان از ابتدای نزول آب
نافع بود و چون بسوزانند و در چشم کشند سفیدی
که در چشم باشد زایل گرداند و خاکستر وی بصر را
قوت دهد و شیر زنی که شیر وی جاست با بول وی
بیاض و ظفره را زایل کند خثی الحمار گرم و خشک است
در دوم و بعضی گویند سرد است از برای آثار قروح
چشم و غلظ طبقات را نافع بود خطاف پرستوک را
که بسوزانند و خاکستر آنرا با عسل در چشم کشند چشم را
روشن کند و از برای ابتداء نزول آب نافع بود
خبازی تری وی اقوی است سرد و تر است در اول

وچون برگ آنرا بخایند و با اندک نمکی در نواصیر چشم
نهند فایده دهد و گوشت برویاند خبث الحدید
از برای خشونت جفن و خبث الرصاص از برای قروح
عین نافعست حرف الدال دهنج سنگ سبز است
دو نوع بود کرمانی و فرنگی بهترین آن فرنگی بود
که شیرین باشد و امتحان وی چنان کنند که وی را بسایند
و بر روی آینه بمالند و بگذارند که خشک شود
اگر آینه زنگ گیرد تلخ باشد و اگر نه شیرین بود طبیعت
وی سرد و خشک است جهت سفیدی چشم نافع بود
و با مروارید و توتیا نرم سایده چون در چشم
کشند فایده تمام دارد بهترین دهنج آنست که نقره
بار باشد و غیر آن خوب نیست و این امتحان چنان

کنند که با سرکه بر صفحه آهن صیقل کرده بسایند
اگر اثری از آن در آینه مذکور باقی میماند سفیدی است
نقره بار بود و الا غیر آن بود دار فلفل آنچه سطبر است
و بطعم فلفل [illegible] بهتر [illegible] در سیم خشک
در دوقیم جلا [illegible] بزبان گزد
از برای شبکوری [illegible] دار چینی گرم و خشک
در سیم از برای غشاوه [illegible] نافعست حتی
خوردن این اثر [illegible] از چشم ببرد
دخان کندر دخان لعل دود کندر رود و سفیدی چشم را
نیکو کند از برای قروح چشم نافع بود و منع رویدن
موی زاید بکند و سلاق اناکل و خارش و قروح
ماق و رطوبت که بی رمد باشد نافع بود دخان الشونیز

دود شیشه گرمست و تند اشک فرود آورد و تحلیل
کند و سبل را بپوشاند و بصر را قوت دهد خون زاغ
و چرذون و حربا و خون وزغ جمله تقویت بصر میکند
و منع رویدن مو مینماید قسم دیگر بیدن هواز
سوسمار است که بزرگ باشد خون کبوتر و ورشان
وشفنین و فاخته خصوصا خونی که از بیخ پر تازه
کر از بال آنها بکنند و خون رگهای اینها هر گاه بر طرفه
بچکانند نفع تمام بکند دم الاخوین خون سیاوشان
گویند نیکوترین وی آن بود که چکیده بود که قطعا
چوب و خاک در وی نبود سرد است باعتدال و بعضی
گویند سرد و خشک است در دوم چشم را قوت دهد
جراحت را قوت دهد درست کند و برویاند [illegible]

وشفنین: ا

الجبنی

کشنیز کاولیان گویند گرمست و تند رطوبتهای
غلیظ را که در قعر بود برکشد و ناصور را اگر در گوشه
افتد سود دارد خرء الذهب معتدل بود
و بصر را قوت دهد و روشنایی بیفزاید و اگر میل
زرین باشد هر بامداد در چشم کشند نافع بود ذرق
الخطاطیف سرگین پرستوک زداینده بیان کننده
و بیاض را نافع بود ذراریح بسیار گرمست ظفره را
بغایت نافع بود حرکة الماء بازیانج رازیانج گرمست
در دوم خشک و بری وی گرم و خشکتر از بستانیست
بصر را قوت دهد خصوصا صمغ وی در ابتداء
آب نافع ذمیغراطیس گوید که گزندگان بر تخم او شان
چرا کنند تا بصر ایشان قوت پیدا کند و افعی و مار

ماران وقتی که از بحرهای خود بیرون می‌آیند چشم
خود را بر بادیان میسایند که چشم ایشان روشن شود
رماد ماذریون بصر را قوت دهد رمان نار ترش
سرد و تر است در اول و ترش سرد و خشک است در
دوم و گویند تر و خشک در دوم و گویند تر و
خشک معتدل بود و آب انار را چون در آفتاب نهند
تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنایی بیفزاید
و عصارهٔ انار ترش ناخنه را سود دهد ریباس
سرد و خشک در دوم عصارهٔ وی در چشم
کشند بصر را قوت دهد رتر بندق هندی است
مایل بگرمی و خشکی بود و بعضی گفته‌اند که اگر کلهٔ
طفلی را که ازرق باشد طلا نمایند کبودی را ببرد

زخم زهرهٔ مردار خوار چون در چشم با آب سرد
برای بیاض فایده دهد حروف الزاء زبرجد نوعی از
زمرد است سرد بود در دوم خشک بود در اول
بصر را قوت دهد زعفران نیکوترین وی آنست
که تازه باشد و خوش بو و خوش رنگ بغایت سرخ
و رشته‌های وی درست باشد گرم است در دوم
و خشک در اول جلا دهد چشم را و منع نوازل
از آن بکند و آب رفتن را باز دارد و غشاوه و تاریکی را
نافع بود و کبودی چشم را اگر در مرضها بهم رسیده باشد
ببرد زنجبیل بهترین وی چنین بود که رنگ آن اندکی
بزردی زند گرم است در سیم و خشک در دوم
جرب را سود دارد و ظلمت و تاریکی چشم که از رطوبت

باشد جلا دهد و نشف رطوبت کند [illegible] و خاک
آنچه از کوه بیت المقدس آورند بهتر بود و بیش آنچه
تازه و بوی تند داشته باشد گرم و خشک است در سوم
چون ساییده بر چشم ضماد نمایند از برای آب و طرفه
و خون مرده که در تحت چشم بود نفع دهد زبد البحر
کف دریا گرم و خشک است در سیم جلای چشم
دهد و بیاض را سود دهد زجاج شیشه گرم است
در اول و خشک است در دوم چشم را جلا دهد
و بیاض را زایل کند چون سوزانند اقوی بود و طریق
سوختن وی آنست که در کوره آهنگران نهند و بدمند
تا نزدیک بگداختن رسد پس بیرون آورند و در آب
قلیا اندازند و بعد از آن بسایند و گویند طریق

سوختن وی چنانست که صلایه نموده بر روی
صفحه آهن گذارند و آتش انگشت در شیب بگذارند
و دایم بر هم زنند تا سه ساعت زفت تر میباشد
که روان بود و در مرهمها کنند و خشک میباشد ترطیب
خود خشک میشود گرم تر است دود آن پلک را
برویاند و نیکو کند و دیدها را قوت دهد و منع دمعه
بکند و قروح چشم را برسازد و از زفت آنچه پاک
و صاف و بیغش بود نیکوتر باشد زنجار دو نوعست
معدنی و عملی بهترین آن معدنی بود که از معدن مس حاصل
شود گرم و خشک است در درجه چهارم غلاظ اجفان
جاده و صلابت را نافع بود و چشم را جلا دهد
و اشک آورد و جرب و سبل و ظفره و بیاض و [illegible]

زایل کند هرگاه با ادویه آنرا بیامیزند و در ادویه قروح
چشم بکار آید هرگاه استعمال زنجار در ادویه عین کنند
صواب آنست که چشم را با سنجر یعنی ایر مرده باب
گرم تر کرده ضماد نمایند زبل فضله مایل بگرمیت
با آن رطوبتی نیست سرگین سوسماری که آنرا ورل
گویند و سرگین ضب و تمساح و پرستوک و فضله که
اول مرتبه از اطفال بیرون میآید جملگی از برای
بسیار مفید است زیتون آنچه بسیار نرسیده باشد
و روغن آنرا زیت انفاق گویند سرد و خشک است
در اول و زیتون رسیده و روغن آن گرم و تر است
در اول و اگر بشویند معتدل شود و شستن چنانست
که در آب شیرین کنند و بدست زنند چند نوبت

وصاف

وصاف کنند و هرچند زیت کهنه شود گرم تر
گردد و اگر بزیت کهنه اکتحال نمایند ظلمت چشم و باد
سبل را نافع بود و روشنائی را بیفزاید و اگر در
اجفان رطوبت غلیظ بارد یابس باشد زایل
کند و زیت در یکسال کهنه شود و هرچند بماند
بهتر باشد و روغن زیت نیز در ادویه عین بکار
آید و برگ درخت زیتون و چوب آن سرد است
اگر آنرا بسوزانند بدل توتیا باشد و صمغ
آن از برای غشاوه و بیاض و غلظ طبقه قرنیه
نافع بود و عصاره برگ آن از برای جحوظ و قروح
قرنیه و نوازل فایده دهد حرف السین سادج هندی
و رومی هندی وی که تازه باشد و بوی وی

قوی بود و بهتر آنست یک روی بزردی مایل بود
و روی دیگر بسبزی و آنچه لون سیاه باشد یا
فرنفل بود گرم و خشک است در دوم بادها را
از چشم باز دارد و چشم را جلا دهد سرنج سفیداب
سوخته است و قوت وی نزدیک است بشادنج
و طبیعت وی سرد و خشک است شنجرف مصنوع
بود که از کوکرد و زیبق سازند و مخلوق نیز باشد
در طبیعت وی اختلاف واقع شده بعضی گویند
معتدل است و جالینوس گوید که سرد است در
دوم و خشک است در داروهای چشم بقوت
برابر شادنج بود سکبینج نیکوترین وی آنست
که صاف باشد و لون ظاهر آن بسفیدی زند و لون

داخل آن مایل بسرخی بود و در آب زود حل شود گرم است
در سیم و خشک است در دوم تاریکی چشم را سود
دارد و غلظ اجفان و آثاری که در چشم هم رسد
و بیاض را نافع بود و از برای نزول آب بسیار سود
دارد و اگر با سرکه حل کنند و بر شعره و پرده بکلا بند
بتحلیل برد سداب بستانی باشد و بری و از
بستان آنچه نزدیک درخت انجیر رسته باشد
بهتر است تازه آن گرم و خشک است در دوم و خشک
آن گرم و خشک است در سیم تیزی وی قوی باشد
بصر را تند کند و جلا دهد و خصوصا عصاره
وی با عصاره رازیانه و عسل و چون با طرخون جمع
بر چشمی که ضربان داشته باشد ضماد نمایند فایده دهد

سنبل الطیب بهترین آن سوری تازه سنبل است
که بریده و سرخ رنگ باشد و خوشبوی گرمست
در اول و خشک است در دوم و در داروهای چشم
مژه را برویاند و همچنین اگر سایند آنرا با میل بر
اجفان کشند این فایده بدهد و مواد ردیه
از چشم باز دارد سلیخه بهترین وی آنست که سرخ
رنگ و کنده باشد و در طعم تلخی با عفوصت و در
بوی تیزی داشته باشد و قبضه وی دراز باشد
و سوراخ وی تنگ گرم و خشک بود در سیم و در
داروهای چشم بصر را جلا دهد و تقویت چشم
بکند و رطوبت غلیظ بزداید سوسن معتدلست
بیخ وی ظفره را نافع بود و عصاره اش قوی تر است

و انزروت و راسخت و مرداسنگ که جمله
دواها اند که گوشت در جراحات برویانند و مع هذا
گوشت فاسد را نیز در قروح میخورند و همچنین سفیداب
و مرداسنگ و انزروت که در قروح تازه استعمال
میکنند از دواهای در ریشهای منعفن نیز بکار میبرند
در دواها و افعال و خواص هر یک از دواهای مرهم چون
در فصل مفرده معلوم میشود در اینجا احتیاج ذکر
ندارد و چون مقدمات معلوم شد ظاهر شد که مراهم
از چگونه ادویه ترکیب میبایند هر کسی که صاحب
ترکیبی که صاحب فطنه سلیم و حدس درست باشد
از برای هر غرض از اغراض دواهای که مناسب مقام
باشد مرهمها میتوان ترتیب داد که در ... بکار آید

از مرهمها که درین رساله مذکور است از برای بعضی
مطالب بعضی از آنها بر سبیل مثال مذکور میشود تا
زیادتی بصیرت در قواعد ترکیب بهم میرسد فرضا
اگر مطلب انبات لحم بوده باشد و خواهد گوشت
در جراحت تازه بروید و جراحت مندمل شود
مرهم خل مناسب این حال است چرا که مرداسنگ
و سرکه اجزای این مرهم اند فایده هر دو رویانیدن
گوشت است و اندمال قرحه و اگر مطلب تنقیه قرحه
باشد از اوساخ و مواد متعفنه و دویدن گوشت
در قروح غایره کهنه مرهم حوارین مناسب است بر مقام
و اگر غرض فنای گوشتهای فاسد باشد مرهم زنگار
و مرهم اخضر موافق است و اگر غرض انضاج باشد

مرهم عسل و اگر غرض تحلیل باشد در سلع و خنازیر
و اورام صلبه مرهم داخلیون لایق است و همچنین
سایر مراهم نفع آنها از ادویه که از آن ترکیب یافته
می توان یافت و ادخال روغنها در مراهم از جهت دو وجه
یکی آنکه هر یک از روغنها یاد در مراهم بعضی جراحات
و قروح هست مثل ترتیب و تجفیف و تقویت
در ترتیب انفاق و روغن مورد و انضاج و تحلیل
و تلیین در روغن زیتون رسیده و تحلیل اقوی
و تنقیه قروح در زیت کهنه و تبرید و ترطیب
در روغن بنفشه بادام و مانند اینها دیگر آنچه
بسبب روغنها بقای مراهم بر قروح طول میدارد
و دوای تاثیر حاصل میکند و نفع بیشتر ظاهر میشود

بآنکه مضرتی از ادویه بقروح طول میدهد و این وجه
اقوی وجوه است که در اصول التراکیب ذکر شده
و وجه دیگر آنست که در بعضی مواضع روغنهای
کثیر حدت دواها کند و منع نکایت میکند و
افساد ادویه از جراحت مینماید و نمیگذارد که
ضرر برسد دیگر آنکه روغنها حفظ قوت دواها
میکنند نمیگذارند که زود ضایع شود و ادخال موم
نیز بواسطهٔ همین وجوه است فایدهٔ دیگر که
استعمال اجزای مراهم میکند و قوام صالحی
می بخشد که بر قروح قرار گیرد و بسبب مانعیت
روغنها سیلان نکند و وزن موم و روغن
در مراهمها چنین مذکور کرده اند که اگر در زمستان

باشد در هر ده درم روغن دو درم موم داخل
کنند و اگر تابستان سه درم و ادخال المخاخ یعنی
مغزها مثل مغز ساق گاو و غیره هم بواسطهٔ دفع یا
تلیین و تحلیل است و سفیدهٔ تخم مرغ از جهة
زیادتی تبرید و تلیین است و زردهٔ تخم مرغ بواسطهٔ
تلیین است مجملی از احوال اجزای مراهم و کیفیت
تدبیر گرد ذکر کرده شد و زیادتی ازین این موضع
گنجایش دیگر ندارد و طریق ساختن مراهم و کیفیت
تدبیر ادویه آنها چنانست که اول دواهای خوب
اختیار نمایند و از اشیای غریبه دیگر و غیره
پاکیزه کنند و آنچه از دوا فاسد ضایع و فاسد
شده باشد از آن دور کنند بعد ازین اگر دواییست

که کوفتن و پخته میشود در هاون پاکیزه بکوبند
و اگر هاون سنگی باشد مثل سنگ سماق که
در کوفتن چیزی از آن هاون داخل دوا شود
دیگر هیچ پس با پارچه تافته بیزند و باز یکمرتبه
دیگر بکوبند و بیزند و باز در هاون صلایه
تا مثل غبار شود چرا که در هاون مرهم شود خصوصا
ادویه که صلابتی با آنها باشد هرچند نرم تر است
منفعتی که از آن متوقع است بیشتر ظاهر میشود
و نیز از خبث و زشتی بجراحت آسیبی نرساند
و شرا را آنست که هر یک از ادویه جداگانه
باین طریق بکوبند و بیزند و بعد از آن بوزنی
که مقرر شده بکنند و مخلوط سازند و آنچه صمغ

باشد مثل جاوشیر و اشق و قنه و راتینج و مقل
و مانند آن در شئی مایعی که مناسب غرض مطلوب است
از مرهم اگر در مرهم باشد مثل سرکه و آب سداب تازه
و آب نمک کنند تا و امثال آن و نخیب شده حل
شود و در هاون خوب بر هم زنند و بباید که
چیزی حل نشده نماند و بعد از آن داخل کنند و اگر
شئ مناسب نبوده باشد چنانکه ممکن است
در هاون نرم کنند و بعد از آن در روغنها مرهم
بر روی آتش اخگر حل کنند خواه در این صورت
خواه در صورت که در چیزی دیگر حل کرده اند و
بعد از آن داخل روغنها میکنند ملاحظه کنند
اگر بعد از حل شدن ثفل و دردی مانده باشد

که حل نشده باشد از پارچه دستاری بگذرانند و صاف
کنند و بعد از آن دواهای بیخته را داخل کنند و درین
صورت دردی که اضافه میماند در وزن آن دواها
که دردی از آن بقدر آن دردا اضافه باید کرد تا کمی
در وزن آن نشود و زفت را در روغنها هم حل
میباید کرد پیش از آنکه دوای دیگر داخل کرده باشند
و اگر دردی داشته باشند آنرا نیز صاف میباید کرد
و سقز را هم درین روغنها حل میباید کرد پیش از
داخل کردن دواهای دیگر طریق ترکیب آنست
که موم و روغنها را گرم کنند و زفت را هم نیز اول
در آن حل کنند پس از آن صمغها را حل کنند و اگر
چنانچه زفت و صمغها را باندک روغنی که موم نداشته

باشد حل کنند و از پارچه دستاری بگذرانند
و صاف نمایند و بعد از آن با موم که گداخته و
بروغنها بیامیزند بهتر خواهد بود و سقز را
نیز در وقتی که زفت را داخل میکنند میباید داخل
کرد حاصل که آنچه کردنیست و میباید روغنها
حرارتی داشته باشد که آنها حل شود اول آنها را
داخل نموده حل کنند اندکی بگذارند که حرارت
روغنها کم شود پس از آن دواها که کوفته
و بیخته اند داخل کنند و چندانکه توانند برهم
زنند و بعضی که شستنی باشد در همه جا ذکر جمیع
مراهم شستن لازم نیست شستن در بعضی جاها
منافی غرض مطلوب است از آنجمله آهک را اگر در مرهم

آهک از برای سوختگی آتش وغیره بکار میبرند
مبالغه تمام در غسل میباید کرد و مکرر میباید شست
تا حدت و حرارت بالکلیه از آن زایل شود
و همین محض قوت مجففه که از برای خشک گردانیدن
قروح مطلوبست نماید و اگر در بعضی مرهمها داخل کرد
بواسطه افنای گوشت فاسد و زاید قروح متعفنه
فاسده استعمال مینمایند ناشسته آن میباید
کرد بلکه آب ندیده آن که قوت اکاله از آن مفارقت
نکرده باشد و همچنین سفیداب را اگر دو درم کافوری
که بواسطه رویانیدن گوشت و ریشها و جراحتها
که بکار میبرند میباید داشت شستن تا حدت و حرارتی
که از آتش کسب کرده زایل شود و اگر در مرهم بعضی که

از جهت خوردن گوشت فاسد استعمال مینمایند احتیاج
شستن ندارد و همچنین بسیار ادویه دیگر که
نفع آن مشترک باشد در رویانیدن گوشت و در
تحلیل و تنقیه قروح عفنه و خوردن گوشت
زاید درین جمله همین از برای رویانیدن گوشت
آنهم در قروح تازه شستن مرهم حل باید کرد نباید
شست و اگر در مرهم داخلیون که از برای تحلیل است
نشویند میشود و طریق شستن مرداسنگ و طریق
شستن عموما امثال آن را میشویند چنانکه شستن
سفیداب مذکور شده و میشود آنست که مرداسنگ را
بسیار صلایه کنند با هم وزن آن نمک در ظرفی
کنند و آنقدر آب در آن آب ریزند که چهار انگشت

بر روی بایستد و هفت روز بگذارند و هر روز
دو نوبت برهم زنند و بعد از آن این آب را بریزند و آب
دیگر داخل کنند و باز بدستور روز دیگر بگذارند
و باز بریزند همچنین تا چهل روز بگذرد و همین طریق
که گذشت خشک کنند و قرص سازند و نگاه دارند و در
کتاب ارشاد ابن جمیع بر مرداسنگ در مرهم کردن
قاعده دیگر کرده و آن چنانست که مرداسنگ را
چندان بسایند که مثل غبار شود و بعد از آن با روغن
زیتون آنقدر بریزند که شروع در حل شدن کند
پس خشک کنند و با روغن مذکور طبخ نمایند
آهسته آهسته تا حل شود و در اثنای طبخ هر گاه در
وقت برهم زدن مشاهده شود که مرداسنگ در ته

نشسته دیگ را از روی آتش تا خوب حل شود و اگر
مرداسنگ با آب در آفتاب چند روز بسایند تا
شود مثل غبار گردد و بعد از آن خشک نموده داخل
مرهم کنند زودتر طبخ می‌یابد و طریق شستن موم
در مرهمها اگر احتیاج باشد تا عدتی که دیگر در موم
دردی و چرکی نماند و طریق شستن زفت و راتینج
و روغن زیت همین قاعده است و غسل ادویه حجریه
و امثال آن از توتیا و شادنج و خبث نقره و قلیمیا
و غیره چنانچه پیش از این گذشت در بیان بسیار
نرم صلایه باید نمود و آب می‌باید داخل کردن و
حرکت دادن و آنچه نرم و غبار شده در ظرفی باید
کرد آنچه درشت است و خوب سائیده نشده باز صلایه

چنانست که موم را [illegible] چند مرتبه [illegible]

میباید کرد و آب داخل کردن و نرم و حریر را در آن
ظروف کرده مکس و چنین باید کرد تا عجزی که دیگر مثل
غبار چیزی از دو جدا شود پس آنچه در ظرف کرده اند
میباید گذاشت تا دوایی صلایه کرده در ته آب
نشیند و آب را از روی آن میباید ریخت و دوا را
خشک کرده پس از آن باز به سنگ سماق صلایه میباید
کرد تا خاطر خوب جمع شود و بعد از آن داخل مرهم
کنند همچنین در داروهای چشم اگر باین روش
کنند که بعد از تصویل به سنگ سماق بسایند بسیار بهتر است
نسبتی ندارد [illegible] در ادویه مفرده کرده قروح
و جراحات استعمال مینمایند چون دردانستن دواها
بسیط که مرهم ازآن ترکیب میباشد زیادی بصیرت

درحقیقت حال مراهم میشود بنابرین لازم دید
که علی سبیل الاجمال ذکر این ادویه بکند و بعضی از
دواهای مرهم ازین قبیل است که در ادویه عین نیز
داخل است و در مقاله اول داخل و مذکور شده
غایتش آنکه در آنجا همین خصوصیت نفع آن از
برای امراض چشم گفته شده و نفع آن از برای جراحات
و قروح معلوم نشده بنابرین قاعده آنرا که مناسب
این مقام باشد در اینجا ذکر کردن لازم است و طرداً
للباب در ذکر طبیعت دوا و تمیز خوب و بد آن اگر
تکراری شود سهل است حرف الالف اسفیداج خاکستر
قلعی یا سرب است و اگر بیشتر بسوزانند سرخ میشود
سرد و خشک است در دوم تلیین اورام و صلابه میکند

میکند و در قروح گوشت میرویاند و جراحات را هموار
میکند و گوشت فاسد و برا میخورد و فانی میسازد
آهک نیکوترین وی آنست که استعمال میکند آب
زده باشد در غایت گرمیست و سوزاننده و اکال
و قطع خون آمدن بکند و گوشت زاید و فاسد را
بخورد و آنچه یک دو روز در میان آب گذاشته
باشند و حراق و سوزاند کی آن برطرف شود فی الجمله
استخوانی باقی بماند و شسته وی معتدلست در گرمی
و سردی و خشکی است مجفف بود بی لذع و جراحات را
مندمل سازد و از برای سوختگی آتش نفع تمام رساند
گرم است در درجهٔ سوم خشک است در اول محلل و مجفف
بود بی لذع و تلیین نیز با وی بود از برای جراحات

ردیه نافع و گوشت فاسد را بخورد و گوشت
بر رویاند و خنازیر و سلع و صلابات را مفید بود
اثمد سرمه سرد و خشک است اگر با پیه در سوختگی
ضماد کند نافع بود و جراحات تازه را سود دارد
ولیکن اثر سیاهی در آن بماند و ریش عصب را
و عضوی که مزاج وی بخشکی گراید سود دارد
و گوشت زاید در قروح بخورد و اندمال قرحه
کند اقاقیا سبز مایل بسیاهی که مسکن و صلب
باشد نیکوتر بود شسته وی سرد و خشک است
بیشتر است قابض و مجفف بود و خون آمدن را
باز دارد و قروح را خشک کند آبنوس سیاه باشد
و ملمع و آنچه سیاه و املس و براق باشد بهتر بود

کرم وخشک است در دوم نشارهٔ آن ریشهای
زشت را خشک کند وچون صلایه نموده بر آن
افشانند در زخم شمشیر وکارد واگر خواهند خشکتر
کند هیچ چیز بهتر از نشارهٔ آبنوس نیست بیت العنکبوت
خانهٔ عنکبوت است که چون بر جراحات کنارند
باز دارد ونگذارد که جراحات ورم کند وچون
با سرکه در دمل نهند ماده برگردد ونگذارد که بزرگ
شود اسفنج ابر مرده است کرم بود در اول خشک
بود در دوم چون بسرکه تر سازند وبر جراحت
بگذارند مندمل سازد واگر با عسل طبیخ نمایند
اندمال قروحی که عمق داشته باشد بکند وچون
بسوزانند خاکستر آنرا بر جراحت تازه کنارند در
ساعت خشک بند کند وقروحرا خشک کند وتجفیف

اورام بلغمی بکند وخون باز دارد اقحوان بابونه
کاو است کرم وخشک است منضج ومحلل بود
واورام بارده را سود دارد واز برای نواصیر
وقروح زشت وجراحات عصب وعضل نافع بود
وخشک ریشه که بر روی جراحت بهم رسد
جدا سازد آس مورد است مرکب القوی است
وبرودت وی غالب است سرد بود در اول خشک
بود در دوم مجفف وقابض بود آمدن خون را
باز دارد وتسکین ورمها بکند حمره ونمله وشرو
وقروح را سود دارد خصوصا قروحی که برودت
ویا بهم رسد وتخم او نیز این فایده دارد سوختگی را
مفید بود وی ومرهمها که از روغن وی سازند

همین منفعت دارد اکلیل الملک وی نیز مرکب القوی
بود وغالب بر وی گرمی وخشکی است وگویند معتدلست
محلل وقابض ومنضج بود ورمهای گرم وصلب را
هر دو را نفع دهد وقرحه که رطوبت بود سود دارد
خصوصًا با بعضی مجففات دیگر آلس سرد است
سرد وتر است در دوم چون دو صفحه از آن را با هم
بسایند با روغن گل سوخته آنچه از آن حل شود
برای ورمهای گرم وبواسیر نافع است وسرطان
منفجر وغیر منفجر هر دو را فایده دهد وجراحات
زشت وقروح مفاصل سود دارد ورمهای
قضیب وزهار وپستان واورام مقعد که بارش
باشد نافع بود از زیر همین فایده دارد وچون بوزانند

وبنویند بهتر باشد ابرسایج سوسن آسمان گون
صلب وخوشبو وفی الجمله بندی که رطوبت داشته باشد
بهتر است گرم وخشک در دوم منضج وجاذب
ومنقی بود وچون بزنند وبر اورام صلب وخنازیر
ضماد نمایند نافع بود وریشهای که با چرک باشد
سود دارد ودر نواصر گوشت برویاند اگر چه ذرور
نمایند نافع بود در قرحهی که استخوان ظاهر شده
باشد گوشت بر روی آن برویاند افیون سرد و
خشک در چهارم ورمهای گرم را سود دهد وتخفیف
قروح بکند اشنان بهترین وی آنست که از حوالی
کوفه خیزد گرم وخشک است در دوم شقیه قروح
از اخلاط فاسد وگوشت زاید کند محرق واکال بود

انزروت کرمست درد وم خشکست در اول منضج
ورمها بود ومحلل ومدمل وملحم جراحات تازه باشد
وگوشت مرده را زایل سازد وبالجمله در مراهم قروح
نفع تمام دارد [illegible] کرم وخشکست
در اول ملطف ومحلل بود وفی الجمله جذبی دارد ورمهای
کرم را ساکن کند از جهة ارخاء تحلیل وصلابتهای
اندک را نرم سازد هم کرم وخشکست در دوم
گوشت در جراحات برویاند وقطع خون از هر عضوی
که باشد بکند وریشها خشک کرداند بیض تخم مرغ
از برای قروح مقعد وعانه نافع بود وسفیدی وی
از برای سوختگی آتش سود دارد هرگاه پاره پشم
بدان ترکرده بگذارند منع تقرح بکند [illegible]

بروی قبضی است جراحات وقروح را مندمل سازد
بقلة الحمقا خرفه سرد وترست در دوم چون بر ورمهای
کرم حمره ضماد نمایند نافع بود ومنع فساد آن بکند
بلوط سرد است در اول وخشک است در دوم اگر
برای کرم فایده دهد و با پیه بز یا پیه خوک صلابتها
نرم کند وبلوط از برای اقلاع وسعی آن وسعی قروح
ساعیه مفیداست چون برگ او را بپوشانند وبر
جراحات بپاشند باصلاح آرد برنجاسف کیاهیست
که در مصر ایشان کاغذ می سازند سرد وخشک است
خون را از جراحات باز دارد وجراحات تازه را
خشک واگر [illegible] بسوزانند وخشک وبر ناصور
جمیع قروح ساعیه وجراحات بپاشند نفع دهد

سرد است در اول خشک است در سیم بتجفیف
تمام بکند و چون رفتن از جراحات باز دارد و ریشها را
نافع بود و گوشت زاید بخورد خرماهه توتیا
سرد است در اول خشک است در دوم بتجفیفی
بی لذع دارد و مغسول وی افضل است از مجففات
دیگر از برای اکثر ریشها حتی قروح سرطان نافع بود
و گوشت برویاند و مرهم از وی که جهت ریش قضیب
و مقعد و خصیه سازند بسیار مفید است
و یک نوع توتیای هندی هست که آن در غایت
حدت و حرارت است و فایده آن که گوشت زیادتی
از جراحات بخورد و طریق شستن وی در مقاله
اول گذشت توبال مس و آهن و غیر آن را گفته

باشند چون بکوبک میکوبند ریزها که از آن جدا
میشود آنرا توبال میگویند توبال آهن از همه توبالها
اقوی است از ریشهای بد نافع بود و توبال مس
گرم و خشک است در سیم گوشت زیادتی بخورد
و مغسول وی جراحات را مندمل سازد [illegible]
معتدل است منضج ریشهای و ورم گرم باشد خواه
اندرونی و خواه بیرونی و چون بسوزانند و بر ریشهای
مقعد افشانند خشک گرداند ترمس باقلای مصری را
خوانند آنچه سفید و فربه و بزرگ باشد بهتر گرم است
در اول گویند در دوم خشک است در دوم و ریشهای
زشت قروح که با رطوبت باشد خاصه در سر و جرب
چهارپایان و آکله و بهق و برص و داءهای بازوها

که در بدن پیدا شود جلد را سود دارد و خنازیر
و اورام صلب را با عسل و سرکه نافع بود آزاد درخت
برودم کرم طلا نمایند مفید باشد و چون در سرکه
بجوشانند نار فارسی را آرد آن با آرد جو تسکین
درد جراحت کند توت درختیست که قطران
و زفت بری گیرند و تخم وی را قضم قریش گویند
تخم و برک وی با پیه اردک و مرداسنک و کندر
قروح را نافع بود و با روغن مرد و موم چون ضماد
نمایند جمیع قروح که ذکر می‌باشد و تازه باشد
فایده دهد بوست و برک این درخت را چون بر جراحت
تازه بپاشند موافق بود و چون منع فساد آن بکند
و ورمهای کرم را سود دارد توت فرنجی

بوست آن نیز قروح را مندمل سازد تین انجیر کرم و
تر است در اول لطیف و منضج و محلل بود چون
بر ورمهای صلب ضماد نمایند تحلیل برد و دملها
نضج دهد تا رسیده وی چون با عسل بر ریش که
رطوبت از آن روان بود آنکه خاکستر چوب انجیر
در آن حل کرده باشند تنقیه قروح عفنه کهنه بکند
و داخل ادویه اکالیه است چون با قلقند بر قروح
بد کرد رساق بهم رسیده مرهم ساخته طلا نمایند
فایده مند بود توت شامی سرد مایل بتری بود
چون خشک کرده بر ریشهای زشت بپاشند
نافع بود و همچنین آب خشک کرده این فایده بدهد
حرف الجیم جاوشیر نیکوی آنست که ظاهر آن بلون

زعفران باشد و لون باطن او سفید باشد و در
آب حل شود و لون آب را سفید گرداند بطعم تلخ باشد
و آنچه سیاه رنگ بود مغشوش بود گرم و خشک است
در سیم از برای قروح خبیث فایده دارد و با عسل
قروح مزمنه را سود دهد و ملین و جالی بود جلنار
سرد و خشک در دوم جراحات و قروح کهنه را
مندمل سازد که در ظاهر اعضا بهم رسد بران
بپاشند فایده دهد جدوار گرم و خشک در سیم
ریشهای پلید و کهن را چون قدری از آن بپاشند
گوشت مرده بخورد و جراحت را با صلاح آرد
و در ابتداء خنازیر بر وی طلا کردن بغایت نافع بود
حنطیانا رومی که بیخی مایل باشد و صلب

بود و بهتر است گرم بود در سیم خشک بود در دوم
جراحات و قروح متاکله را به سازد خصوصا
عصارهٔ وی جعده گرم است در دوم خشک است
در سیم و وی جراحات تازه را مندمل سازد و خشک
آن قروح خبیث بد را سود دارد جبن پنیر
باشد و تازه فایده دارد که کهنه آن از برای جراحات
تازه فایده دارد حرف الحاء حلبه گرم است در آخر
اول خشک است در اول و با وی رطوبت فضلی
هست منضج و ملین بود آرد وی ورمهای
بلغمی صلب بیرونی و اندرونی را تحلیل برد و
دمل را نرم کند و با روغن گل سوختگی آتش را نافع
بود حنظل سرد و خشک است و گویند گرم و خشک است

در اول قروح عفنه که در گوشت باشد چون با عسل
بهند نفع کند حدوث ورمهای گرم بکند حضض
مکی از برای اورام بهتر از هندی بود معتدل
بود در حرارت و برودت و خشک بود در دوم
مرهم وی از برای قروح خبیثه مفید است
و شقاق مقعد بسحج و ریشهای دهن را بغایت
سودمند بود و خون آمدن باز دارد و از برای
ورمهای نمله فایده دارد حجر الفار سنگ آتش
سفید و سیاه و سرخ و ملمع باشد سرد و خشک است
چون بسایند بر خنازیر متقرح بپاشند خشک
کند و پاک گرداند و همچنین بر ریشی که دشوار
شود و هر دمل که باشد بر هر عضوی که بود تحلیل

محت

بان آورد حنا سرد است در اول و خشک است
در دوم و گویند گرم است باعتدال جوشانیده
آن بجهت ورمهای گرم و سوختگی آتش و ریش
دهن را مفید بود حرف الخاء خطمی سفید تازه
وی بهتر بود سرد و تر است و گویند گرم است
باعتدال و تخم وی آنچه رسیده و سیاه باشد و
نیکو بود در طبیعت موافق بود خطمی و منضج
و محلل و ملین مرض بود ورمها را نرم گرداند
و ورم پس گوش و بیخ ران و خنازیر و دملها را
سود دارد و ورم پستان و مقعد را هر گاه از
گرمی باشد نافع بود خبازی نان کلاغ گویند سرد و
تر است در اول بری الطف بود از بستان

چون با نمک بخایند و بر نواصیر کذارند نفع دهد
و ابتدای ابتدا و تزید ورم حاره و از برای نمله جمره
نافع بود و برگ وی با زیتون از برای سوختگی
سود دارد و چون بجوشانند و بر دمل و ورمهای
که احتیاج بکافتن داشته باشد بگشاید و ریمها
برون آورد و بر قروح چون با بول ضماد سازند
بسیار فایده دهد **خزف** لطیف‌ترین وی خزف
سرطان بحری بود مرهمی که از سفال سازند
در اندمال قوی باشد و جراحت را زود باصلاح
آرد و جرب را جلا دهد و موم روغن وی خارش را
فایده دهد **خبث الفضة** ثقل نقره سبز رنگ تنک
بهتر بود قابض و مجفف و جاذب بود و قروح

و جرب و سعفه را نافع بود و در مرهم قطع خون
آمدن از نواصیر و بواسیر کند **خراطین** کرم تر
بود قروح را پاک کند و ریشهای بد را اگر با آن نمک
باشد مندمل سازد و نمله را از انتشار باز دارد
و اورام بلغمی را بتحلیل برد **خراطین** کرمیست
سرخ که در زمین نمناک یافت میشود گرم و خشک
بود چون بکوبند و بر جراحت عصب ضماد کنند
و سردوز بگذرد و بغایت سودمند بود گویند
در ساعت فایده دهد **خردل** ترکان قچی گویند
گرم و خشک بود تا چهارم از برای جرب و قوبا و بهق
سودمند بود و اگر کسی قوبا داشته هیچ زایل نشود

بحجام بود بعد از ان موضع را بخرقه بمالد
چنانچه خون آلود کردد بعد از ان خردل کوفته را
بران بمالد زرد آب بسیار از ان بیرون آید و صحت
یابد و ورمهای مزمن و خنازیر را بتحلیل برد چون
ضماد نمایند حرف الدال دهن روغن ماده
مرهمهاست روغن کل سرخ مایل ببرودت
با وی قبض هست و روغن مورد نیز در قبض
وی بیش از قبض روغن کل است و روغن بنفشه
سرد است در وی اصلا قبضی نیست روغن کنجد
معتدل بود و تر و روغن زیتون رسیده کرم و تر است
که آثار در اول و هر چند بماند کرم تر کردد و شسته
وی معتدل بود و روغن زیتون نارسیده که آنرا زیت
انفاق کویند سرد و خشک است در اول و روغن

بابونه کرمست باعتدال و روغن نرکس و سوسن
و زنبق و خیری و شبت و روغن خروع و بان همه
کرمند کل روغنها همه کرمند ماده مراهم ملین
و محلل لیکن در بعض مرهمها که بجهت جراحت و قروحی
باشد که از حرارت باشد از روغنهای سرد باید
ساخت و آنچه از برای غیر آن ترتیب میدهند از
دیکر روغنها باشد و روغن مورد خصوصا از
برای قروح فایده تمام دارد بواسطه که با آن است
و روغنها از برای شور غلیظ و جرب مفید است و روغن
زیتون تقویت اعضا میکند و روغن زیتون نارسیده
از برای قروح تر و خشک است و کری را نافع بود
و چرک قروح پاک کند در روغن زیت از برای جرب

واورا مفیدات قروح کهنه را بلبان یا بیه بهم رسد
داخل است   کنیشو کولیان کویند گرم و خشک است
در سیوم تحلیل اورام بارده بکند و قروح کهنه و جراحتهای
بدرا نرم کرداند و چون با کندر بیامیزند و بر ریشهای
کهنه و جراحتهای بد را نرم کرداند و زایل کرداند
تازه وی مایل بسبزی باشد بهتر بود دم الاخوین
سرد و خشک است در دوم بعضی کویند مایل بحرارت است
از جراحت قروح تازه نافع است والزاق آن مینماید
ومنع خون آمدن بکند دلب چنار است پوست
و بار وی سرد است در اول و خشک است در اول
سیم خاکستر آنرا اگر بر جراحت که چرک بسیار دارد
بپاشند نافع بود و تو با راسود دارد و پوست وی

و در مرطبات م

چون بجوشانند از برای سوختگی آتش موافق است
و برگ آن از برای ورمهای بلغمی فایده دهد حرف
الزاء راتینج صمغ درخت کاج است یکنوع آن
سایل بود که خشک نشود و یکنوع دیگر بعد از آنکه
با آتش پخته باشند خشک شود نوع دیگر در اصل
خشک بود آنچه سفید باشد بزردی زند بوی
درخت کاج با وی بود بهتر باشد طبیعت آن گرم و
خشک است مجفف و محلل بود و ریشها را باصلاح
آورد و با جلنار و زرد چوبه و امثال آن در قروح
لیکن مهیج ورم بود باید که باعتدال بکار برند
رماد خاکستر پوست کدو جمیع ریشها را در هر عضو
که باشد نافع بود و خشک کند خاصه ریش قضیب

وخون از جراحت باز دارد وخاکستر دانه خرما
از برای ریشها نافع بود خاکستر پوست خاربشت
از برای قروح که چرک داشته باشد نافع بود وگوشت
ناید بخورد رمان دانه انار چون با عسل بر قروح
زشت طلا نماید نافع بود پوست انار جراحات را
سود دارد خصوصا که بسوزانند و با جلنار طلا
نماید حرف الزاء زراوند مدحرج نیکوترین وی
آنست که بلون زعفران باشد و بغایت فربه بود
زراوند طویل آنچه زرد باشد و سطبر هتر بود
طبیعت هر دو گرم وخشک است در سیوم گویند
مدحرج در دوم گرمست در قروح گوشت برویاند
و ریشهای بد و متعفن را که با رطوبت باشد پاک کند

و با صلاح آرد و جذب پیکان وغیره از بدن بکند
و زراوند مدحرج که از سوختگی باشد و شقاقی که
از برودت بهم رسد سود دارد و جراحتهای بد را
و فوبا را که نگذارد که زیاده شود زنگار گرم وخشک است
در چهارم تند واکال و خورنده بود گوشت صلب
و نرم هرچه باشد فانی سازد و جرب و بهق و برص را
سود دارد و اگر مرهمها استعمال کنند جهة ریشهای
پلید که در بدن بود سود دارد و قروح که بر چشم
بود پاک کند و جلا دهنده بود زفت گرم و قابض است
منضج و ملین او رام صلبه مینماید چون با آرد
جو بر خنازیر ضماد نمایند سود دهد زفت در قروح
گوشت برویاند ملین و محلل جراحات بود و ریشهای

وعصاره [illegible] مرهمها [illegible] استعمال کنند

فاسد را از رطوبت پاک کند **تخم** نیجرف گرم و خشک
و معتدل بود بعضی گویند سرد و خشک است مبرد در دوم
بود در وی تحلیل هست خاصیت وی و شادنج با مرهم
موافق است جراحات را مندمل سازد و در قروح
گوشت برویاند و از برای سوختگی آتش فایده دهد
زردچوبه گرم و خشک است در دوم و بعضی گویند
در سیوم مجفف و جالی بود اگر بکوبند و بر ریشهای
بپاشند خشک گرداند و ورمها را نافع بود **زرنیخ**
چند نوع است بهترین آن زرد است صفها بر روی
هم باشد و براق بود بوی کبریت از آن آید و خشک است
در سیوم ریشهای گوشت بخورد و باید در جراحات
نهند سود دارد و جرب و سعفه را نافع بود و اگر

درموم و روغن کنند خاصه زرنیخ سرخ جهت آکله
بینی و دهن نافع بود طریق بریان کردن طریق وی
اگر احتیاج شود چنانست که در دیگ گلین نو
کنند و بر سر آتش نهند دایم حرکت دهند تا آن
زمان که لون آن متغیر شود و بریان گردد و بعضی
چنین ذکر کرده اند که زرنیخ را خورد بسایند مانند
نخود در مینا گوزه نو کنند و سر آنرا بگل حکمت بگیرند
و در سر وی سوراخی بگذارند که بخار از آنجا مرتفع شود
اگر سیاه است هنوز سوخته نشده و همین که سفید
شد سوخته است **زیبق** بهترین وی آنست که بغایت
جهنده بود مستعمل نکرده باشند و علامت وی
آنست که اگر در کرباس کنند و بیفشارند تا بیرون

روود لون کرباس سیاه شده باشد استعمال کرده
باشند طبیعت وی گرم و محرق است و گویند
سرد و تر است در دوم کشته وی از برای قروح دبه
با روغن گل سرج بمالند نافع بود **زبل** سرگین است
سرگین کبوتر کاو از برای جراحت خاره فایده دارد
سرگین بز و گوسفند با سرکه در روغن گل و موم از
برای سوختگی آتش را مفید بود سرگین کبوتر محلل
بود با سرکه خنازیر را سود دارد و با عسل و تخم کتان
از برای خشک ریشه نار فارسی را نافع بود و ورمها را
منفجر سازد و با روغن گل و زیت سوختگی آتش را
مفید بود سرگین کبوتر و خبازی قوبا را زایل کند
سرگین سگ از برای قروح کهنه نافع بود **زبد** مسکه

کرم

گرم و تر است در اول منضج محلل بود از برای جراحت
عصب فایده دارد و شقیه قروح بکند و گوشت برویاند
حرف الشین سرکه مرکب از گرمی و سردی و سردی و تری
غالب بود و بعضی گویند سرد است در درجه اول و
بعضی گویند که در درجه سیم خشک است و رفتن
خون از عضوی که باشد بکند آشامیدن و عضو را
بدان شستن چون لته یا پشم یا غیر آن بدان تر کنند
و بر جراحت گذارند منع ورم بکند و ریشها که در
بدن بهم رسد از جمله جرب تر و خشک و نمله و سوختگی
آتش و قوبا و بواسیر و داخس چون با بعضی ادویه موافق
این زخمها استعمال کنند بغایت نافع بود و ریشهای
بلید متعفن خورنده را چون دایم با سرکه بشویند زایل

سقز سفید که بزردی مایل باشد بهتر بود گرم و خشکست
گوشت برویاند و جراحت را خشک کند و در مرهمها
منقیه جراحات بکند و چرک را پاک سازد و از برای
جرب منفعت و بلغمی نیز نافع بود و قروح را سود دارد
و ورمها را نضج دهد نیکوترین وی آنست که برون
بسفیدی زند و لون اندرون وی بسبزی آید و در آب
حل شود و اصفهانی وی بهتر بود گرم و خشک است
در مرهم گوشت در جراحات برویاند و از گوشت مرده
پاک گرداند و خون رفتن از اعضا باز دارد و سوختگی
آتش را فایده دهد سریش گرم و خشک است معتدل
قوت صموغ را در مرهم چون با آب سداب حل کنند
قروح را از چرک و گوشت فاسد پاک کند و با روغن
و عسل قوبا را نافع بود و سداب با سرکه و سفیداب

نمله

نمله و حمره نافع بود سعد کوفی مستحکم و خوشبوی
که تندی در طعم داشته باشد بهتر است گرم و خشک است
در دوم جراحاتی که دیر به شود و قروح متآکله را نفع
رساند سرخس گرم و خشک است در دوم جراحات مندمل
سازد سرو گرمست در اول خشک است در دوم بعضی
گویند سرد است برگ تازه وی و بار وی از برای
جراحات تازه که در اعضای صلب بهم رسیده باشد
نفع کند و نمله و حمره را با آرد جو سود دارد سیر
گرم و خشک است در چهارم جراحات بد و عظیم را مندمل
سازد سورنجان آنچه ظاهر و باطن آن سفید باشد
نیکوست گرم و خشک است در دوم از جهت ریشهای
کهن نفع تمام دارد سوسن گرم و خشک است در دوم

بخ وی ازبرای خشکی آتش وآب گرم مفید است
وهمچنین برگ وی چون بجوشانند جراحات را مندمل
سازد وبهتر آنست با روغن گل سرخ مرهم سازند عصا
ابرسا با سرکه ادویه مناسب هرگاه ترکیب کنند ازبرای
قروح مزمنه وجرب تر وسعفه نفع دهد سفیدآب
بهترین وی آنست که از رق باشد وزود ازهم
بپاشد ودر آب حل شود وآب را سفید کند چون
با روغن زیت وعسل بجوشانند وبر اورام عظم
ضماد کنند تحلیل برد وبا سرکه بر جرب تر طلا کنند
نافع بود سندگرس گرم وخشک است در دوم
چون بدان دود کنند نواصیر را خشک کند حرف
الشین شادنج ناشسته وی گرم بود در اول خشک

بود در دوم شسته وی سرد است در اول در دوم
وخشک است ناشسته در وی تجفیف وقبض هست
خون آمدن از اعضا باز دارد وچون بر گوشت زاید
بیفشانند بگدازد شب از کوه فرو چکد وبیشتر یمانی باشد
یخ اقسام آن بسیار است ویمانی آن سفید مایل
بزردی بود بهتر است گرم وخشک است وگویند
سرد وخشک است با دُرد سرکه منع خون آمدن کند
از هرجا که باشد با ماء العسل جرب ریش شده را نافع
بود ویا مازو ودُرد شراب بر قروحی که دیرینه شود واکله را
نافع بود با مثل آن نمک چون بیامیزند ریشهای بد
وسوختگی آتش را نافع بود شونیز گرم وخشک است
در سیوم چون با سرکه بر قروحی بلغمی وجرب که ریش
باشد بمالند نافع باشد [illegible] سرد وخشک است

دراول قروح تازه را مندمل سازد وچون با شکر بر جو
ریش شده طلا نمایند به سازد پوست درخت مذکور
چون بر جراحت بر بچند باصلاح آورد ومندمل
سازد وهمچنین شکوفه وبرگ وی جراحات نافع بود
چیزی مثل آرد میریزد منع سعی وزیادتی قروح
خبیثه میکند **شیلم** دانهای سیاه رنگ که در میان
گندم میروید گرمست دراول چون بر قروح وقوبا
طلا کنند وبیاشامند نافع بود وبا تخم کتان ضماد
نمایند خنازیر را منفجر سازد گرمست در دوم وتر
خشک وی از برای قرحهای که چرک داشته باشد
نافع است چرک را پاک کند وقرحه را زود مندمل
سازد واز برای قوبا وجرب تازه نافع بود **حرف الصاد**

صابون گرم وخشک است تا چهارم مقرح ورمهای
بلغمی که دشوار نضج یابد چون بر ان نهند تنها یا با
دوای دیگر موافق نضج دهد چون در میان خرمر پشمین
کنارند قوبا وخراز ابدان بشویند زایل کند وچون
با روغن گل سرخ بجوشانند وبر ریش سر کودکان طلا
نمایند ریشی که آنرا شهد به گویند وهفت روز
دیگر بگذارند وبعد از آن باب گرم بشویند هیچ
دوا بهتر از ان نبود واگر با مثل آن نمک بیامیزند
درحمام بمالند حکه وجرب ریش شده را نافع بود
صبر گرم وخشک است در دوم مجفف بود
بی لذع ولهذا جراحات تازه را ابتدا می سازد و زخم
ریشهای که دیر مندمل شود نافع بود خصوصا که

در بینی و دهن و حوالی مقعد و ذکر باشد
شوف بپارسی پیم خوانند گرم و خشک
طریق
سوختگی وی در بیم خشک بود مجفف بود و
شستن وی چنانست که بیم پاک بشویند
و شانه کنند در دیگ سفالی افکنند بر سر آتش
گذارند و طبقی بر سر آن نهند که سوراخ دا داشته
سوخته
باشد تا آن زمان که سوخته گردد و بیم تا
حلقهای
گرچرکین بود چون با سرکه و زیت ترکنند و بر جراحتهای
چرکین گذارند در ابتداء آن موافق بود و سوخته
وی از برای تروح نافع بود و گوشت برویاند و
موی سوخته بتجفیف قروحی که چرک داشته باشد
بکند صموغ صمغ سوماق سوخته جراحتها را نافع

نافع بود صمغ امرود ریشها را نافع بود صمغ سرو
مجموع ریشها را خصوصا ریش سر را نافع بود چون
با کلنار بران افشانند زایل کند صمغ آلو جراحتها را
باصلاح در آورد و با سرکه قوبا را نافع بود صمغ
البلاط گویند معدنی بود و مصنوع آنچه مصنوع
بود که ترکیب کرده باشند از صبر و مرمکی و خون
سیاوشان و سقز و انزروت و صمغ عربی از
کوفته
هر یک یکجزو و سپیده و زاج از هر یک نیم جزو
و بیخته با آب صمغ عربی سرشته و بر دیواری که
بگچ سفید کرده باشند بزنند و بگذارند تا خشک
صمغ
شود و هر چند که کهنه شود بهتر بود و گویند که
البلاط چیزیست که از رخام و سنگ میسازند

و در کتاب غرایب العجایب مذکور است که در جزیره
طاوس قصر قدیمی خرابی هست در کنار دریا هرگاه
کشتی بآن موضع میرسد اهل کشتی بیرون میآیند
سنگها بفلاخن و امثال آن بدیوار قصر میاندازند
تا اگر چیزی از آن دیوار ساقط شود و آنچه می‌افتد
آنرا صمغ البلاط گویند و صفت و منفعت وی
آنست که تجفیف جراحتها میکند و منع خون
ورم مینماید و ریشهای را باصلاح می‌آورد و
علاج استخوان شکسته نیز بکار می‌برند طلا کردن
و خوردن هر دو فایده میدهد [illegible] سرد و
خشک است چون بسوزانند و بشویند و بیامیزند
با شکر و عسل یا شراب بر جراحتهای متعفن و خبیث

نهند و جراحت عصب را نافع بود خصوصاً با مرمکی
و کندر و غبار آسیا و صدف سوخته از برای قروح
نافع بود و از چرک پاک کند و مندمل سازد و از
برای سوختگی آتش فایده دهد و مثل اینکه
بعد از شستن بکار باید برد و جرب را نافع بود
صنوبر پوست درخت کاج است و برگ آنرا
چون بکوبند و بر جراحتهای که خون از آن آید
ضماد نمایند نافع بود و سایر جراحتها را مفید
بود و اگر بر سوختگی آتش و آب گرم بپاشند
نافع بود و وی معتدلست در حرارت و برودت
و گویند گرم بود در دوم و خشک در سیوم مجفف
و قابض و مندمل بود حرف الطاء طین مختوم آنچه

بوی شبت کند خوبست و بر زبان بچسبد و خون
که از دهن آید حبس کند معتدل بود و خون رفتن
باز دارد و از برای جراحتهای که رطوبت داشته
باشد و جراحاتی که دیر به شود سود دارد و سوختگی
آتش نگذارد که آبله زند و آبله زده باشد به کند
و از برای اورام گرم در ابتدا نافع بود **طین ارمنی**
سرد است در اول و خشک است در دوم فایده
وی مثل فایده گل مختوم است و آنچه خوشبوی
و بسیار سرخ که بر زبان بچسبد خوبست و گل مغره
نیز همین خاصیت دارد **طلق** بپارسی زر ورق
گویند و آنچه تنک و براق باشد بهتر بود و در
کتب مذکور است که اقسام آن یمانی و هندی
و اندلسی است یمانی را بهتر دانسته اند سرد

بود در دوم قابض و مجفف با آب بارتنگ خون را
ببندد و از برای ریشهای که بر بدن مجذوم و امثال آن
بهم رسد نافع بود و زایل کند و استعمال آن و
میشود که وی را حل کنند **طریق حل کردن** چنانست
که در کیسه شقالی کنند با سنگی چند خورد و در آب
نیم گرم اندازند با آهستگی بجنبانند تا حل شود
و از خرقه بیرون رود و بعد از آن آب از روی
آن بریزند و در آفتاب نهند تا خشک شود و بعضی
پیش از آنکه با سنگهای در کیسه کنند با باقلا
بجوشانند و بعد از آن این عمل میکنند آنست
که این عمل حلب گویند نه حل و این طلوب محلوب
گویند نه محلول **حرف العین** **عسل** گرم و خشک است

و تحقیق

در دوم جلا دهنده بود و محلل رطوبات و منع عفونت
و فساد گوشت بکند و قروح را از چرک پاک کند چون
به پزند غلیظ شوند و جراحات تازه را مندمل سازد
و باشب قوبا را فایده دهد عصا الجبر الیبس از برای ورمهای
گرم سرد و خشک است مجفف و قابض جراحات تازه را
مندمل سازد و قروح کهنه را نیز فایده دهد و قروح
معقد را فایده دهد عنب الثعلب از برای ورمها
و جوششهای گرم در ظاهر بدن یا در باطن اگر
آب آنرا بخورند نافع بود و آب آن با سفیداب
و روغن گل سرخ بر چهره و نمله طلا نمایند فایده
دهد علیق سرد و خشک است بجهة قروح سر نافع
بود و جراحات را مندمل سازد و برگ آن بر نمله

ضماد نمایند منع سعی آن بکند و بر حمره و سایر ورمها
حاره ضماد کردن نافع بود عصا الراعی سرخ مرز
گویند سرد و خشک است در دوم گویند سرخ ترات
جراحات تازه را مندمل سازد و بر اورام دموی
و حمره و نمله طلا کردن نافع بود عفص مازو [illegible]
خشک است چون با سرکه بر قوبا طلا کند زایل کند
زایل گرداند و اگر گوشت زاید باشند فایده کند
عدس قریب باعتدال است چون با سرکه بپزند و بر قروح
که غور داشته باشد بگذارند نافع بود خنازیر و ورم را
تحلیل برد خرف الفافیل گرم و تر است و چون
با عسل ضماد نمایند قلع قروح خبیثه بکند تخم او
با سرکه قلع قوبا و حمره عانقرا با دقوبا بکند گرم و خشک

در سیوم عصارهٔ وی با عسل بیامیزند و بر جراحات
متعفنهٔ خبیثه ضماد کنند با صلاح آورد و بر دمل
نارسیده و خنازیر ضماد کنند تحلیل برد **فیلاموس**
بخور مریم بیخ وی را تنها با سرکه یا با عسل بر جراحات
هندبه کنند و چون بجوشانند و آب آنرا بر قروح
ریزند نافع بود و عصارهٔ وی اورام و خنازیر را
تحلیل برد **حرف القاف قطران** گرم و خشک است
در چهارم گوشت مسترخی شده باشد مستحکم گرداند
و جرب را نفع تمام دهد حتی جرب حیوانات
قنه یک نوع وی سفیدی زند و سیاه بود دانه دانه
و نوع دیگر زرد باشد صاف مانند عسل و این
نوع بهتر بود گرم است در سیوم خشک است

در دوم و گویند ترانست ملین و محلل بود و خنازیر را
نافع دهد در مراهم استعمال میکنند شیخ الرئیس
گوید گوشت فاسد میگرداند و رازی گوید گوشت
برویاند بنابر گفته شیخ در جراحاتی که گوشت
زیادتی یا چرک بسیار باشد و محتاج بجلا باشد
استعمال توان کرد و بنا بر قول رازی در مراهم انبات
لحم توان بکار داشت **قلیمیا** بعضی گویند هر چیزی
که گداخته شود دخان آن قلیمیا است و مشهور
آنست قلیمیا عملی دود زر و نقره و مس و ثقل آنست
و معدنی نیز باشد و گویند در جزیرهٔ در آب قلیمیا
یابند و آن بهتر از همه باشد طبیعت وی مایل باعتدال
بود در گرمی و سردی خشک بود و در وی جلائی و تخفیفی

باشد جربرا و ریشهای که با رطوبت باشد نافع
بود وچرك از جراحتها پاك كند وگوشت زاید را
بخورد وقروح بد را مندمل سازد قلی نیکوترین
وی آن بود که از اشنان گیرند گرم است در دوم
خشك است محرق واكال بود زیاده از نمك جرب را
نافع بود وگوشت زاید را بخورد وبر سعفه وقوبا
طلا کردن نافع بود نفط شیرین وتلخ وعرب
که آنرا بحری گویند گرم وخشك است در سیوم
چون سحق کرده بر ریشهای تر افشانند خشك
کند وبا زیت لطوخ کردن فالج واسترخا وعرق
النساء را سود دارد ونافع بود از برای هر
عضوی که محتاج بگرمی باشد وجذب خلط از

عمق

عمق بدن بکند قلقطار زرد ومعتدلترین زاجات
گرم وخشك بود در سیوم جار وقابض ومحرق بود
سوخته وی بتخفیف آن بیشتر باشد ولذع کمتر
گوشت زاید بخورد قلقند زاج سبز بود وقوت
مثل وی زیاده است ودر درجه چهارم رسید
قلقدیس زاج سفید است از همه زاجات قوی است
گرم وخشك بود در چهارم منفعتش همه نزدیك
هم است وصفت سوختن وشستن در مقاله
اول معلوم شد [illegible] از آسمان آید از جمله نباتات
نبات است دبا دیده یمن وگویند گرم وخشك است
مجفف قوی است نشف رطوبت ریشها کند وبثرها
وجوششها که بر سر وروی اطفال بهم رسد کم سعفه

بزمین می افتد

کویند چون بروغن گل چرب کنند وقبل بر ان باشد
خشک کرداند قیشور سنگ سفید که در حمام پایها را
بدان می سایند گرم و خشک است ریشهای عمیق را
پر کرداند و گوشت برویاند و گوشت زیادتی بخورد
و اولی آن بود که سوخته استعمال نمایند و سوختن
وی چنان بود که زیر آتش کنند تا گرم شود و بیرون
آورند و در شراب ریحانی اندازند بیرون دیگر باره
گرم کنند و بگذارند سرد شود جبن پنیر چون تازه نبود
بر جراحت نهند خون باز دارد و کهنه وی را چون
بر گوشت نهند بخورد قیمولیا نوعی از رخام است
مانند صفایح رخام سفید و براق و خوشبوی
سرد و خشک بود و از برای سوختگی آتش نافع بود

خاصه که با آب و سرکه طلا نمایند و بر ورمهای گرم
طلا نمایند سفید است و جراحتهای که دشوار به شود
چون بسوزانند و طلا نمایند نافع بود و خون از
جراحت باز دارد قفر الیهود آبیست سیاه رنگ
که از بعض جبال ترشح کند و خشک شود بهیئة
و مشابه مومیای الا آنکه وی در آب حل شود و مومیای
در روغن گرم و خشک است در سیوم خنازیر را
نضج دهد و قوبا را نفع دهد در جراحات منع
تورم کند و زخمهای را گوشت برویاند قلقطار
گرم و خشک است تا سیوم جراحات تازه خشک
کرداند و قروح کهنه را با صلاح آورد و ورمهای
نواصیر را مندمل سازد و قروحی که عمق داشته باشد

وجراحات خبیثه را نافع بود وچون ناصور را از
قطور یون پر کند باصلاح آورد حرف القاف
قلقند آنچه سفید وحباست بهتر بود وغالب وی
از مغشوش بدان فرق کنند که کند را در آتش افروخته
شود وغیر آن همچنین باشد گرم است در دوم خشک
در اول لطیف بود بی لذع جراحت وقروح خبیثه را
بزودی مندمل سازد خصوصا جراحاتی که تازه
باشد وقروح خبیثه را نیز باصلاح آورد واگر با
قوبا با سرکه طلا نمایند سود دهد وترقیق اعضا
که بسبب برودت باشد وقروحی که از سوختگی آتش
هم رسیده باشد مفید بود کافور بهترین وی
قیصوری است سرد وخشک بود در سیوم از برای

ورمهای گرم که در هر جا که باشد نفع تمام دارد
ومرهمهای جراحات که با حرارت باشد داخل میکند
ونفع میرسد ومنع تورم میکند کاغد مصری که از
گیاه بردی باشد بهترست سوخته وی سعفه را نافع
بود ومنع خون آمدن بکند وریشها را کند کزمازج
بار درخت گز است سرد وخشک است طلا کردن
با خاکستر آن بر سوختگی آتش وقروح رطبه
که دیر به شود باشند فایده دهد گوشت زاید را
بخورد کوکنی زیره خشک است وجراحات را مندمل
سازد کبریت گرم وخشک است در چهارم از
برای جرب متقرح مفید است وقوبا را جلا دهد
خصوصا با سقز خاصه با سرکه وقطران کرسنه

كافور كه گرم و خشك است در دوم ملين صلابات
قروح و اورام بكند و بعضى را سود دارد [illegible]
كه در يبوست هر دو گرم و خشك اند با عسل تنقيه قروح
عفنه مزمنه ميكند و اندمال مينمايد [illegible]
[illegible] گرم و خشك است در دوم ريشها را
كه دير به شود مندمل ميسازد لبان معتدل است
ملين و محلل و قابض تازه وى از براى جراحات
عظيم بود و مندمل سازد و بر سوختگى آتش ضماد
كنند فايده دهد خصوصا با موم و روغن [illegible]
[illegible] علف بارتنگ سرد و خشك است از براى
اكثر جراحات و قروح تازه و كهنه خصوصا قروح
مزمنه را فايده بسيار دارد و حمره و سوختگى آتش

ورمها

ورمهاى گرم و شرى و خنازير را سود دارد
[illegible] بادام معتدل است مايل برطوبت و بادام
تلخ گرم و خشك است در دوم با عسل بر قروح [illegible]
و نمله باشد كه بر قوبا چون طلا كنند نافع بود و بادام
تلخ درين معنى ابلغ است [illegible] معتد
هرچند سفيدتر و پاكيزه باشد حرارت وى كمتر
باشد ماده جميع مراهم است خواه مرهم گرم و خواه
مرهم سرد ليكن در جراحت گرم كافور استعمال
مينمايند تليين صلابات بكند و با وى نضج
فى الجمله هست در قروح چرك آرد تليين خشك
ريشه كه بر روى جراحت بندد بكند موم
سياه كه از ابعر وسخ الكواير گويند تليين

وتحلیل آن بیشتر بود وخار وسوزن وغیره کردریدن
فرو رفته باشد بظاهر بدن جذب کند **مرتک** کرم و
خشک است در اول درجه سیم گویند گرم بود
فرو جراحت مندمل سازد وخیره در ریشها کراز روی
استخوان گوشت رفته باشد روی آنرا بپوشاند
وجراحات را باصلاح آورد ومنع عفونت یا
بجدیست کرمیت را از تغیر نگاه دارد وورمها
وقوبا را سود دارد **مقل ازرق** نیکوترین وی
آنست که صافی بود در طعم تلخ باشد وزود حل شود
وبدبو باشد گرم است در آخر درجه اول ملین ومحلل
بود خون بسته حل کند اورام صلب را تحلیل برد
وخنازیر سود دارد وازبرای بواسیر نافع بود

وخوردن وبخور کردن او احتمال نمودن بجمله فایده
وخون بواسیر را حبس کند **ملح** نمک گرم وخشک است
وریشه وگوشت زاید را بخورد وازبرای جرب وقوبا
متقرح بازیت وسرکه در نزدیک آتش مالیدن فایده
دهد خصوصا بلغمی باشد با روغن زیت بر سوختگی
آتش بمالند منع سقط بکند **ماذریون** گرم وخشک است
محلل واکال بود از برای قوبا وجرب وریشها یا
کر با جرک باشد چون با عسل طلا نمایند نافع بود **مرداسنگ**
زرد براق که بسرخی زند نیکوتر بود طبع وی مایل
بسردی باشد قابض ومجفف بود در جراحتها
گوشت برویاند **مرقشیثا** گرم است در دوم خشک است
در سیوم محلل بود وقطع خون بکند ودر ریشها گوشت
برویاند واورام صلب را نضج دهد **مغناطیس** سنگ

آهن دیاست آنچه سیاه مایل بسرخی باشد جذب آهن
خوب بکند بهتر بود گرم وخشک است بغایت هر جراحتی
که از تیغ زهردار بهم رسد چون بران باشند بغایت
سودمند بود بحال صحت باز آورد جذب پیکان
وغیره بکند اگر بران موضع بگذارند مشلکی گرم و
خشک است در دوم عصاره برگ او با جوشیده
او از برای قروح ساعیه نافعست چون بر قروح
بزند گوشت برویاند واز برای استخوان شکسته نافع
بود وروغن درخت وی از برای جرب بسیار
سود دارد [illegible] نحاس محرق گویند گرم و
خشک است در سیم ریشها را اگر در بدن باشد پاک
کند وباصلاح آورد وگوشت زاید را بخورد
ومغسول وی مدمل جراحات باشد زرنیخ وی

ازبرای

از برای جراحتها نافع بود وخشک سازد والتزاق
جراحتها بکند حتی قطع وتر دارد برای اورام عصب
نافع بوده با کرسنه وعسل معجون کرده وسلع و
دملهای بزرگ دیر سر کند منضج سازد وچرک را از
جراحات وقروح پاک کند حجر [illegible]
گرم وخشک است جراحات بزرگ وقروح زشت مندمل
سازد وچون بکوبند وبر قروح که متعفن وفاسد شده
باشند نفع کند برگ وی از برای سوختگی نافع
بود ان شاء الله تعالی [illegible] سرد است در اول
وخشک است در دوم وگویند گرم وخشک است
تحلیل خنازیر بکند هرگاه با پیه طلا کنند وبا موم
چون مرهم سازند وبر قروح بگذارند همه قرحها را
نفع دهد واز برای سوختگی آتش مفید بود بهترین

وی آنست که برك بسیار بریك اصل داشته باشد
ورنکش سرخ بود چنانچه دست بران بکذارند تنك
وخشن و پرزه دار باشد و بخشن کند کی انکشتی بود
حرف الواو ورد کل سرخ مرکب القوات و سردی
وخشکی بروی غالب است قابض و مقوی و مجفف
بود بتجفیف قروح بکند و بیجی که در آن ویخ بغل
هم رسد نافع بود و در قروحی که عمق داشته باشد
بروباند فصل سیم در ذکر مرهمها مرهم سفیدآ
مرهم ابیض نیز کویند از برای سوختکی آتش و قروح
وجراحات صفراوی و از برای نمله و بثور و امثال
آن از جوششهای کرم که زود آب میداده باشد
نافع بوده باشد و کوشت برویاند و در تابستان
از برای صاحب مزاج کرم بسیار مفید است

موم کافوری یکجزو و روغن کل سرخ خالص چهار جزو
موم را در روغن بکدازند و سفیداب قلعی شسته
اندکی داخل کنند نهایتش بقدر سدس روغن موم
درهاون چندان برهم زنند که خوب مرهم شود و بعد
ازان اندکی کرمی روغن نشیند مرتبه مرتبه سفیده تخم
مرغ داخل میکرده باشند و برهم زنند آنمقدار که سفیده
تخم مرغ برو داخل شود و بعضی درین مرهم اندکی کافور
نیز داخل میکنند درین صورت مرهم کافوری نامند
و در بعضی نسخها عوض روغن بنفشه با دام روغن کل
سرخ نیز کفته اند داخل میکنند خصوصا در مرهم کافوری
و نیز بدان درینا فوقی خواهد بود و بعضی عوض کل سرخ
روغن مورد کرده اند درین وقت بتجفیف و کوشت

دو یا بندن ریش بیز خواهد بود طریق شستن سفیداب
آنست که سفیداب نرم و پاکیزه با آب حل کند پس از آن
آب را بران بریزند و برهم زنند وآنچه غبار و چرب
آنست در ظرف دیگر ریزند وآنچه درشت است در
ته ماند دور اندازند وآنچه در ظرف دوم ماند آنرا
بگذارند تا سفیداب خوب در ته نشیند پس آب را
باهستگی از روی آن بریزند و سفیداب نرم که
در ته نشسته در سایه خشک کند در مرهم داخل نمایند
واگر مکرر بهمین طریق بشویند بهتر نسخه دیگر مردار سنگ
پنج مثقال بسیار نرم بسایند و با سرکه در هاون بعد
از آن صلایه کنند تا حل شود و روغن گل سرخ داخل
کنند و برهم زنند تا غلیظ شود و بر آید و مثل مرهم

شود پس پنج مثقال سفیداب قلعی و اندکی کافور داخل
صلایه نمایند تا خوب مرهم شود و مردارسنگ را نیز
پیش از آنکه به سرکه حل کرده باشند بطریقی که سفیداب را
میشویند بشویند و مرهم سازند ایضا مرهم سفیداب
از برای قروح که با حرارت باشد مردارسنگ چهار
دو مثقال سفیداب خبث نقره هر یک چهل و پنج مثقال
موم سفید سیصد مثقال روغن گل سرخ سیصد
مثقال موم را در روغن گل بگدازند و ادویه را نرم
صلایه کرده و شسته داخل کنند و مرهم سازند مرهم
ابیض دیگر سفیداب شسته هفت مثقال موم سفید
ده مثقال مردارسنگ سه مثقال خبث نقره
کثیرا از هر یک دو مثقال روغن گل سرخ سی مثقال

چنانچه قاعده ساختن مرهم سفیدابست ذکر کرده
شد مرهم نمایند و سفیده تخم مرغ نیز داخل کنند
مرهم نوعی که گوشت رویاند و قروح را خشک کند خبث
نقره پنج مثقال قلیمیای نقره سفیداب مرداسنگ توتیا
از هر یك پنج مثقال خبث الحدید ده مثقال قیمولیا
گل قبرسی زرده چوبه از هر یك ده مثقال روغن
گل بقدر احتیاج مرهم آهك آکله و سوختگی آتش را
مفید است و قروح را خشک کند آهك سفید
پاك آنمقدار آب بر آن بریزند که بر روی آن باشد
و برهم زنند و دو سه ساعت بخوبی بگذارند و بعد
از آن آب را از روی آن بریزند و آب دیگر داخل
کنند و همچنین تا هفت مرتبه آب تازه داخل کنند

و پس از دو سه ساعت بریزند و در مرتبه آخر آب را
با آهك برهم زنند و در ظرف دیگر آنچه نرم و غبار
آهك است بریزند و درین ظرف بگذارند تا آهك خوب
در ته آب نشیند و آب را از روی آن بریزند و آهك را
خشک نموده با روغن گل سرخ آنمقدار که رقت
برد و بخود جذب کند چندان برهم زنند که خوب
مرهم شود و اگر آهك شسته مذکور را در سنگ
سماق نرم بسایند و بعد از آن مرهم کنند بهتر
خواهد بود و در بعض نسخها اندك موم کافوری
نیز داخل کرده اند و بدین طریق مرهم می نمایند
که موم و روغن را در اول میگدازند و برهم میزنند
تا آمیخته شود و بعد از آن آهك مذکور را داخل

میکنند و یا پر مرغ بر سوختگی آتش و روغن و امثال
آن طلا میکنند مرهم دیگر جهة سوختگی آتش
مجرب است آهک را در خرقه بندند و در ظرفی
که آب پاک در آن باشد حرکت دهند تا هرچه
آهک باشد از خرقه بیرون رود و ثفل بماند پس
آن ظرف را بگذارند تا آهک در ته ظرف بنشیند
و آب از روی آن بریزند و روغن زیت داخل کرده
بر هم زنند و مرهم سازند و اولی آنست بعد ازین
عمل چند مرتبه دیگر بشویند که حدت مطلقا در
وی نماند و زیت انفاق داخل کنند که بمقام آن
نیست است و در مرهم آهک اول نیز اگر همین طریق
پس از شستنها یا بعد از آن آهک را از پارچه

شسته بگذارند بهتر خواهد بود صفت مرهم
آهک که با بعضی ادویه دیگر ترکیب نموده اند آهکی
کرده بار شسته باشند سی مثقال قلیمیا شسته
بیست مثقال گل دو مرده مثقال سفیداب شسته
هشت مثقال مرداسنگ هشت مثقال قلیمیای
نقره پنج مثقال گل سرخ یا پنج آن که برگ گل بر آن
متصل است هشت مثقال دم الاخوین شش مثقال
عصاره لسان الحمل هشت مثقال عصاره عصا
الراعی هشت مثقال و اورا بسیار نرم صلایه کرده
و بپخته با روغن گل سرخ و موم بقدر احتیاج
مرهم سازند و دواهای شستنی بشویند مرهم
نمایند مرهم دیگر از برای سوختگی آتش آهک

شتر موم سفید روغن گل سرخ مساوی یکدیگر
باسفیدهٔ تخم مرغ مرهم سازند مرهم مرداسنك
خبث نقره سفیداب قلیمولیا آهك شسته روغن
گل سفیدهٔ تخم مرغ بدستور مرهم سازند مرهم
دیگر آهك نسخه دیگر ازبرای سوختگی آتش آهك
شسته چهار مثقال تخم جغند رتخم گل موم از
هریك سه مثقال روغن گل سرخ شش مثقال مرهم
[illegible] گوشت برویاند وقروح را خشك كند وحرارت
قروح را منع كند مرداسنك هفت مثقال بیا
نرم بسایند باروغن زیت وسركه ازهریك
بیست وهشت درهم وان چندان برهم زنند
وصلایه كنند تا مرهم شود واگر خواهند كه تخفیف

مرهم سازند مرهم احمر نسخه دیگر مرداسنك سه درم
سركه پنج درم روغن مورد ده مثقال حل كرده جلنار
را سخت قلیمیا ازهر كدام یك درم داخل كنند مرهم سازند
مرهم زرد از برای دردهای كهنه كه در معده
وجگر وسپرز بهم رسد وصلابات اعضا هذا كهدا
نافع بود قردمانا سنبل حماما فلفل دارفلفل
قسط سلیخه عاقرقرحا بادام تلخ اشق مصطكی
مرمكی میعه سایله حب بلسان زراوند طویل
ومدحرج سعد كوفی اكلیل الملك لادن فقل
ازهر كدام هشت درم زعفران چهار درم
ایرسا روغن بلسان بسركا وویسرقا ازهر كدام
ده درم صمغ بادام تلخ ده درم موم روغن ناردین

بقدر ضرورت موم و سیر را در روغن مذکور بگدازند
و ادویه را نرم صلایه کرده داخل کنند و مرهم سازند
مرهم دیگر از برای درد معده رومان و قروح مجرات
مامیران زرد چوبه مرداسنگ هفت مثقال
روغن پیه روغن زیت از هر کدام چهارده مثقال
موم را در روغن بگدازند در دیگ سفالی نو
ادویه را سرشته مرهم سازند **مرهم دیگر** از برای
درد معده و نار فارسی نافع بود تخم حنظل کندش
اشنان کبریت از هر کدام سه درم مقل با آب سماق
مامیثا از هر کدام شش درم اسفیدقمر از هر کدام
دوازده درم زیبق دو درم زفت ده درم با روغن
زیت بدستور مرهم سازند **ایضا** که قایم مقام داخلت

عضو را بسوزانند قلقطار شوی ده درم آهک
آب ندیده دو درم با هم بیامیزند **فصل چهارم**
در ذکر بعضی از نسخ ادویه مرهم و اطلیه مرض
آتشک آنچه مجرب مردم است و در ذکر مرهم را
که مجرب والد مغفور حضرت و در طریق ساختن
و دستور مالیدن آن اما نسخه مرهم دیگر آنست
که والد حقیر از مولانا عماد الدین محمود جد خود نقل
نموده اند که در آن زمان در میان اطبا این اطلیه
شایع بود **مرهم** نافع از برای جهت نار فرنگی راتینج
مرصافی سفیداب از هر کدام ده درم درد شراب
زنگار از هر کدام پنج درم زیبق ده درم بزرقطونا ده درم
مرداسنگ کندر مصطکی از هر کدام دو درم سقز

سرکه از هر یك پانزده درم روغن گل سرخ روغن
مورد روغن خوك روغن زیت قلیمیا از آنج سفید
سوخته سداب از هر یك ده درم دردشراب
آب لیمو ده درم زنجار را با سفیداب صلایه کند
ورانیج ومقل ومرمکی را با سرکه بپایند تا حل شود
وزنگار وسفیداب را با آن ممزوج کند بعد از آن
زیبق را کشته داخل کند بزر قطونا لعاب گرفته
وباقی ادویه را نرم صلایه نموده اضافه نمایند
وبهاون بکوبند تا بهم خوب آمیخته شود وبعد از آن
بدان طلا کند واگر تابستان باشد چهار بار بمالند
واگر زمستان یا هوا سرد باشد شش بار واگر هوا
بغایت سرد باشد تا ده بار رستوان مالید طلاء
دیگر کند رمصطکی زیبق از هر کدام ده درم بیند

بقدر کفایت طلاء دیگر زیبق ده درم افیون
انزروت قنه جاوشیر کند رمصطکی صبر کثیرا مرصاف
از هر یك پنج درم پیه بز پیه خوك بالمناصفه بقدر
کفایت ایضا مقل ازغیر مشار الیه زنجار سه درم
برك دو درم گل ارمنی سه درم بادام تلخ سوخته
ده درم زیبق سه درم روغن گل سرخ سی درم ایضا
سورنجان سفید پنج درم مرصاف مقل ازرق
از هر یك دو درم اشق ده درم روغن حنا پنج درم
روغن زیت روغن گل سرخ روغن بانونه شیرازی
از هر یك ده درم مرهم دیگر زیبق فرفیون انزروت
قنه جاوشیر کندر از هر یك ده درم مقل ازرق
مصطکی از هر یك سه درم مرصاف میعه سایله

مرداسنگ مغسول سورنجان مصری از هر یک
دو مثقال روغن گل سرخ روغن زیت روغن قسط
از هر یک ده درم بهم کرده بقدر حاجت مرهم دیگر
زیبق ده درم جاوشیر سه درم مرصافی مقل ازرق از
هر یک سه درم حنا پنج درم مصطکی دو درم سورنجان
مصری یکمثقال روغن زیت روغن قسط روغن
گل سرخ بهم کرده بقدر حاجت مرهم زیبق ده مثقال
صبر مرداسنگ از هر یک پنج مثقال مصطکی شش مثقال
جندبیدستر سه مثقال روغن فرفیون بهم کرده بر چهل
مثقال زیبق را بصابون و آب لیمو بکشند و ادویه را
بکوبند نرم بهم بیزند ممزوج سازند طلا دیگر که مجرب
عانه است کندر مصطکی از هر کدام سه مثقال صبر سیاه

فلیمیا

فلیمیا سوده با روت از هر کدام سه مثقال حنا ده مثقال
سیماب ده مثقال زنگار دو مثقال روغن نفط
روغن گاو از هر یک شانزده مثقال به بیست مثقال
بدستور مرهم سازند و آن را دحیر گویند که آبله هرگاه
متقرح شود و قرحه ناصور باشد این مرهم مفید است
مرهم دیگر ماميران چینی ده درم مومیای
معدنی صبر سابله کندر از هر یک سه درم توتیای
کرمانی برگ حنا اشق کتیرا مصطکی بوره ارمنی صبر
زرد زنجار از هر یک پنج درم سورنجان سنجرف مرداسنگ
از هر یک سه درم بیرقاوندی زاج سفید از هر یک
دو درم زیبق هفت درم پیه بز سیاه ده درم بیخ
بنفشه نارنج از هر یک سه درم روغن گل سرخ آب لیمو

لنا از هر یك سی درم مغز قلم کاو و روغن زیت از هر یك
بیست درم موم کافوری دو درم در روغنها انبت باید و
بسیار کم است اگر وزن ادویه کم کند یا بعضی روغنها زیاده
کند بهتر خواهد بود و چنین معلوم که بر آتشك و بر اصل
قرحه مینهند و بر سایر بدن میمالند مرهم دیگر جهة
باد این مرض اصل السوس مرداسنك از هر کدام ده درم
زیبق ده مثقال روغن زیت شانزده مثقال اینست
بعضی از نسخها که مردم تجربه کرده اند و والد حقیر این
قسم اطلیه را مستحسن نداشته رساله دیگر در باب
مرض آتشك تصنیف کرده اند چنین فرموده اند که این
طریق را یعنی طلیه با این مراهم حقیر بعمل آورده نخواستم
که کسی نیز بعمل آورد و سوء عاقبت طلاها که مردم

ازان متوهم باشند بواسطهٔ استعمال این چنین دواها
بسیار بوده که بفساد کبد مؤدی شده و استسقا
پیدا شده و هلاك ساخته یا باسهال مجر شده و هلاك
ساخته یا حصبه و سرسام احداث نموده و بسیار بوده
بدق هلاك شده اند هم بواسطهٔ عدم احتیاط در وزن
ادویه این مرهمها خصوصا در زیابق و وزن زیبق
و بواسطهٔ طلا کردن بر اعضای رئیسه که موجب فساد
میکردد اما آنچه مجرب آن غفران پناه است مرهمی که
در میان خواص و عوام شهرت دارد تمام دارد و این
که نفع آن از برای اکثر انواع این عظیم مرض اشتهار
تمام یافته و فی الواقع از جهة عدم تخلف نفع آن آنرا
برای این مرض میتوان گفت که از مقوله اعجازات

واز هیچ دوا این مقدار نفع ظاهر نشده که از مرهم
مذکور بفعل آمده و تنها نه از برای آتشک فایده مند است و
پس بلکه اگر قروح که کهنه شده باشد و ناسور گشته
فساد تمام بهم رسانیده بغیر از مرهم مذکور هیچ دوای
علاج آن نمی کند و همچنین در اوجاع مفاصل مذکوره
مرض که بحد آن رسیده باشد که مریض زمین گیر
گردد و اورام صلب و دردهای سخت و اقسام داء الثعلب
و ورمهای استخوان واکثر اعلال جلد عصبی و انواع
بادها آتشک و مانند اینها نفع مرهم مذکور بتجربه
زیاده از حد معلوم گشته و قرینه ندارد و نسخهٔ آن
اینست **مرهم راحت** جدوار خطایی زرنباد جند بیدستر
مصطکی کندر زراوند طویل و مدحرج حب الغار عاقرقرحا

مغاث زفت راتینج جاوشیر قنه جند نقره مقل ازرق
اشق سکبینج مرصاف از هر یک دو مثقال سورنجان
قسط بحری برگ حنا از هر کدام سه مثقال سیماب چهارده
مثقال صابون رقی روغن بابونه شیرازی روغن گل
سرخ روغن زیت روغن زنبق روغن نرگس روغن
خیری موم زرد به کرده بزا از هر کدام ده مثقال آب لیمو
سرکه تند بقدر احتیاج و اگر مرض بسیار قوی باشد و بدن
قابل و توانا باشد مقدار زیبق را میتوان کرد تا شش
مثقال و تصرفات دیگر در ادویه این مرهم همیشه میفرمودند
و بعضی امراض مثل اینکه جوششها و قروح آتشک تجا صنم
جوشش گرم استعمال میکرده اند سفیداب توتیا شنجرف
مرداسنگ از هر کدام دو مثقال اضافه می نموده و بعضی

از صموغ مثل حلتیت و عاقرقرحا و حب الغار می‌انداختند
و نه روغن زیت انفاق میکردند بلکه اکتفا بروغن
زیت و روغن گل مینمودند و در اوجاع مفاصل
سفیداب و غیره نمیکردند و سورنجان و قسط
و مغاث و بوزیدان البته میکردند و در صاحب
مزاج سرد صموغ و حب الغار و غیره بالتمام داخل
میکردند و چیزی نمی انداختند و روغن زیت از زیت
کهنه میکردند و در داء الثعلب لادن و مانند آن اضافه
مینمودند و در عوض روغنها روغن مورد میکردند
و امثال این تصرفها همیشه واقع میشد که این رساله بیش
ازین گنجایش دیگر ندارد و اما طریق ساختن این مرهم
آنست که مبالغه تمام در کشتن جیوه بکنند که اصلا

اثری از وی نشود وی را با سرکه و حنا و دو مثقال
پیه در ظرف کاشی که درشت باشد یا ظرف سفال
کنند و اقل سرکه تند کهنه را داخل کنند و اندکی برهم
زنند تا ریزه ریزه شود پس حنا کوفته و بیخته و پیه
گداخته را داخل کنند و با انگشت بر ظرف می مالیده
باشند تا وقتی که کشته شود و هر گاه در اثنای
برهم زدن نداوتش کم شود اندکی سرکه داخل میکرده
باشند یا آب دهن آدمی که چیزی نخورده باشد
برهم میزنند تا خوب خاطر جمع شود پس بگذارند تا
روز دیگر و باز درین روز نیز همان دستور بسایند
همچنین تا روز سیم نیز همین قاعده عمل کنند چرا
که اکثر اوقات آنست که بعضی اجزای صغیره آن

مرئی نمیشود مجتمع میشوند و روز دیگر ظاهر
میکردند و نفع کمتر صورت می یابد حاصل که در کشتن
جیوه اهتمام تمام بورزند پس صمغها را آنقدر که ممکن است
در هاون نرم کنند پس بپزند که خوب حل کنند و اجزای
مایه را نرم بکوبند و بسیار نرم ببیزند و هر یک را
بعد از آن بیختن بوزن مذکور بکشند و جدوار را
بعد از تجربه بر روی سنگ بگلاب بسایند و
صابون را بتراشند و یا بکوبند و با موم و پیه گداخته
در روغنها صاف کنند بر روی آتش بگدازند و اول
زفت را
مردار سنگ و شنجرف را داخل کنند و حل سازند پس
گداخته از پارچه لته گذرانیده داخل کنند و بعد از آن
صمغها را داخل کنند و برهم زنند که خوب برهم شود